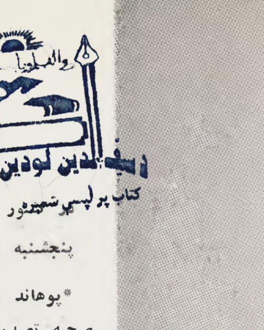

پنجشنبه :
۱۷ دلو ۱۳۵۳
۲۵ محرم‌الحرام ۱۳۹۵
۶ فروری ۱۹۵۷
شماره ۶۰
ژوندون

وقایع مهم هفته



پنجشنبه ۱۰ دلو

*پوهاند دوکتور نظرمحمد سکندر وزیر صحیه تصدیق نامه های اولین دسته فارغان کورس احصائیه وثبت ریکارد های صحی‌را دیروز در موسسه صحت طفل توزیع کرد.

شنبه ۱۲ دلو :

*نطاق وزارت امور خارجه در جواب سوال خبر نگار باختر آژانس راجع به گفتار اخیر ذوالفقار علی بوتو صدرا عظم پاکستان که حکومت افغا نستان را متهم به خرابکاری‌و تربیه واعزام گریلا هابه پاکستان کرده بود گفت این اتهامات بی اساس ونا درست راکه درگذشته‌چندین بارازطرف حکومت افغانستان ردگردیده است یك‌بار دیگر جدارد می کند.

*اسناد مربوطه به‌قرارداد همکاری وخدمات خبری بین آژانس باختر وآژانس خبر رسانی انسای ایتالیا راروز دوشنبه پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات وکلتور وښاغلی ایتالو پاپینی سفیر کبیر ایتالیا مقیم کابل مبادله کردند .

*ازهنگام شروع سه نوبت کار در فابریکه نساجی بگرامی ششصد نفر کار گر جدیددر آن‌فابریکه بکار گماشته شده اند .

هشتاد وشش هزارکیلو گرام‌غوزه ابریشم راپیله وران ولایات بلخ ، جوزجان وسمنگان امسال بدست آورده اند .

یکشنبه ۱۳ دلو :

*فابریکه پشمینه بافی پلچرخی کابل که سه سال قبل متوقف شده بود مجدداً بکار انداخته می شود .

*در پروژه انکشافی‌وادی‌ننگرهاردر ساحه ۲۸ر۱۱۳٤ هکتار زمین باغهای زیتون احداث گردیده که‌از آنجمله ۸۰ر ۸۰٦ هکتار آن‌در فارم غازی آباد است .

محصول باغهای زیتون‌پروژه انکشافی‌وادی ننگرهار امسال به‌۳۱٤ تن بالغ گردیده که‌به مقایسه تولیدات پار سال به‌قدر ۳ر۷ مرتبه افزایش رونما گردیده است .

دوشنبه ۱٤ دلو :

*پولی کلنیك های حمایه طفل ومادر دیروز توسط رئیس امور صحی وزارت صحیه‌افتتاح گردید این پولی کلنیك هادر تیمنی وات، خیرخانه مینه ومیرویس میدان موقعیت‌داشته دارای سرویس های مختلف ومجهزباوسایل عصری طبی می باشد .

در خارج

پنجشنبه ۱۰ دلو :

*فرانسه موافقت کردتاو سایل نظامی بشمول طیارات ،شبکه های رادار وراکت‌های دفاع هوایی به مصر بدهد .

*یك راپورپارلمان‌انگلستان دیروزخواهان کوشش های نجات دهنده بین المللی وکمك به‌کشور های روبه انکشاف شدکه قرارراپور دراثر بحران نفت هرچه بیشتر فقیر میشوند

*شدید ترین تصادم قطار در اوایل صبح امروز در شهرکلکته واقع شدکه‌تاحال بیست وهفت نفر در اثر آن‌جان داده اند .

*قوای نظامی ایالات‌متحده امریکایك مرمی جدید راکه توسط اشعه لینزر به سوی هدف خود رهبری میشود موفقانه آزمایش نموده است .

*شیمون پریز وزیر دفاع اسرائیل‌دیشب گفت:

کشور وی حاضر است سی تاپنجاه کیلو متر از خط متارکه بین قوای مصر واسرائیل درجبهه سینا درشرق کانال سویز عقب‌رود.

شنبه ۱۲ دلو :

*پار تیزان های استقلال طلب در ایالت شمال حبشه‌ارتیر یاتهاجم‌وسیعی برتاسیسات شهر اسمارا بعمل آوردند .

یکشنبه ۱۳ دلو :

*نماینده کویت در موسسه ملل‌متحد پیش بینی کردکه بهای نفت وتشنج در شرق میانه همچنان افزایش خواهد یافت .

انور السادات رئیس جمهور مصردرآستانه مسافرت اندری گرومیکو وزیر خارجه اتحاد شوروی اظهار داشت که وی حاضر است عقب نشینی قسمی ونسبی اسرائیل راز مناطق نفت خیز ومناطق مرتفع سینا بعنوان نخستین قدم بپذیرد .

*کویت خواهان‌تشکیل فوری اجتماع‌کشور های تولید کننده نفت یعنی اوپك شده است



: پوهاند دکتور نوین وزیر اطلاعات‌وکلتور وښاغلی سفیر کبیر ایتالیا هنگام
اسناد مربوط به قرار داد همکاری‌وخدمات خبری.
ط : کلوپ فاوم هده ولایت ننگرهار.
یان: گوشه‌ای از مراسم افتتاح پولی‌کلینیك های حمایه طفل ومادر

صفحه ۳۳ ملکه زیبایی جهان در سال ۱۹۷۳

تصحیح لطفا: ٦ فروری ۱۹۵۷ روی جلد به ٦فرور ی ۱۹۷۵ تصحیح شود.

پیک ژوندون

(ایفای وظایف عظیم ملی ایجاب میکند که درین مرحله خطیر و حساس تاریخی تمام نیروهای ملی ومترقی و تمام طبقات وطنپرست کشور دریک جبهه وسیع تحت لوای رژیم جمهوریت جوان کشور متحد گردند
«از بیانات رئیس دولت»

پنجشنبه ۱۷ دلو ۱۳۵۳ ـ ۲۵ محرم الحرام ۱۳۹۵ ـ ۶ فبروری ۱۹۷۵

فقط اعتلای افغانستان ومردم آن !!

«افغانستان کشوریست که درآن اقوام برادر مختلف زندگی دارندرشته های مختلفی این ساکنین افغانستان رابهم پیوند میدهد که در تاریخ طولانی کشور سر نوشت مشترک داشته ودر راه استقلال وآزادی کشور متحدانه باهم همکاری نموده اند)

وجود این ممیزهٔ تاریخی در زندگی مردمما وصیانت وتقویت این اصل در حیات ملی‌ما،

درپرتو شرایطی که بعد از تاریخ درخشان ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ یعنی آن روز فرخنده‌ایکه جمهوری جوان مادر قلب آسیا درفش افتخار آمیزش رابلند ساخت وملیونها انسان منتظر رادر سایه دلپذیرش برادر وار در یک صف آورد وبشارت ده بلند وآرزو های نوین گردید هرفرد از افراد این سر زمین رااولی ترفرد وافرادی راکه تقد یس ازافغانستان‌و مردم آن درخون وعروق‌آنان درباطن وضمیر شان عجین باشد به مسوولیت های سنگین‌تر وبه تمنیات وایده آل والای تر متوجه‌میگرداند وبه نخستین درس اخلاق کریمانه انسانی‌و فضایل بشری آشنا می سازد که در خود گذری ، خود فراموشی و هدمت دیگران، دیگرانیکه با ماسر نوشت مشترک وجوه وموجودیت مشترک دارند خلاصه می شود.

درک سلیم این امر موقع میدهد همانطوری که‌از فراز یعنی ازآن نقطه ایکه فروغ مجاهده ومبارزه برای استواری اصل متذکره به قوتش می تابد وبرنق اعتلای جمهوریت‌جوان مااندیشه های بزرگ وتمنیات والا تلفیق وانسجام می یابد همانطور از جبههٔ نیرومند مردم بخاطر حشمت وجلال هرچه بیشتر وبتکا ملتر این هدف که مظهر ایجاد یک اتحاد واقعی مادی‌ومعنوی بین‌مردمان‌افغانستان براساس برابری . برادری ودوستی است بعقیده وایمان باعقیده وایمانیکه شیطان تزلزل وفتنه تذبذب رادر حریم پاک ومطهر آن‌راهی نباشد، سعی والانی ورزند .

این اطمینان باماست که امروز وطن ما ومردم ماازمحاق تیره بختی هاو بلا تکلیفی هاوبی اطمینانی هابدرمی شودواهداف خودرا بسوی تعالی وترقی تشخیص واز راه‌وصول به‌آنها میتواند به درستی در روشنایی هما درپرتو ندای زمانه ومقتضیات عصر انحراف نورزد.

ازجملهٔ هدف های ارجمندی که مجدانه تلاشها به محور آن می چرخد یکی همانیست که‌انعطاف به آن (در خطاب بمردم افغانستان) چنین میرساند :

(افغانستان از لحاظ اقتصادی کشوریست درحال رشد ورفع این عقب ماندگی مستلزم آنست‌که گامهای سریع ووسیعی در این‌زمینه برداشته شود وتحولات بنیادی در این‌مورد اجرا گردد ویک اقتصاد ملی مستقل ،مترقی هماآهنگ وبر اساس پلان وبر پایهٔ سیانس وتکنولوژی معاصر باید ایجاد شود .)

طوریکه ملاحظه میکنیم برای ایجاد چنین تحولاتی هرروز بیشتر از روز دیگر گامهای برداشته می شود وراه راو جب بوجب دوراز شتا بزدگی وتدابیر عجولانه جهت خدمات وسیع تر و اقدامات بزرگتر هموار وهموارتر می سازد .

اکنون باتوجهات‌گرانقدری هزاران خانواده دهقان پیشه ولی بی زمین ودست نگر ما صاحب زمین وهستی‌میگردندو همانطور هزاران هموطن چادر نشین وخانه بدوش مااز آفت آوارگی نجات می یابد وبرایشان موقع‌میسر میگردد تادر خدمات اجتماعی سهم بگیرند ودر برابر وطن مسوولیت خود را ایفا نمایند از حالت‌توقف وبی‌ثمری رهایی یابندو‌بحیات دینامیک که دینامیزم تاریخ آنرا سنگین ترعرضه میکند بگرایند به همین ترتیب با توسل به مساعدت وقرضه هاو رجوع به دارائی انسانی که ثروت واقعی وحقیقی افغانستان را تشکیل میدهند ، باتدارک سلیم منابع داخلی وجلو گیری از یغما گری‌هاو فساد که دارائی هایی‌عامه را حفاظت می‌نماید زمینه ایجاد صنایع سنگین ،استخراج معادن وسایر صنایعی که ضامن پیشرفت سریع اقتصاد ملی است مساعدو منفعت بار میگردد.

موازی باایجاد صنایع ، موافق‌باین شناخت که‌افغانستان یک کشور زراعتی ومالداری است واین حرفه‌از مشاغل باستانی مردم آنست‌درساحهٔ زراعت ریفورمها وبهبودونتیجه گیری مثبت از زراعت وتحولات بنیادی‌مطمح نظر قرار گرفته ساحهٔ تاسیس شبکه های آبیاری ،میکانیزه ساختن زراعت انکشاف‌و اصلاح تولیدات زراعتی وتحول جهت تغییر روابط معمول و عنعنوی ، درسکتور زراعت گسترش می یابد .

این مساعی وامثال آن دهها مبارزه مترقی وپر تلاشی دیگر بخاطر یک هدف است هدف بهتر ساختن حیات اکثر یت مردم افغانستان ورهایی مردم از فتور سرطان تبعض که جمهوریت جوان ما برای ریشه کن ساختن انواع واشکال آن تصمیم خودرا بمنصهٔ عمل گذاشته است ،تااتحاد واقعی مادی ومعنوی بین مردمان افغانستان متکی بهاسا سهایی که بر شمردیم موجود شود.

در نیل باین مرام وظیفه ما یعنی هرکه‌ودر هرکجای این کشور که هستیم سنگین تر است این سنگینی راکسانی احساس میکنند که‌از خود بگذرند ودر فکر دیگران باشند،در فکر هموطن در فکر آنانیکه باایشان درراحت وزحمت شر یکندو باهم سر نوشت آغازو انجام مشترک دارند ..خداوند درین راه ودر این تمنا یا ورهمه وطنپرستان باد!



ازستارگان زیبای فرانسه بیرکن





زندگی در پناه هدف

نوشته ك ، رها

ماشین دور می زد ،پرزه ها منظم می چرخید ،... کار گر جوان که بعد ازسالها کار اینك بازمزمهٔ ماشیـــن الفت گرفته است نگاهش لحظه‌ای از نظارت کوتاهی نمیکرد ... تخته های سفید کاغذ بانفس های ماشین کشیده می شدو بعد از دوری از آنسو بـــا نقش ها وخطوط رنگین عکسهای سیاه وسپید برون می شد ویکی ازفورمه مجلهٔ ژوندون راتکمیل میکرد صفحاتی رامی ساخت که در تهیه وتدویـــن آن دهها دستگاه دیگر و دهها انسان دیگر نویسنده،مترجم، عکاس، خطاط،مصحح مرتب و.... سهم گرفته اند ،باميد آنکه این ورقپاره هاشیرازه یابدودر پایان خدمتی عملی شود که غایه وهدف انتشارات ومطبوعات در کشور است.

* * *

آسمان تاریك وتاریکتر می شـــد پاغنده های برف سراسیمه به زمین می نشست ،ماشین های دیگر یکی پی دیگر متوقف می شد مانند انسانیکه قلبش توقف کندو مکانیزم وجودشـــ مختل گردد ،کار گران یکایك ازکنج وکنار دستگا ههای خود متواری مـــی شدند عجله داشتند زودتر بخانه های شان بروند ،بموقع بایستگاه برسند واز نخستین بس شهری باز نمانند..

بهر ماشین که خموش می شـــد سکوت در محیط کار سنگین تر سایه می افگند ، مگر ماشین (اکبر) که رفقا وکار گران دیگر بخاطر چشم هایش اورا اکبر سوز (سبز) میگویند نمـــی خواست توقف کند مانند انسانیکه نمی خواهد بـمیر د ، بـخا طـری . .. بخاطر آنکه انگشت «اکبر» نمی خواست دکمهٔ توقف نزدیك شود ،طنین یـــك نواخت ماشین سالهاست در گوشـــ اکبر ترانهٔ زندگی رایعنی ترانهٔ حرکت کارو تولید را سر کرده است ،اواز آن صفحات سیاه وسپید که ماشینش برون میدهد معنی حیات را فهمیـــده است سطر ها و صفحات رامرور کرده واقعی مرور کرده است یعنی مطالبی راکه برایش قابل فهم واستفاده بوده بدرستی ارزیابی کـــرده ودر مـــرور سالها روز یکی ،دو مطلـــب نـــوی‌را بحافظه سپرده وباین ترتیب نخواسته است شغل ووظیفه اش را بحیث یـــك تکلیف وممر معاش وعاید قبول کندو تنها ازین پهلو باآن علاقمند باشد. آنچه وظیفه وکار را برای اکبر گرامی ساخته است شوق وشور یست که او میخواهد نتیجه کارش برا ی خودش **برای جامعه و هموطن وبرای مردمو** کشورش مثمر ومفید باشد ازین لحاظ است که وی ساعت های متوالی کار میکند وخسته نمی‌شود ازکنار ماشین دورنمی شود ووظیفه رانا تمام ویـــا درنیمه راه نمی گذارد .

نیم ساعت از موعد معینهٔ حاضری بعداز وقت گذشته بود کـــه رفیـــق همراهش یعنی آن کسی که شامها بااو همراهی دارد از گوشه دورتـــر براو فریاد کرد ... (اکبر) نمی بینی برف به شدت مـــی بارد ،از وقـــت حاضری هم زیاد گذشته ،برف بامهای خانه راچه وقت پاك میکنی وتیل ونمك را.....)

اکبر حرفش را برید وباآواز بلند که با غرش ماشیـــن رساتر بگوشـــ رفیقش میرسید جواب داد ..(نمی بینی رفیق (فورمه)ناتمام است ،یك رویه چاپ شده درست نیست که بفـــردا بمانـــد ...)

باز شنید ..(توخو ضامنش نیستی وقت پوره شده ،فرداهم از همین روز اســـت !)

جواب داد ... نه رفیق فردا ازاین روز نیست ،فردا باکار های دیگروبا خواسته های دیگر میاید ... نخواندی ونه شنیدی که همه چیز امروز ازخود ماست جمهوریت و نظام نو ازما کار میخواهد ،کار درنگ ناپذیر !

– ای نمك حلال چندشبکاری میگری کدام روز بوده که فراموش کـــرده باشی حاضر یت را دستخط نکنـــی خانه‌ات راقید نکرده باشی !.

جواب میدهد ... هدف از کـــار گرفتن معاش نیست همانطور نبایـــد برای حاضری فکر وکار کرد، بـــرای مقصد باید کار کرد ،مقصد یکه اجازه ندهد کار را درنیمه راه گذاشت تواز اینقدر مجلات ،روز نامه‌ها ،کتـــبو رسایل که چاپ میکنی چرا چیزی رابه کله ودماغت نگاه نکرده‌ای !

* * *

رفیقش چیز ی نگفت برای آنکـــه جوابی نداشت لذا بی‌صدا محل کاررا ترك گفت مگر اکبر کارش راتمام کرد مـــا شیـــن راتیـــل و رو غـــن داد وپاك نمود تا از در وازهٔ فابریکـــه بیرون می شد به عقب نگاه میکردو کارهایی راکه روز انجام داه بود،وزن میکرد ... اورا درآخرین لحظات دیدم که با لبخند سر شار از انجام وظیفه محل کار را ترك گفت وبا تلاش خود رابسوی زن وفرزندش می کشید ...

این ماجرا برای من درس عبرتـــی شدکه نخواستم ازشما نیز پنهان بماند

اکنون پندار منچنین است کـــه محصول کار های نیمه تمام گذشتـــه وشرایط وایجابات آرزومندی‌هاو تمنیات وطنپرستانه اجزه نمی دهد کـــارو خدمت خود رابامزد ومعاشی که تعین است مقایسه کنیم بلکه قدمی فراتر باید ،فراتر در جهت ایثار وازخـــود گذری وفراموشی از پیچیدن بسیاربه تعادلی که کوتاه نظران میان خدمتو معاش در فکر آنند باید ایثار کردتا جامعه آباد وما هم‌به‌بهره برسیم و ـ فرزندان ماهنوز درآسایش بسربرند.

وقایع مهم سیاسی هفته

بقلم جوینده

دیپلوماسی میراژسادات

از سپتامبر ۱۹۷۰ که سادات زمام امور مصر رابدست گرفت اینك تقریبا چارونیم سال میگذرد ،طی این چارونیم سال انور السادات جانشین مردشماره یك دهه ۵۰و۶۰ عرب مسوولیت بزرگی را بعهده گرفت وبا جرئت ومتانت باحوصله کامل دیپلوماسی مصر را پیش برد .

سادات موقعی درمصر بصحنه آمدکه ملت عرب عموما وملت مصر خصوصا ازناحیه شکست مدهش ۱۹۶۷ در برابر قوه متجاوز اسرائیل شدیداً رنج می برد.

اما ملت عرب که‌دیگر بایك وا قعیت‌تلخ مقابل شده بود واقعیتی که‌نمایانگرضعف‌جهان عرب بود که‌در آن اختلاف ذات البینی کشور های عربی شدیداً دخیل بنظرمیرسید.

ارزیابی مجدد

گرچه در سالهای ۱۹۶۷ و۱۹۷۰ مصرو کشور های عربی متوجه ضرورت اتحاد رفع اختلافات ذات البینی واستفاده از همکاری وکمك های کشورهای عربی درساحات مختلف گردیدند معذالك موقعیکه سا دات برسرکارآمد نیاز شدیدی بیك ارزیابی مجدد در سیاست مصر احساس کردکه نتیجه آن جلب همکاری کشور های عربی دارای سیاست نسبتاً معتدل وتجدید نظر در روش یکطرفه مصر بود .

بهبود روابط قدرت های بزرگ شرق وغرب کار مصر وجهان عرب را دشوار میساخت‌زیرا زمینه استفاده از رقابت این دو قدرت بزرگ جهانی را برای مصر محدود میکرد .

اقدام مصر برای اخراج مشاورین شوروی در۱۹۷۲ بازهم نتوانست توجه قابل ملاحظه غرب راجلب کند ولی دوستان عرب منجمله عربستان سعودی را بمصر نزدیك ساخت.

جنگ ۱۹۷۳

از ۱۹۷۰ تا اکتوبر ۱۹۷۳ مساعی سادات برای حل مسئله شرق میانه بجایی نرسید سال۱۹۷۱ که‌سادات‌آنراسال تصمیم‌نام‌گذاشته بود بدون تصمیم بپایان رسید زیرا سادات میدانست که هنوز موازنه بین قدرت نظامی عرب واسرائیل موجود نیست ودست‌زدن‌بهر اقدامی عواقب ناگوار دارد .

بالاخره وقت تصمیم رسیدمساعی سادات‌با اقدامات اصلاحی در داخل وتجهیز نظامی وفراهم کردن فضای مساعد سیاسی در جهان عرب وممالك جهان سبب شدکه‌مصر وسوریه وکشورهای‌عربی‌دراکتوبر ۱۹۷۳ ضربه‌محکمی‌به اسرائیل‌حواله‌کنندواسرائیل‌راباشکست‌نظامی سیاسی واقتصادی رو برو سازند .

سیاست نفتی جهان عرب برپشتیبانی موقف عرب در جهان افزود وبا نزوای سیاسی اسرائیل کمك کرد .

تجدید روابط باغرب

بعد از اکتوبر ۱۹۷۳ بهترین فرصتی‌بود که‌سادات روابط ازبین رفته رابا کشور های بزرگ غربی ترمیم میکرد زیرا آنوقت مصر وجهان‌عرب‌موقف بهتری‌داشتند اماباوجود یکه روابط مصر وامریکا قایم شد کیسنجر ونکسن درمصراستقبال‌گردید،مساعی کیسنجر تاحدی‌خوشبینی راخلق کرد اماسادات‌نتوانست ازامریکا کمك موثری بدست آورد. ا مریکا پیوسته اسرائیل راتقویه میکرد وآوازه تجدید قدرت نظامی وبلکه تقویه بیشتر قدرت نظامی اسرائیل برتلاش سادات برای بدست آوردن اسلحه بیشتر می افزود اما این تلاش ها بجایی نرسید .

لغو سفر بریژ نیف.

توجه مصر بسوی دوست قدیمی اتحاد شوروی وکشورش برای ازبین بردن فضای سردی که بعداز عزیمت مشاورین شوروی‌از مصر در تابستان ۱۹۷۲ ایجاد شده بودبازهم سادات را امیدوار ساخت که‌بتواند اسلحه لازمه راز اتحاد شوروی بدست آورد .

وعده بازدید دوستانه لیوند بریژنیف از مصر براین امید هامی افزود اما بعداز ملاقات‌نوامبر بریژنیف وفورد در ولادی واستوك فضاکمی عوض گردید بالاخره با فسخ این‌سفردر اخیر دسمبر سفروزیر دفاع ووزیر خارجه مصر به مسکو صورت‌گرفت ،این‌امیدهم‌بیاس‌تبدیل‌شد

سفر پاریس

برای سادات فقط یك راه باقی مانده بود وآن استفاده از سلحه کشور های اروپای غربی فرانسه وانگلستان کشور های که‌مصر میتوانست باکمك این کشور ها خلایی راکه ازناحیه سلاح عصری در اردوی مصر وجود دارد رفع کند .

موقف مثبت فرانسه در برابر قضایای شرق میانه خصوصا در ۱۹۷۳ وهمکاری تحریم نفتی ۱۹۷۳وآرزوی‌فرانسه برای‌داشتن روابط اقتصادی‌وسیاسی بهترباکشورهای‌عربی که طرح آنرادوگول فقید ریخته بود زمینه‌را برای سفر سادات مساعد کرد واین سفرکه چارشنبه گذشته صورت گرفت دیپلو ماسی سادات رارنگ ورونق تازه بخشید .

۱۲۰ میراژ.

سادات در این سفر توانست موافقت فرانسه را برای خرید ۱۲۰ میراژ از جدید ترین نوع واسلحه راداروانواع دیگر اسلحه حاصل کندودر پهلوی آن‌صفحه نوی درتاریخ روابط مصر وفرانسه باز نماید .

طی ملاقات ومذاکرتی که درین سفرصورت گرفت ژسکاردستن رئیس جمهور فرانسه گفت :

«مصر همواره فرانسه راباهمه امکاناتی که دارد درکنار خود خواهد یافت‌وامیدانیم که مصر نوین تاکنون پیشرفت‌های مهمی بدست آورده واکنون باید وظیفه دشوار خود رادر تلاش صلح وتوسعه اقتصادی واجتماعی ادامه بدهد. »

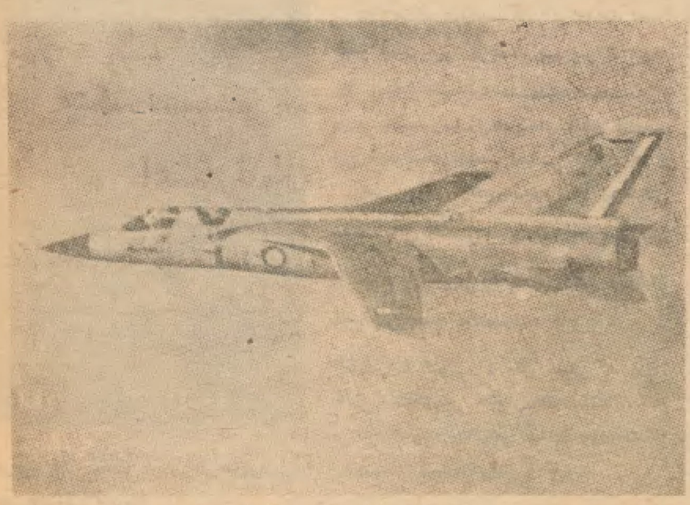
اعلامیه مشترکی که در پایان سفر سادات درفرانسه صادر شد دارای سه مطلب مهم بود که‌هرکدام آن ازنظر حل آینده مسا یل شرق میانه دارای ارزش خاص است ایـن مطالب چنین است:

۱- بیرون شدن‌عساکر اسرائیلی‌از اراضی که‌در دوران جنگ ۱۹۶۷ اشغال کرده است

۲- رعایت حق مردم ، فلسطین برای‌داشتن یك‌وطن

۳- اعتراف بحق تمام دولت های شامل‌در منطقه برای زندگی بداخل سرحدات مامون شناخته شده وتضمین شده .

بقیه درصفحه ۵۸



یکی‌از انواع طیاره های میراژ فرانسوی

ترجمه تلخیص از: شرعی

بقلم: داکتر عارف عثمان

سید جمال الدین افغانی پیشاهنگ نهضت ها

محمود طرزی

پدر مطبوعات افغانستان

دراواخر قرن ۱۹ واوایل قرن ۲۰ درکشور های شرقی یکعده ادبا، رجال سیاسی و اندیشمندان بزرگی نظیر رابندرانات تاگور، محمداقبال ، مهاتماگاندی، سید جمال ا لدین افغان،محمودطرزی وعبدالغفار خان (پاچاخان) عرض وجود نمودند. تمام اینها متناسب با شرایط سیاسی اجتماعی، محیط زندگی‌خویش به‌فعالیت های گوناگون سیاسی ، ادبی و اجتماعی پرداخته ، برخی بمثابه ادیب بزرگ ، برخی بصفت مردسیاست ، بر خی بحیث پیشوای مذهبی وبرخی هم چون اندیشمندی بزرگ به کار وپیکار ادامه دادند وهریك نقشی موثری درتاریخ کشورخودبجا گذاشتند .

تمام رجال بزرگی راکه نام بردیم، یك خصو صیت مهم وبرجسته بهم پیو ند میدهد وآن اینکه تمام آنها علیه استعمار و وامپر یالیسم مبارزات‌فعالانه‌ای انجام داده‌اند. این خصوصیت ،عنصر اساسی فعالیت ها ی اجتماعی سیاسی وادبی ـعلمی آنا نراتشکیل میدهد عامل اساسی شهر ت ومحبوبیت آنان درکشور های شرقی وعلت جاودانگی نام‌ایشان نیز همین خصو صیت‌میباشد .

درشرایط کنونی آن ملل شرقی که درراه تامین استقلال‌ملی خویش‌مجادله‌میکنند ، نام این بزرگ‌مردان راگرامی میدارندوازاندیشه‌ها وتجارب آنان‌الهام‌میگیرند.

مرحوم غلام محمد طرزی از مفاخرادبی، سیاسی وهنری کشورما

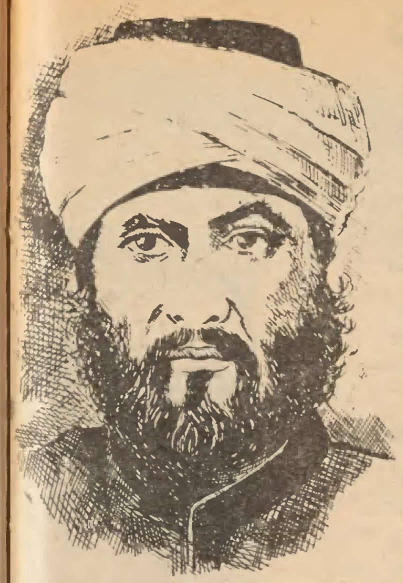
باید گفت‌که افکار وآثار سیدجمال الد ین افغان، محمود طرزی و پاچاخان آنچنا نکه شاید وباید تاکنون مورد تحقیقات وبررسی قرار نگرفته است طبعا این کاری نیست که بتواند بخودی‌خود صورت پذیرد، نخست گرد آوری آثارمکمل آنها فعلا دشوار یهایی در بردارد ،ثانیا جهان بینی آنها خیلی متضارب ومشحون از تنا قضات درونی است ومهمتر ازهمه اینکه آنها فعالیت های اجتما عی سیاسی و ادبی ـعلمی خویش را متناسب‌به شرایط اجتماعی- اقتصادی کشور خو یش هرکدام به (شیوه خاصی) به پیش‌برده‌اند.

اکنون برماست تابا درنظر داشت ایجابات عصریکه درآن حیات‌بسر میبریم، آثاروافکار اندیشمندان افغانی را نیز که‌از لحاظ ایدلوژی باسایر متفکرین شرق خیلی نزدیکند (بادرك شرایطی که‌جهان بینی آنانرا صبغهٔ خا ص بخشیده‌است)باروشی عمیق ، همه جانبه ومتکی براساسات علمی، جسو رانه مو رد تحقیق قرار دهیم همین اکنون آن عده‌از دوستان افغانی ماه که براساس پرنسیپ‌های علمی پژ وهش وتحقیق‌اند،چنین‌انتظاری‌را از شر قشناسان دارند.

شهرت ونفوذ ایده های سیدجمال‌الدین افغان ،محمود طرزی وعبدالغفارخان از مرز افغانستان فراتر میرودودراکثر کشور ها ی شرقی راه خودرا بازمیکند .مثلا درکشورهای چون هند، ایران ،ترکیه ،بنگله دیش پښتو نستان ،پاکستان و ممالك عربی، کسانیکه بانام سیدجمال‌الدین آشنایی نداشته باشند، شاید کمتر پیدا شوند. وی‌بخاطر پیکار پر ماجرای خو یش علیه استعمار نتوانست مدت زیادی درزادگاه خویش (افغانستان) اقامت کند وناگز یر شدپیوسته درسیر وسفر باشد و آواره وسر گردان درشرایط تعقیب وپیگیر درممالك‌شرقی حیات بسر ببرد.

تاکنون هم درافغانستان قصه مشهوری در باره سید جمال الدین وجوددارد:

درسالهای اخیر قرن گذشته سید بخاطر مبارزات پیگیر وفعالانهٔ خویش علیه‌استعما ر گران انگلیس از میهن خود بیرون شد ه وبه‌هند وستان میرود. دریکی از مسا جد بزرگ دهلی درمحضر گروه بزرگی‌ازمسلمانان بیانیه مفصلی ایراد میکند وطی آن سیاستی راکه استعمار گران در کشور های شر قی تعقیب مینمایند بشدت محکوم میکند.مسلمانان نطق اورا باشور وهیجان وحتی برخی‌باریختن اشك میشنوند. در اطراف مسجد جواسیس



علامه سید جمال الدین افغانی محرك‌نهضت های آزادی طلبی درشرق

دشمن برای تعقیب سیدگردآمده‌اند .

سید ضمن نطق خود به‌مسلما نان هند میگوید : (عزیزانم، مسلمانان هند ! یاس ونومیدی رادر دل راه ندهید، گریه نکنید و بیهوده اشك نریزید ! دشمن مادشمن‌مشترك تمام مسلمانان شرق ، آنطوریکه شما تصور کرده اید نیرومند نیست .آنهاخیلی ناتوان وخیلی هم ترسویند. مثلا آنها حتی ازآستین چپن من هم میترسند .

آنها میخواهند فردا یاپس فردا مرا ازهند بیرون بکشند . عزیزانم ، گریه نکنید،دلیر وباشهامت باشید ، مردانه بپا خیزید.

بعداز ایراد این بیانیه ،حکومت هند برتانوی ازسید (خواهش) میکند تاخاك هندرا ترك بگوید. بدین ترتیب سید از آنجا بسوی شام (سوریه) عزیمت میکند وبعداز آن‌ازشهر به‌شهری واز کشوری به‌کشوری می گذ رد وطی اقامت خویش درهرجا، مسلمانان رابه اتحاد وهمبستگی فرا میخواند ، نیرنگ‌ و دسایس استعمار گران را افشا مینماید وآنها را بمبارزه شدید علیه استعمار د عو ت میکند.

***

محمود طرزی ، چهرهٔ درخشان‌دیگری از متفکران ژرف اندیش افغانستان است که‌در اواخر قرن ۱۹ واوایل قرن ۲۰ حیات بسر میبرد.

محمود طرزی (۱۸۶۸-۱۹۳۵) نو یسنده بزرگ دانش پرور ،شاعرپیش‌آهنگ،شخصیت برجسته سیاسی واندیشمند نو گرای معروف افغانستان است.

محمود طرزی بسال ۱۸۶۸ درشهر غز نه درعایلهٔ غلام محمد طرزی که‌شاعر ، خطاط رسام ومیناتوریست زمان خود بحساب‌میرفت چشم بزندگی گشود .

غلام محمد طرزی به نسبت فعالیت ها ی سیاسی خویش یکجا باعایلهٔ خودازافغانستان تبعید میکردد. محمود کوچك یکجا باپدرخود درترکیه ،سوریه وبرخی دیگر از ممالك‌عربی

اقامت میکند .مدت اقامت عایلهٔ غلام محمدخان مخصو صا درترکیه (شهر استنبول) خیلـی طول میکشد. درطی این مدت محمود طـرزی

که‌در مرحله رشد قرار دارد ،باادبیات‌اروپای غربی که‌در ترکیه بشدت راه یافته است ،از نزدیك آشنایی پیدامیکند وآثار ارزنده اکثر

نویسندگان اروپایی را در زبان تر کـی و فرانسوی میخواند وشدید ا تحت تا ثـیر سازمان سیاسی (اتحاد وتر قی) که‌درتر کیه

مصروف فعالیت های سیاسی بود قـر ار می‌گیرد. محمود طرزی درست درهمین آوان باهموطن خویش سیدجمال الدین افغان که‌در ترکیه بسر میبرد، آشنا میشود وازوی بسا چیز ها می‌آموزد.

غلام محمد طرزی درسال ۱۹۰۳ بافامیـــل خود به‌افغانستان برگشت . محمود طرزی پس

ازعودت بوطن درحیات اجتماعی ـ سیاسی و ادبی ـعلمی مملکت فعالانه اشتراك ورز یـد

وسر ازسال۱۹۰۵ به‌نشرجریده(سراج‌الاخبار) آغاز نمود. اویکی از اساسگذاران جمعیـــت (جوانان افغان) بود.

افغانستان بسال ۱۹۱۹دردوران‌امیرامان‌الله خان که‌تحت تاثیر جمعیت (جوانان افغان)قرار داشت ، استقلال سیاسی خودرا بـــد ست آورد .

محمود طرزی ازسال ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۸ بحیث وزیر امور خارجه افغانستان به‌انجام‌وظا یف سیاسی اشتغال داشت .

سرازسال ۱۹۲۸ تشنجاتی در افغانستان بوجود آمد وبا اغتشاش (بچه سقاو) دور ه امـان الـله خـا ن بـه پـایـان ر سیـدو

محمود طرزی بازهم ناگز یر شدوطن خو درا ترك بگوید ورهسپار ترکیه‌گردد.

زندگی راپد رود گفت ودر همانجا بخاك‌سپرده شد.

محمود طرزی یکی از بافرهنگ تر یــن رجال دوره خودبود عـلاوه بر زبان های دری پشتو بزبانهای عربی تر کی انگلیســی و فرانسوی تسلط واحاطه کامل داشت ازمنابع موجود درین زبا نهای بسهو لت استفــاده

محمود طرزی مـوجد ادبیات نوین، پـدرمطبوعات افغانستان ومحرك آزادی طلبی‌وقیام‌علیه استعمار

مینمود محمود طرزی بدون‌آنکه‌ایجاد وابتـکار خودرا دریك ساحهٔ معینی محدودسازد،فعالیت های اجتماعی ـ سیاسی خویش را بافعالیت های ادبی ـعلمی خود مو فقانه با کمـــال هم آهنگی به‌پیش برد . او چه هنگام اقامت در وطن وچه در آوان مهاجر ت درکشورهای خارج، کار ایجاد وآفرینش خودرا بـلاانقطاع وبه‌نحو خستگی ناپذیر ادامه‌داد.

اولحظه ای هم از یاد وطن محبوب خـــود ومردم قهرمان آن فارغ نبود، پیوستـــه در

اندیشه آینده میهن ،سعادت وشاد کا مـــی هموطنان خویش میزیست ودر ین باره‌مقالاتی مشحون از روح واحساس وطـنپر ستانـه مینوشت واشعاری حاکی از رزم وپیکار علیه حیات کهن وگرایش بسوی زندگی نـــو ین میسرود. اوبرای اینکه ادبیات افغانستان رابا موضو عات حیاتی نوین غنا ببخشد، چیزهای

زیادی از ادبیات آنوقت اروپا تر جمه کردو بانشر (سراج الاخبار) ژور نالیزم افغانستان را پایه گذاری نمود.

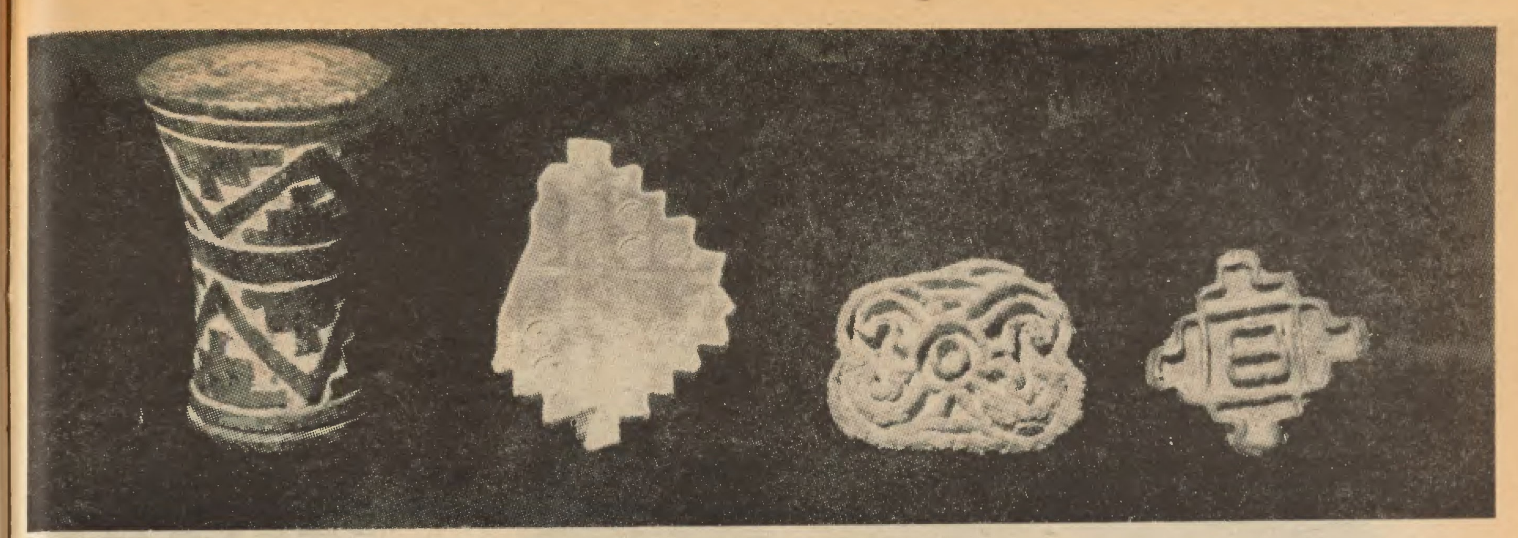
ادبیات پشتو ودری افغانستان راکه اکنون روبه تکامل میرود ، هم از حیث شکل وهم ازحیث مضمون بجهت نوینی سوق داد و باموضوعات تازه ای آشنا ساخت . ده هاتن ازنویسندگان، شاعران وادبای معر وف‌چون داوی، عبدالرحمن ،صالح محمد و مستغنــی که بسوی اندیشه‌های متر قی وطنپرستا نـه گرایش داشتند ، در دبستان ادبی وسیاسی او پرورش یافتند .ادبیات شناسان‌افغانستان به‌نحو واقعبینانه ای محمود طرزی را اسا س گذار ادبیات معاصر افغا نستان ومنادی ایده های نوین درین کشور میدانند .

محمود طرزی در آثار نظم ونثر وهمچنان در اثر های (اجتماعی ـسیاسی) خو یش‌ایده

های حیاتی مهمی چون آشنا ساختن مردم به دانش ومعرفت ،انتقاد وافشای بقا یای نظام ملوك الطوایفی در افغانستان ، مبارزه قاطع علیه استعمار وامپریالیسم راکه در آن دوره مفکوره های بس مترقـــی وپیشرو محسو ب میگردید ، بجلو راند.

محمود طرزی دربسیاری از اثرهای خویش درباره موضو عات مهمی چون دو لت ومردم طبیعت وانسان، شعر وادبیات ،کلونیالیسم وامپریالیسم ودرپیرامون هرموضوع د یگر ی که‌دیده ویادرك نموده ، اندیشه های‌استتیك خویش را انعکاس داده وحتی درموضوع‌اتیك (اخـلاق) رساله جداگانه برشتهٔ تحر یــــر کشیده‌است .

(ناتمام)



موره های گلی از زمان های دورهٔ تاریخ

ازگل احمدزهاب نوری

درمیان بقایای تمدن های قبل التاریخ افغانستان

- آثار اتاق قبل التاریخ موزیم کابل،مدنیت های افغانستان قدیم‌را، از مدنیت ممالك هم جوار برتر نشان میدهد.
- هنر نقاشی بالای سفال، ازمندیگک به‌حوزهٔ سند راه یافته است .

بازهم سری به موزیم کابل می زنیم، پله‌یی چند بالا میرویم، ازدهلیز هایی پیچ در پیچ میگذریم ، بعددربرابر مااتاقی نمایان میگردد، کوچك ، زیبا وپراز آثارارزشمند تاریخی .

بینندهٔ کنجکاو وقتی درآن قدم میگذارد ، به گذشته هابرمیگردد، به ادوار دور تاریخ، به ادوار قبل التاریخ ... آن زمان هاییکه بشر خیلی ساده تراز امروز می زیست،وسایل کارش ابتدایی بود، باسنگ آتش می‌افروخت، باتیرشکار میکرد وبانیزه ازخودش دفاع‌مینمود.

«چنگك ماهی» درزیر شیشه ها ی الماری، حکایت ازگذشت سده های عمرش میکند و حکایت اززمان هایی که بشر، به‌این وسیله غذایش راتهیه می نمود .

«تیشه» ی قدیمی‌نمایانگر کاروتلاش‌باشندگان قدیم این مرزوبوم است وظروف سفالین یادگار انگشت های نقاش و هنرمندان افغانستان باستان .....

برروی تکه مخمل سرخ، انگشتر های مسی افتاده است، انگشتر های که ازامروز نیست، دیروز وروزی چند ازعمر آن ها نمی گذرد، بلکه سالها وهزاران سال از آن زمان گذشته، ازآن زمانیکه هریك برکلك دختری زیبا، جلوهٔ خاص داشته است .

ظروفی گلی، سنجاقی از مس که‌سرآن‌به شکل‌پرنده است، سنجاق‌دیگری‌ازدورهٔ مفرغ، میله یی ازاستخوان ودانه‌های لاجورد،کریستل ومرجان ازبقایای قبل التاریخ است، که درین اتاق به نمایش گزارده اند .

آیینهٔ مفرغی بارنگ تیره وکدرش،حیوانات گلی، کارد، پیکان وسر نیزه که هریك، اززیر صدها تن خاك، کشف گردیده، برای تماشاگر زیبا وسمبول های بارزی ازطرز زندگی،آلات وافزار کار آدم های قدیم افغانستان است .

درهر دوره اززندگی بشر، وسایل کارش، اشکال خاصی دارد، ازمواد خاصی ساخته‌میشود ودردوره‌یی دیگر تغییر میکند وگاهی هم به کلی دیگرگونه‌میگردد .

دربین (۳۰۰۰ــ۲۰۰۰) سال قبل از دورهٔ‌تاریخ تیشه وبیل وتبر، افزار کارمردم بوده است ونمونه های آن از «مندیگك» کشف شده، که درپشت شیشه های الماری چهارم این اتاق موزیم دیده میشود.الهه‌مادر که به‌سبك وادی‌ـ زاب ساخته شده، مهر استخوانی پرازتزئینات هندسی، گردن بندی ازمهره های مختلف سنگی واحجار نیمه کریمه چون عقیق‌ولاجورد مهرجالبی که شکل حیوانی رادر برابر انسانی ترسیم می‌کند، مهردیگری که بریکسوی آ ن شتربالدار وبرطرف دیگرش پرنده یی عجیب حکاکی شده ومهرهای رنگارنگ وگونه گونی ازهمین قماش، بقایای سه تادوهزار سال قبل التاریخ است، که درموزیم کابل گردآورده‌اند.

آیینهٔ مسی جالبی باپیکان شکسته یی که از«نادعلی» بدست آمده ولوله های گلی‌وفلزی که‌از(ده موراسی) کشف شده نیز متعلق به همین عصر باستان اند .

قسمتی ازآثار عتیقهٔ که دراتاق قبل التاریخ موزیم کابل به نمایش گذارده شده است ، متعلق به دوره های مختلف آن زمان است که از«مند یگك» درخلال حفریات باستانشناسان کشف شده است .

قبل از ینکه دربارهٔ اینگونه آثار مو زیم چیزی بنویسم، گفتگوی کوتاهی باشاغلی‌ـ احمد علی معتمدی مدیرعمومی موزیم هاداریم، وی درمورد آثارقبل التاریخ مندیگك، درموزیم کابل، میگوید:

ـ بایك نگاه عمومی بر آثار مندیگك پی می بریم‌که درقدیمترین دوره ها، باز هم افغانستان موقف برازنده یی بین حوزهٔ سند، بلوچستان وفارس وبین‌النهرین آن‌زمان داشته است .

سبك وتخنیك های هنری که درسه تا دو

هزار سال قبل ازمیلاد بین شرق وغرب‌معمول بود، حلقهٔ اتصال آن درهمین سرزمین ما بوده است .

مدیرعمومی موزیم هاعلاوه میکند :

ـ آثاریکه ازمندیگک بدست آمده نه تنها موزیم کابل راغنی ساخته بلکه حیثیت ومقام افغانستان قدیم را، درقطار مدنیت های ممالك همجوار بلند برده است . این آثار با ارزش نشان میدهد که‌کلتور افغانی دردوره هـــا ی قبل التاریخ ، همپایه مدنیت ممالك همجـوار بوده است .

ازجمله سیزده طبقه آبادی هایی که‌در آن محل کشف شده، طبقات چهارم وپنجم اهمیت شایانی دارند، چه درطبقهٔ چهارم مهر هـــای سنگی بانقوش هندسی ومجسمه های کوچـك ازگل پخته بدست آمده ودر طبقهٔ پنجم‌ظهور فلز وانکشاف اشیای سفالین منقوش دیـــده شده است .

شاغلی معتمدی درمورد بعضی از آثار این دوره میگوید :

ـمجسمه کوچك «مادر» که‌درادبیات قدیم ماآنرا (اناهیتا) می نامیدند. به اندازهٔ شش سانتی متراست وچون الههٔ حاصلخیزی بـوده، پستان های آن رابرجسته ساخته اند وشباهت زیادی به مجسمه های داردکه از (هر پـــه) و (کولی) دربلوچستان وازدرهٔ «زوب» درپنجاب بدست آمده است . سریك مردراکه ازمندیگك کشف شده ودرسنگ آهك سفید هیکل‌تراشی شده نیز دراین اتاق به‌نمایش گزارده‌ایم که سبك کارآن ابتدایی است ولی ازآثار نادردورهٔ بین‌قبل‌التاریخ و تاریخ میباشد این‌نخستین مجسمه‌یی است که به شکل انسان درقدیمترین دوره ها، بالای یکپارچه سنگ تراشیده شده است .

وی می افزاید :

ـ **در درهٔ سند** ، درحوزه«موهنجودارو»نیز قبلامجسمه‌یی متعلق به همین دوره بدســـت آمده بود، که مقایسه این دوسر کـلتور این دو حوزه رابخوبی روشن می‌کند . تشابـــه برجستگی درساختمان گوش ها ، رووسری‌و فیتهٔ عقبی هردو سر یکسان است .

مدیر عمومی موزیم هابه آثار دیگری ایــن اتاق اشاره کرده میگوید :

دراین اتاق تعدادی ظروف سفالین به‌اشکال متعدد ونقاشی های مختلف ازمندیگك میبنید، که بسیار ظریف ساخته شده است .

درنقاشی روی این ظروف سفالین ، عـلاوه برتزئینات هندسی ونقش حیوانات شاخدار ، کلالان نقاشی کردن برگ های عشقه پیچان راکه حتی درفارس قدیم‌هم، هنوز معمول نبود، می دانستند وبکار می بردند . به گمان غالب مردمان حوزهٔ سند، این‌نقاشی را، ازباشندگان مندیگك تقلید کرده اند .

رنگ متن این ظروف سفالی سرخ است ودر نقاشی های آن رنگ سیاه بکاررفته است .

ازمدیر عمومی موزیم هاتشکرمیکنم وبعداز روی چیزهای جالب ودیدنی دیگراین اتـاق یادداشت هایی برمیدارم :

آثاریکه ازآق‌کپرك بدست آمده وشامـــل سنگ های چقماق، سامان سنگی سوزن هـــای استخوانی بدست آمده، متعلق به دوره ها ی نیولوتیك (١١٠٠٠ـ٩٠٠٠) قبل از امروز وآثـــار مکشوفه پایهٔ درویش تخار، ازبقـــایای دورهٔ سنگ جدید، نیولوتیك است که قدامت آ ن به (٤٠٠٠) سال قبل میرسد .

دراتاق قبل التاریخ موزیم سنگ ها وافزار استخوانی دیگری نیز جلب نظر میکند، که از بلخ بدست آمده واز دوره پلیولوتیك وسطــی بجا مانده است ،آلات وادوات که‌ازقره‌کمرـ سمنگان کشف شده است به‌دورهٔ حجر قدیم تعلق می‌گیرد، که سابقه تاریخی آنها، به‌سی هزار سال قبل میرسد .

به همین گونه آثار دیگری ازسالهای دورو تمدن های کهن افغانستان درموزیم کابل گرد آمده است، که درشماره های بعدی به سلسله این گزارش ها، دربارهٔ آنهاروشنی خواهیـــم انداخت .





نمونه یی از آثار قبل التاریخ‌موزیم کابل

گوشه یی از سالون‌نمایشات موزیم که‌درآن‌آثار قبل‌التاریخ نیز دیده می‌شود.

سیالي او سیال داري

د م، متین په قلم

زرین چه دشپږم ټولگی څخه خلاص شو نوتردولسم ټولگی پوری ئی خپل تحصیلات ورسول اوځرنگه چه دځینو مجبورتونو او معذرتونو لهامله ده ته دنوروزده کړوموضوع ځه گرانه غوندی بریښیده. ځان ئی پهپوهنتون کښی شامل نهکړ او پهیوهدولتی موسسهکښی درسمی مامور په توگه استخدام شو .

زرین دیوخان زوی، ده پلار ډیرجایداد شته او پانگه درلوده اودهمدغی پانگی پهبرکت دزرین ژوند نه یوازی هوسا اوبسیا تیریده بلکه یوموټرهم دده ترپښو لاندیو او خپل وخت یی په پوره خوښی تیراو .

زرین دخپل ماموریت پهدوره کښیلهخپل استعداد څخه کار اخیستلوته هم اوږی اېم کړی اودانگلیسی، دری اوپښتو ټیپیی په خپل خصوصی تشبث سره داسی زده کړچه چاورسره سیالی نهشوای کولی .

زرین یواطرافی سړیو خوکلهچه پهمرکز کښی دده ماموریت شروع شو، ددهپه ژوند کښی په اجتماعی اومدنی لحاظ زیات بدلـون راغی .

زرین په خپل کور اوخپلو ملگرو کښی پوره محبوبیت درلود، کوم کاربه چه زرین وکړ چا ددی قـدرت نه درلود چه په هغـــه اعتراض وکړی .

زرین نور ورونه هم درلودل خوپه ټولـو کښی دده‌ناز پههرچا چلیده .

ژوند خپل پراوونه وهل. یوه ورځ زرین له خپل دفترڅخه راووت اودکوټی خواتهروان شو، په لاره کښی یوهښکلی اودده په ذوق برابره پیغله چه سپین مخ ئی دښکلا اوعفت نمایندگی کوله ورغله، دزریـن سترگی چـه په دی پیغلی ونښتلی ،هر څهور څخـــــه هیرشول.

ښه شیبه لکه دویده پهخیرپهفکر کښی ډوب شو نیژدیو چهخپل موټر پههمدیچورت کښی دبلموټر سره ټکرکړی خو دترافیـکو موظفینو هغه لهدیچورت څخه راوویست،دی اوموټرئی دحتمی خطرڅخه خلاص شو .

تردی وروسته زرینهمدسهار اوهمدمازیگر لهخوا ددی پیغلی څارنه کوله، داپیغله یوی غریبی کورنی تهمنسوبه وه کهڅه هم پـلار ترونه وروڼه اونـور خپلوانئی ډیر منـور انسانانو اوخپل عمرئی په ښوونه اوروزنـه کښی تیرکړیؤ خونیکهئییووخت ټوکراناوبدل اوخلکو به دجولاپه نامه یاداوه.

ددی پیغلی نوم شبوؤ.شبوهملکه دخپلی کورنی دنورو غړوپه څیر د پوهنی څخـــه برخوردارهوه اودیوښوونځی په یوولسمټولگی کښی پهزده‌کړه لگیاوه .

شبو بهچه سهارښوونځیته تلههم بهزرین ورته لاره نیولـیوه اوکـه دښوونځی څخـه به رخصت شوه اوخپلکورته به راروانه وه هم بهزرین څوروله .

باالاخره یوه ورځ زرین جرئت وکړاوخپل مطلبئی شبوتهترغوږ کړ .

شبو دزرین دمطلب څخه په خبریدلوسره سمدستی هغهته سوچ اوپوچ ځواب ورنهکړ خو دهغه سره یی ناسته ولاړه شروع کړه ترڅوپه دی وسیله شبودزرین په خویاوبوی اوزرین دشبو په عادت بـلدشی اودانتیجـه ترگوتو کړیچه گواکی دوی‌کولی شییودبل سره دواده نهوروسته ښه اوهوساژوندوکړی.

زیات وکم یوه میاشتچه تیرهشوهنودواړه پهدی وپوهیدلچه دوی یـودبلډیر خوازهاو صمیمی ملگریدی اوکیدای شیچه په دیډول دوی یودبلسره دواده نه وروسته هوسا او نیکمرغه ژوند ولری .

له دینه وروسته زرین څوورځی رخصت واخیست اوکورته لاړ ترڅوخپلپلار پهدیراز خبرکړی اودهغه په مرستـه شبو د ځـــان میرمن کړی .

زرین مورنه درلوده چهدخپلی مور پـه خولهئی خپل پلارته داخبره رسولیوهنودخپلی ترور پهوسیلهئی خپلپـلار پهخپلی مـاجرا خبرکړ .

دزرین پلارچه دزرین په مطلب خـبرشو ډیرخوښ شو اووئیویل داخو دډیری خوښی ځای دی چهزما زوی زرین پخپله خوښهځانته کوژده اوواده کوی ،زهحاضریم پههرهوسیله چهوی دخپل زوی زرین دغهآرزوراوسپړم.

څوورځی وروسته زرین اودزرین پلاردځو تنونورو سپین ږیرو سره دشبو دپلارکورتهپه جرگه ورغلل اوهیلهئی وکړهچه دشبو پـلار شبو زرینته پهنامه کړی .

دشبو پلاردخپلی لور درضاله حاصلولـــو وروسته شبوزرینته پهنامه کـړه اودشبـو دسمتمالئی دزرین پلارته ورکړ .

دزرین پلار اونورو سپین ږیروددی کار په کولوسره دخپلو احساساتو د، ښرگندولـو په تکل ،څوډزیهموکړی اوکله چهخپلکورته راستانه شول ډیریتودی میلییی جوړیکړی سندر غاړی اوآتڼ چیان یی راوغوښتلغوایان اوپسونهئی حلال‌کړل، دوریجو غټ دیگونهئی بارکړل څلور پنځه ورځـی دښادی اوخوښی مراسم روانؤ، دشبو پلارهم دغو مراسموتـه بللشویؤ، کلهچه دشبو پلار دزرین دپـلار شان اوشوکت لهنیژدی ولید اوداخبره ورتـه څرگنده شوهچه دزرین خپلوانو دزرین کوژده په څومره خوښی اوتودو احساساتو استقبال کړه نودهغوی سرهئی دخپلوی اودوستیمزی لاپسی ټینگ شول .

دکوژدی دمراسمودپایته رسیدلونهوروسته زرین بیرته راغی اوخپـل ماموریت ته ئی دوام ورکـړ .

تردی وروسته زرین دشبو اوشبو دزرین وه، چیری بهچه ښهفلمراغی نوزرین اوشبـو بهدواړهسره ورروان ومایگر چکر خوبه یـی ضرور لاس ترلاسه نیولیواهه .

شپږمیاشتی وروسته زرین وغوښتل چـه خپل واده جوړکړی، نوئیخپل پلارته دلیـك په وسیله خـبرورکـړچه هغـوی دده دواده بندوبست وکـړی .

دلیك درسیدونه دمخهدشبو دپلاریوتربور دشبو دپلارنه دیوی پخوانی ماجرا دانتقـام اخیستلو په تکل لټه وکړه ترڅو دزریندپلار زړه دشبو اودهغی دکورنی نهتورکړی نوئی هغهته خبرورکړ اوورته ئی وویل :

ـشبو دیو جولانمسی ده، په داسی حـال کښی چه ستاسی کورنی، پلرونه، نیـکونـه اوټول خانان تیرشوی دی، داڅومره دافسوس وړخبره ده چهدیوسترخان زوی دیوجولادنمسی سره واده کوی، جولا اوخان په سیالی کښی سره چابرابر کړی نهدی .

ددی خبرو په اوریدلو سره بیلهدی چـه دزرین پلار دشبو دپلار پهوړاندی دشبودپلار دتربور موقف ترمطالعی لاندی ونیسی، دهغه زړه دشبو څخه تورشو اووئی ویل:

ـ داسـتـره اشتـبـاه دهچه ماکـړیده، زه هیڅکله داکار نه شم کولیچهدیوه جولانمسی زما دزوی یعنی زرین ښـځهشی، کـاشکی زه پخوادی موضوعته متوجه شوی وای،نه، نهزه هیڅکله دخپل پلار، نیکه او ټولی کورنـــــی حیثیت اوآبرونه شم ټیټولی، زهنه غـواړم چه دیوی جولاکورنی سره په دوستی سرهخپله خانی خرابه کړم، زه دوست او دښمن لرم، هرڅوك خوزما سیال اوشریك کیدلی نهشی..

ددی خبرو پهویلوسره دزرین پلارپهخپلو کړو ډیر پښیمانه شو اودشپو څخهیی‌داسی زړه تورشو چهبیائی نومهم پهخولهنهاخیسته.

کله چـه دزرین لیك دهغه پلارته ورسید نو دزرین پـلار خپـل زوی تـه ډیـر تریـخ ځواب ولیکه او ورتـه یی څر گنـده کـړه چـه :

ـگرانه زرینه !

زه اوس پوه شوم چهته غواړی دخپل پـلار نیکه او ټولی کورنی شمله چه ټول عمر یی په خانی اوملکی ژوند کـړی دیټیټه کـړی اوخپلهخانی دیو جولادنمسی سره پـه واده کولو کرغیړ نهکړی ، تاته خپل هوس قدر درلود خود کور نی حیثیت او پت ساتنه درنه هیره وه.

پو هیږی ، تادیوی داسی کور نی سره خپلوی وکړه چه هغه هیڅکله زما سرهدسیالی اوسیالدار ی پهتله کښی نهشی تللهکیدلی.

زه نه غواړم چه زمازوی دیوی جولا کو رنی سره خپلوی ولری، زما وروستی پریکـړه داده چهته له شبو څخه لاس واخلی او دشبو سره دواده تمه او آرزو ونه لری، ته کولی

شی چه‌په یوبل ځای کښې په‌یوې بلې‌پیغلې کو‌نه کښېږدی او هغه تاته په‌نکاح او واده کړم ، خودا کار هر گز نه‌شمه کو لی‌چه‌شبو دی زما په‌کور راننوزی .

دزرین دپلار لیك چه زرین ته و رسیدپه ډیره بیړه یې دلیك پاکټ خلاص کړاو عوښتل یې چه‌دخپل واده په باب دخپل پلارله له تصمیم نه‌ژرخبرشی.

کله چه‌یې لیك خلاص کړ او دخپل پلار له‌نظریې څخه خبر شو، په زړه‌کښې یې‌د غمو‌نو او اندیښنو غوبلو نه‌جوړ شو ل هرخه یې چه کول زړه یې نه کراریده‌تردې وروسته ، خوب او آرام پرې حرام شو، له خوراك ، څښاك څخه ولوید روحی‌ناروغی ورته پیدا شوه، شبوبه چه دزرین دا حال لیده، ډیره ځوریده او هڅه یې کوله‌چه ډیر ژر دزرین په‌حال ځان خبر کړی، ترڅو ووینی چه شی دهغه دځور اوکړ اوسبب‌شوی دی‌چه‌دامکان په‌صورت‌کی مرسته‌ورسره‌وکړی زرین ډیر کوښښ وکړ چه‌دغه راز له شبو څخه پټ وساتی خوپه دی بریالی نه شواو بالاخره یی دخپل پلار تصمیم و ر ته ووا یه .

شبو چه‌دزرین دپلار له تصمیم څخه‌خبره شوه ډیره خوا بدې شوه او دزرین سر ه یوځای دفکرو نو او نه خلا صیدونکورو حی نا آرامیو په لومه کښې ښکیل شوه . زرین چه‌دشبو خو ریدو نکی حال و لید نو یی ورته وویل :

ــ گوره شبو ،زه چه وینم ته‌زما نه زیاته ددې موضوع په‌باب فکر کوې، ته بایدپه‌دې باره کښې هیڅ فکرونه کړې ځکه‌داز ما تصمیم نه‌دی، بلکه دازما دپلار تصمیم دی . زماتصمیم دادی چه ته‌زمانامو س یې ،زه‌پخپل ناموس باندې سر ږد م، زه نه شمه کو لی چه‌حتی یوه گړی لـه تاڅخه پرتـه ژونـد وکړم . ته‌باید ماته اوږی راکړی اوزماسره مرسته وکړی . نه‌داچه ته‌زما څخه ځوچنده زیاته بې‌واره شی او بالاخره دواړه‌دوارخطایی په سیند کښې لاهو اوډناکامی‌سره مخامخ شو .

ما او تا دواړه وظیفه لرو چه‌دمشکلا تـو سره مبارزه وکړو، زموږ په ولس کښې دغه ډول ناخوالی اونا دودې ډیری زیاتی دی او دغه نادودی ددی سبب شوی دی چه زمو ږ اجتماعی ژوند دافسوس وړ حالت غـو ره کړی . دازما اوستا او نورو ټولو ځوا نـانـو او ځورو انسانانو وظیفه ده چه‌ددغه‌رازنادودو او مشکلاتو سره زیاته، اوږده او دوامداره مبارزه وکړو او داوږدې اوژورې مبارز ی په صورت کښې په خپل مخ مشکلات اسا نـه کړو . په‌دغه راز مواردو کښې مایو سی‌ته ځای ورکول او دمبارزې او مقاومت څخه‌لاس اخیستل زمو ږ مشکلات نور هم زیاتـو ی کوښښ په کاردی تر څو دغه ډول ستو نزی له‌منځه یوسو.

سیالی او سیالداری ،هغه ناوړه اوموهومی رواجونه دی چه موږ دبدبختۍ اوبدمر غـی په‌ژورو کندو کښې غور ځوی اوزموږ لا ره اوږدوی موږ مکلف یوو چه په‌گډه سره‌دهغو اغیزه په‌زړی کښې خنثی کړو او خپله ټولنه ددغو خطرناکو روا جونو څخه وساتو.

ددی خبرو له اور یدلونه ورو سته ،شبو یوسوړ اوسیلی وکیښ اوویی ویل، زه ستا اوته زمایی، ما او تاڅوك نه‌شی بیلولی.

دزرین اوشبو دژوند زیاته بر خه په دی خبر ونیریدله، بالاخره زرین تصمیم‌ونیوه چه یوځل پخپله تـر گـور پورې‌لاړ شی او دپلار سره له نږدې څخه په‌دې باره کښې خبرې وکړی .

زرین دشبو نه‌اجازه واخسته ، په‌دفتر کښې یې یوه رقعه کینښودله اوکور ته‌لاړ.

زرین چه کورته ورسیدپلارله خوا ډیره‌سړه وضعه ورسره وشوه ، او کله‌چه ده خپـل پـلارته دخپل واده خبره تر غوږ کـړ ه ، پـلار یې پرې ډیر په‌قهر شو او ورتـه‌یې وویل :

ــ داخبره تاپه تاریخ کښې اوریدلی‌ده چه دیوخان زوی دې دیو جـو لانمسی وکـړی. تاسی نوی ځوانان اوس په هـرڅه پـوری ملنډی وهی ،مو ږ داسی ځوانان چه‌هغوی‌د سیالیو او سیالداریو اونورو پخوا نیودودونو غند نه کوی ،اویاهم دخپلو پلرونواومشرانو خبری نه اوری ،غندو .زه په اصـل ځان یم اوباید دیوی سیالی کور نـی سره خپلو ی وکـړم ...

«پای»

دخلکو دژوندانه له البوم څخه یو په‌زړه پوری عکس



دپیر بلند په زیارت کې هم دسیالی‌بازارتود دی، لکه چې دنذر منلو اونیازکولو په‌وخت‌کی هم سیالی له یاده نه باسی .



وحدت در فلم نا خدای با خدا باژاله کر یمی

گفت وشنود جالب واختصاصی ژوندون : ازگل احمد زهاب نوری

هنر مند معروف ایران:

من ترجیح میدهم مردم را ب

* وحدت ازهنرمندان افغانی دعوت کرد تادر فلم های ایرانی حصه بگیرند.
* فلم روز های دشوار همپایهٔ فلم های باارزش جهانی است.
* وحدت میگوید :

من در۱۶ سالگی به تیاتر راه یافتم وهنوز هم سالی یکبار درنمایشات تیاترحصه میگیرم.

* آن هنرمند خوب است، که غیرازشعور هنری ، ازنظر اخلاقی نیزسرمشق دیگران باشد.
* وحدت به شوخی میگوید :

– تعداد زن هایم درفلم هابه پنجاه تن میرسد.

* ازنظروحدت هنرمند معروف ایران فلمی‌که درآن عریان های هم باشد، سکسی نیست !

وحدت رامی شناسید ، نصرت الله وحدت، هنرمند معروف سینمای ایران ، او سناریو می نویسد، خودش آنرادایرکت میکند، خودش قهرمان فلم میشود، خودش فلم راتهیه میکند وبالاخره فلم هایش هم موردتوجه مردم قرار میگیرد ...

***

همین روزها فلم تازه یی ازاو، درروی پردهٔ سینماهای ماست، فلم «ناخدای- باخدا» وحدت همیشه نقش های کمیدی رابازی میکند ودرین نقش ها موفق هم هست، او درفلم هایش مردی است ، شوخ، بذله‌گو، باحرکاتش ، با حرفهایش، باهمه چیزش‌تماشاچی رامیخنداند..

من وحدت راقبل ازینکه با او آشنا شوم، همینطور می شناختم، وقتی شنیدم او به کابل آمده، به چندجاتیلفون کردم، بالاخره گفتند به مزارشریف رفته، روزدیگر وروز دیگر ، تا سرانجام اورا درافغان فلم یافتم، وقتی دستش رامی فشردم فکرکردم باهمان وحدتی که همه رامی خنداند روبرو هستم، امالحظه یی بعد اورامردی جدی، حاضرجواب‌وکمی هم‌تشریفاتی یافتم ....

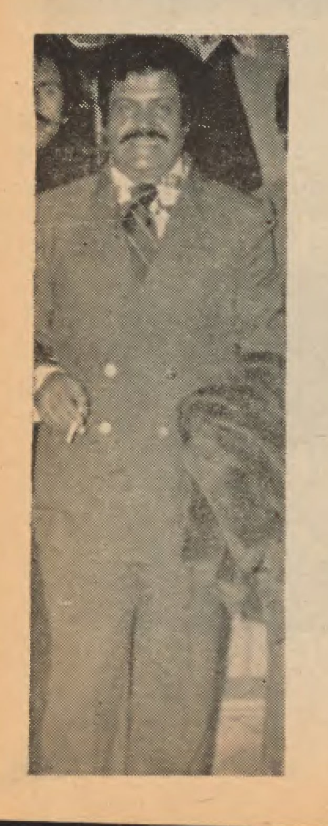
وحدت میگوید :

– این بار سو می است که به افغانستان سفر میکنیم ، من به افغانستان و افغانان احساس بیش از حدی‌دارم وشایدهمین احساس افغان دوستی من است، که باعث شده باوجود تمام مشغولیت هایی‌که درتهران دارم ، به افغانستان بیایم .

من ودوستانم‌هیچوقت‌احساسات هنردوستانهٔ مردم افغانستان رافراموش نمی‌کنیم وباخاطرات خوشی ازاستقبال ومهمان نوازی هموطنان شما، کابل راترك می کنیم ...

نصرت الله وحدت که درراس هیأت مدیرهٔ اتحادیه صنعتی فلم ایران قرار دارد، برای عقد قرار داد هایی، جهت تورید فلم های

وحدت دریك صفحه ازفلم ناخدای باخدا



ا بخندانم تابگریانم ومتأثر سازم!

ایرانی به افغانستان وارد کابل شده است .

ازاو در باره تور ید فلم به افغانستان می پرسم، درحالیکه پیاپی به سگرتش پك های عمیقی می زند، میگوید :

ـ ازیکی دوسال به اینطرف اتحادیهٔ صنعتی فلم ایران، فلم هایی به اینجا نمی فرستاد، علتش‌هم این بودکه قبلاعده یی به آوردن فلم های مبتذل وبازاری ایران به افغانستان، بازار فلم های ایرانی رادرین جاخراب کرده بودند.

ازهمین سبب اتحادیه جلو صدور فلم را به افغانستان گرفت، تابه بازارفلم های فارسی درمملکت دوست وهمجوار ایران، صدمه یی وارد نشود، اخیرا بنابدعوت موسسه افغانفلم ازطرف اتحادیه صنعتی فلم ایران، برای عقد قرار داد توریدفلم، به افغانستان آمدیم و خوشبختانه مذاکرات مابا افغان فلم ، نتایج خوبی، برای هردو جانب داشت .

وحدت دربارهٔ عقد قرار داد های تورید فلم به افغانستان میگوید :

ـ به اساس موافقت های‌که بین ما وافغان فلم به‌امضاء رسید، در هرسال دوازده فلم ایرانی به افغانستان ارسال میگردد . همچنان برای بسط وگسترش هنر سینمای افغانستان که درین راه قدم های موثر تازه یی برداشته است، مذاکراتی نیزدربارهٔ تولید فلم های مشترك افغانی وایرانی انجام دادیم وازچندتن هنرمندان افغانی، مانند عبدالله شادان، سیما شادان، نذیر وهنرمندان دیگری دعوت کردیم تادربعضی فلم های ایرانی حصه بگیرند .

ازین هنرمند مشهور ایرانی می پرسم :

درجریان اقامتت درکابل ، آیاازفلم های افغانی هم دیدن کرده ای ؟

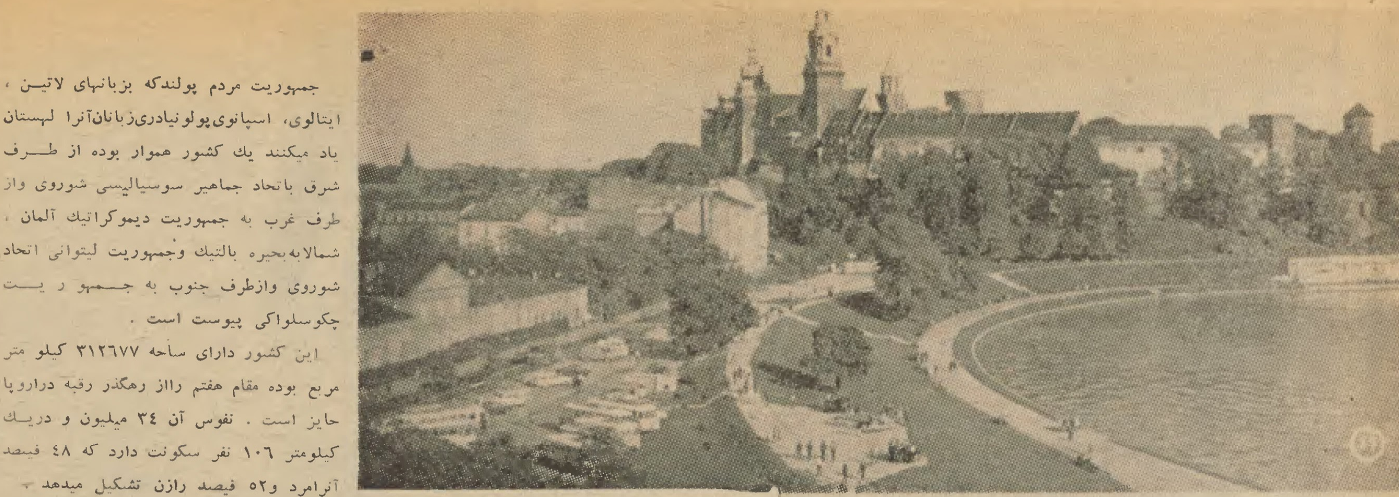
میگوید :

ـ بلی فلم های رابعه بلخی و روز های دشوار رادیدم .

میگویم :

نظرت دربارهٔ این فلم ها جیست ؟

(بقیه درص ٤٨)



شهر کراکوف ومنظره عمومی قصر شاهـان پولند بنام قصر (واول) .

باستقبال روزملی پولند

پولند در کرانه‌های بالتیک زیبا و آرام



لباس فروشی شهر کراکوف‌که تاریخ‌ارزنده دوره رنسانس دارد.

جمهوریت مردم پولندکه بزبانهای لاتیـن ، ایتالوی، اسپانوی پولونیادری‌زبانان‌آنرا لهستان یاد میکنند یك کشور هموار بوده از طـرف شرق باتحاد جماهیر سوسیالیسی شوروی واز طرف غرب به جمهوریت دیموکراتیك آلمان ، شمالا به‌بحیره بالتیك وجمهوریت لیتوانی اتحاد شوروی وازطرف جنوب به جـمهو ر یـت چکوسلواکی پیوست است .

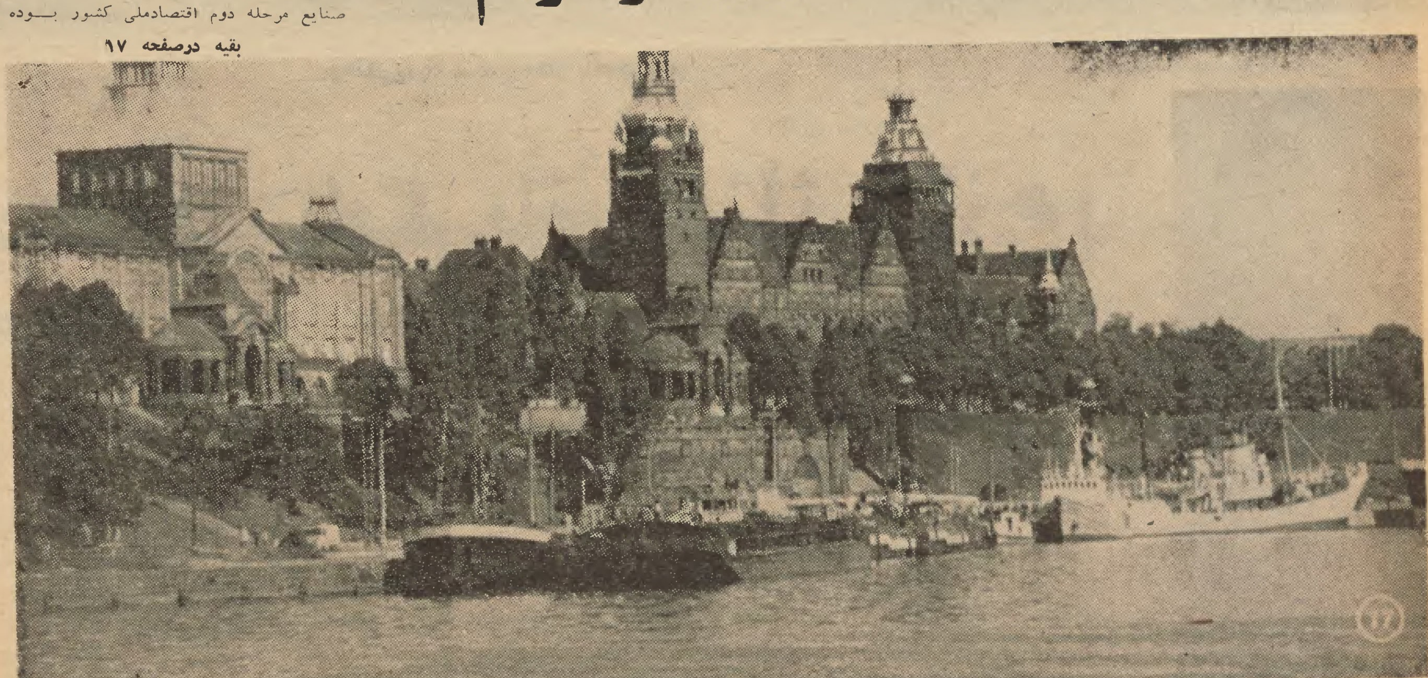
این کشور دارای ساحه ۳۱۲۶۷۷ کیلو متر مربع بوده مقام هفتم رااز رهگذر رقبه دراروپا حایز است . نفوس آن ۳۴ میلیون و دریـك کیلومتر ۱۰۶ نفر سکونت دارد که ٤۸ فیصد آنرامرد و۵۲ فیصد رازن تشکیل میدهد .

کوه های کاربات بطور عمو می سـراسـر قسمت جنوب آنرافراگرفته منا طـق خیلـــی قشنگ توریستی راتشکیل داده است . دریای ولیسوه یاوسچولاکه ۱۰٤۷ کیلو متر طول‌دارد ازوارسا مرکز پولند گذشته بطرف شمـا ل جریان داردکه ازمهمترین وکلانترین دریا های پولند بشمار رفته قابل کشتی رانی میباشد .

آب وهوا درپولند تقریبا بری بوده زمستان بسیار سردکه بعضی اوقات تابه ۲۰ درجه‌تحت صفر میرسد ودرجه حرارت درتابستان تابه ۳۵ درجه فوق صفر نیز میرسد . باران درنواحی جلگه ها کمتر ودر مناطق کوهستانی بیشتر دارد. یکی ازخصایص مهم کشورپولند اینست که سواحل طلایی درشمال (بحیره بالتیك) ، تقریبا یکهزار جهیل درشمال وشمال شـرق دارد درمرکزمناطق هموار وزراعتی ودر جنوب کشور های سرسبز و پوشیده از جنگـلات سرسبز راصاحب است .

خاك آن حاصل خیز و زراعت در پهلـوی صنایع مرحله دوم اقتصادملی کشور بـوده

بقیه درصفحه ۹۷



شچ یچین : یکی از قصور مجلل‌این شهر بابندر گاه آن



قصه ای از غصه ها

بدون مبالغه باید بگویم که‌من درشمار آدمهای قرار دارم که زنده ومتحرکم ولی‌اراده واختیارم بدست دیگر یست .

از زمانیکه خود راشناختم وبا محیط گنگ ومبهمیکه درآن زیست داشتم ودست وپا میزدم آشنا شدم به‌این مطلب برخوردم که من‌زنده ای بدون اراده ام وچنانکه دیگران‌و همسالانم بودند، نبودم .

وقتی کوچك‌بودم وچندسالی پیش نداشتم مادرم مرد وپدرم زنی دیگر گرفت از آنروزبه بعد بدبختی من آغاز گردید همه کار های‌منزل بالای من‌بود سودا خریدن،آب آوردن ،جاروب کردن و... اگر احیانا یکی از این وظایف راانجام نمی دادم (وای به‌حالم!)

چشمان مادر اندرم ازحدقه می برآمداز شدت عصبانیست رگ های گلویش کبود میشد فریاد وغلغله اش منزل راپر میکرددر عقب آن‌لگدو سیلی بودکه پی‌هم برمن حواله می‌شد.

مادر اندرم ،پدرم ،موجوداتیکه میخواستند آرزو های شانرا درو جودمن جستجو کنند،من که‌اولین وآخرین فرزند شان بودم وجز من فرمانبرداری دیگری در منزل نبود زیرا مادر اندرم فرزند یی بدنیا نیارود اگر می گفتند این لباس رابپوش‌وآن دیگر رانپوش !میگفتم درست است اگر میگفتند منزل فلانی بروو زود برگرد !جز اطاعت چاره نبود اگر میگفتند سینما نرو ،بادو ستانت نگرد ،خنده های بلند نکو !بدون چون وچرا قبولش میکردم،

به نظرم میرسید همه دختر هائیکه به‌سن وسال من هستند میان ایشان ووالدین شان ماجرا های از همین قراراست.

آری ... بعد از چند صنف مکتب‌را پشت سر گذاشتم به خلا ی عظیمیکه بین من‌وهمسالانم‌موجودبودپی بردم.آنطوریکه دیگران بودند من نبودم گوشه گیر وخجول انزوا طلب وفراری ازهم ،طرز لباس پوشیدن راقسمیکه‌برازنده‌ای تنم‌میبود، نمی فهمیدم،از معاشرت بادیگران گریزان بودم بعضی‌اوقات آرزو میکردم که مثل دیگران رفتار کنم ،با دوستان وهمصنفانم معاشرت داشته باشم‌مگر وقتی خود را نارسامی یافتم هزاران سوال زجر دهنده در خیال وخاطرم جوانه می زددر برابر پرسشی که (چرا؟) چنین هستم‌و چنان نیستم جواب قانع کننده ای نداشتم.

بلاخره بعد از آنکه بزرگ وبزرگتر شدم وآهسته آهسته‌ازآن عالمیکه (چرا؟)هاو«کاش» هااطرافش را پر کرده بود پا بیرون نهادم (چرا؟) دیگری درمن زنده شد .

هفده ساله بودم که‌همهمه‌های ازدورونزدیك بگوشم رسید ،همهمه هائیکه هرلحظه با گفتار این وآن رنگ ومایه میگرفت وبه‌حقیقت قرین میشد تااین که چشم برهم زدنی این حقیقت جامهٔ عمل پوشید وشکل گرفت،با مردیکه از مدت ها بدین طرف به‌منزل مارفت وآمد داشت مرا نامزد کردند ،ویگانه آرزویم که‌پایان دادن به‌تحصیلاتم بود. برباد رفت، باآنهم باوجود همه (چرا؟) هائیکه‌بدون‌جواب درذهنم هرلحظه درد ناك ودرد ناکتر جان میگرفت به امید اینکه شاید بتوانم در منزل مردیکه همسرم شده بود برای همه این چرا هاو استفهامیه ها راه حل وپاسخی دریابم سکوت کردم وباز هم تسلیم شدم .امیدوار

بقیه درصفحه ٤٨

تهیه وتنظیم از محبوب

زبان شعر

شعر

شعر خوب وحقیقی از آن ملتهای نوزاد است .ملل وقتی دل زنده وشاد دارند ،شعر خوب می گویند وقتی پیر شوند دانشمند ومتفکر شده اندیشه های زندگی فرصت سرودن شعر های حساس به آنها نمی دهد .مهمترین شاعران آنان ناظمین زبر دست وبلیغی بیش نیستند .

سادگی (اودیسه) ،تخیلات وتوهمات زیبا واین نادانی کودکانه یی که در(ایلیاد) همر، یاافسانه ها وحماسه هاکه در دورهٔ طفولیت ملل دیده می شود ،از صحایف ادبی ملت پخته ودارای رشد، غروب می کند.

درست است که اشعار وقصص دورهٔ جاهلیت ملل خیلی باموازین عقل ومنطق سازگار نیست ،ولی به همین دلیل زیباوجذاب است..

یک شعر ،یایک مجسمه یایک تابلوی منطقی وکاملا مطابق موازین عقلی وعلمی ،ادم را، حتی مردمان خیلی ومنطقی رااز خستگی به خمیازه می اندازد .

آناتول فرانس

پند پدر

پند پدر شنیدم وگفتم ملامت است … کان مهربان به طرح به من پربرا کنید

زدروی از آزمایش آن طبع سر کشید … این عمر هابه تجربت ماکفاف نیست

آنگاه روز گار مرا در نشاند پیش … تا دانسته به تجربت دیگران امید

یکدم زدرس وپند ونصیحت نیارمید … هان ای پسر به پند پدر دل سپار ازانک

چندی کتاب خواندم وچندی معاینه … این جنتی رایگان رابا نقد جان خرید

دیدم خرام گیتی از وعدو ازنوید … ده گوش بانصیحت استاد ،ورنه چرخ

بخشی زپند های پدر شد درست لیک … گوشت بدتیغ مکر بخواهد همی برید

بسیار ازآن بماند که پیری فرا رسید … خوش آنکه در صداوت قدر پدر شناخت

دیدم که پند های پدر نقد عمر بود … شاد آنکه در جوانی پند پدر شنید

د گل ژړا

سحرگه وه د نرگس لیمه لانده
خاځکی خاځکی یی له سترگو څڅیده
ماویل څهوی ، کښلی گله ولی ژاړی؟
ده ویل ژوندمی دی یوه خوله خندیده
ناز وآنا

پښتنی ننگ

په سپین میدان به در سره پسم
زه پښتنه لنه توری نه تربلم مینه
په ویښو رنگ توره دی راوړه
راشه په سرو شونډو به یی ز ه دریاکه‌که

اوسنی ادب :

بلنه

راځه آشنا دمینې ولولو سره راځه
تورتم نه می دمینې پلوشو سره راځه
سوزیرمه ورنیرم سا دهجر سرولمبوکی
دوصل سمندر شه دموجو سره راځه
دلیروخت پیمانونه یام‌چی درنه هرځلی
راځه د هغو ورځو وعدو سره راځه
راځه زماد سوی زړه خبری لری واوره
گیلی زماکه اوری حوصلو سره راځه
خان ویښی کړه سترگی وغرودیاخبره له‌خوبه
راځه دلته روښانه نظرو سره راځه
یاپریږده سر یتوبه‌مین توبه‌نوم چی واتکلی
باخبری کړه گریوان له لیونو سره راځه
یاکښیږه چیر ته‌غلی د محفله‌ښی لری
یاوخښه لرشراب اودنشو سره راځه
ننگی، رندانومیزوان درخخه‌نه‌غوارم دلیره
کری عصرتقاضا ساده جامو سره راځه
تبعیض اوله بی ځایه تعصبه لاس به سریم
وحدت او دروالی ترانو سره راځه
له‌تانه «مظهری» دغه آرزو لری به‌زړه‌کی
په خوله دافغانیت خوږ ونغموسره راځه

کبری مظهری

اشک عاشق

دل رانم جان رفته دامن بگرفت … وقت سحرش چو عزم رفتن بگرفت

دروی نه اندیشید دامن من بگرفت … اشکم بدوید تا بگیرد راهش

کمال اسماعیل

اشک

اند یشهٔ یار نازنینم بگرفت … دیشب هوس دل غمینم بگرفت

اشکم بدوید وآستینم بگرفت … گفتم بدوم دربی دل تاآنجا

کمال اسماعیل

خواست شاعر

دلگیرم ازبزم طرب ،غمخانه یی بایدمرا … من عاشق ودیوانه ام ویرانه یی بایدمرا

از دولت عشق وجنون ،آزادم از قید خرد … اکنون برای همدمی دیوانه یی باید مرا

خواهم که امروزم شبی‌شمع طرب درکنج‌غم … لیکن زدیوان قضا پروانه‌یی باید مرا

شاید که بینم حالتی در خواب شیرین‌اجل … زان نرگس عاشق کشش افسانه‌یی باید مرا

بی صحبت شیرین لبی‌تلخست برمن‌زندگی … ازخود به تنگ آمد دلم جانانه یی‌باید مرا

همچون فغانی آمدم ازکعبه دردیر مغان … پیمان شکستم ساقیا ،پیمانه‌یی باید مرا

فغانی شاعر قرن دهم



وارسا پایتخت زیبای پولند کنار دریـــای‌وسچولا .

بقیه صفحه ۱۴

درکرانه‌های

که مبلغ عایدات ٤ر۱ نفوس راتشکیل میدهد.

مردم آن اکثرا زارع ومهمترین محصو لات زراعتی شان عبارت ازگندم، جو، جودر، لبلبو، کچالو، کتان ، تنباکو انواع سبیزیجـــات و میوه جات میباشد. تربیه مواشی نیز پیشرفت زیاد کرده اسپ درمقام اول وتربیه گاووخوك درمقام دوم قرار دارد . تاحال پولند پنج پلان اقتصادی وزراعتی پلان پنجساله را موفقـانه تعقیب کرده است .

صنعت درپولند توسعه زیادی یافته است که‌مراکز مهم صناعتی دروارسا،پوزنان، روج ودرقسمت های جنوب کشور واقع شده اند . مهمترین صنایع پولند راصنایع استخراجی ، نفت، صنایع‌کیمیاوی، نساجی، فلزکاری، ذوب آهن وفولاد سازی، مواد غذایی ، هیدروالکتریك وصنایع چوب وکاغذ تشکیل میدهد. صنایـــع ثقیله ازقبیل تراکتور سازی ،کشتی سازی ، موتر واسلحه سازی ، ماشینهای بافت وچاپ وغیره تشکیل داده امروز پیشر فت قابـــــــل ملاحظه‌ی نموده است‌که تقریبا احتیاجات‌کشور رابکلی تکافو میکند. زغال سنگ در مقام اول وبیشتر درعلاقه شلیزیا قرارگرفته وازبهترین زغال اروپاست که تولیدات سالانه آن‌درحدود ۲۰۰ میلیون تن بالغ میگردد.

پولندتقریبا ۳۰هزار کیلومتر راه آهن دارد وارسا مرکز خطوط آهن اروپا بوده که راه‌بین ماسکو وپاریس رابهم و صل کـرده است . امروز تقریبا دربسیاری از شهرهای بزرگ آن همه برقی و۲٤ ساعت درحال حرکت میباشد.

همچنین سرکهای اساسی آن بالغ بر ۱۲۰ هزار کیلو مترمیرسد . امسال وارسا دوسرك اساسی ومدرن راافتتاح می‌کندکه یکـــی آن شمالا وجنوبا بامتداد ساحل دریای ویسوو دومی شرقا وغربا احداث گردیده که ترافیـــك راازداخل شهر تقلیل بخشید ودر اکثر جاها توسط تونل ازمرکز شهر احداث کرده اند .

حجم ساختمان اساسی در ده سال اخیـــر فوق‌العاده بلند رفته ، سال بسال در تمـــام کشوراپارتمانهای راحت وبیشتر دارای طبقات بلندبرای فامیلها ساخته شده‌که باساس پلان تاسال ۱۹۸۰ تماما مردم شهر های بــزرگ بخانه های جدید نقل مکان کنند .

میدان وترمینل هوایی بین المللی وارسادر سال ۱۹٦۹ طوری آباد گردیده که علاوه بر پرواز های داخلی وخارجی وسایل آسایش مسافرین رابخوبی فراهم ساخته وهر کسیکه درمیدان هوایی برای مسافرین براحتی انجام میشودعلاوه برمسافرین عده زیادی اهالی نیز دراین میدان آمده ساعاتی رابراحت در ترمینل آن می گذراند .

کشور پولند به ۱۷ ولایت قسمت گـردیده گدانسك (دانزيك) ، گدینیاو شچیچین ازبنادر مهم ومشهور پولند بشمار میروند که مراکـز صناعتی کارخانه های بزرگ کشتی سازی ، ترمیم کشتی وسایر فابریکات صناعتی‌میباشد.

وارسا مرکز حکومت پولندبالای یك بلنـدی برکنار دریای ولیسوه آباد گردیده که یکـی ازشهرهای تاریخی، صناعتی ومرکـز علوم و تخنیك پولند محسوب میشود . وارسا دارای یك میلیون و۳صدهزار نفوس بوده از سـال ۱۵۹٦ باین طرف پایتخت پولند شناخته شده است‌که مانند شهر کابل توسط دیوار هــا احاطه شده بود در دوران جنگ جهـانی دوم شهروارسا طعمه حریق آتش بمباردمان‌گردیده و۸۵ فیصد آبادی شهر ویران گـردید و دو میلیون پولندی به قتل رسیدند . امروزوارسا جدیدا تعمیر گر دیده عمارات عالی سرکهای اساسی وفراخ، پارکها، سینما وتیاتر مجللی داردکه ازهرحیث‌قابل دیدن ودرجمله‌پایتخت های مقبول اروپایی درآمده است درحال حاضر ۱٤۰ هزارنفر دروارسا مشغول وظیفه میباشند.

ازجمله شهر های مهم وقابل دیدنی پولند علاوه بروارسا، شهرزیبای ودروسلاف برسلاو شهر تاریخی کراکوف، پوزنان، لوبلین وغیره میباشند. وروسلاف علاوه برصناعتی یك‌شهر تاریخی وتوریستی میباشد. کراکوف پایتخت قدیمی شاهان پولند ازقدیمترین شهر هـــای این کشور محسوب شده قصور ، عمـارات، مجسمه ها، کلیسا، موزیم وکتابخانه هـــای

بقیه درصفحه ٦۰

از : رووف را صع

دکتور اکرم عثمان

قصه‌نویس معاصر

من کرکترهای قصه‌هایم راباتوجه‌به‌شاخص اصلی دیتر مینزم تاریخ چنان میپر ورانم که از ابعاد ز مان و مکان قدمی فرا تر ننهند .

• • •

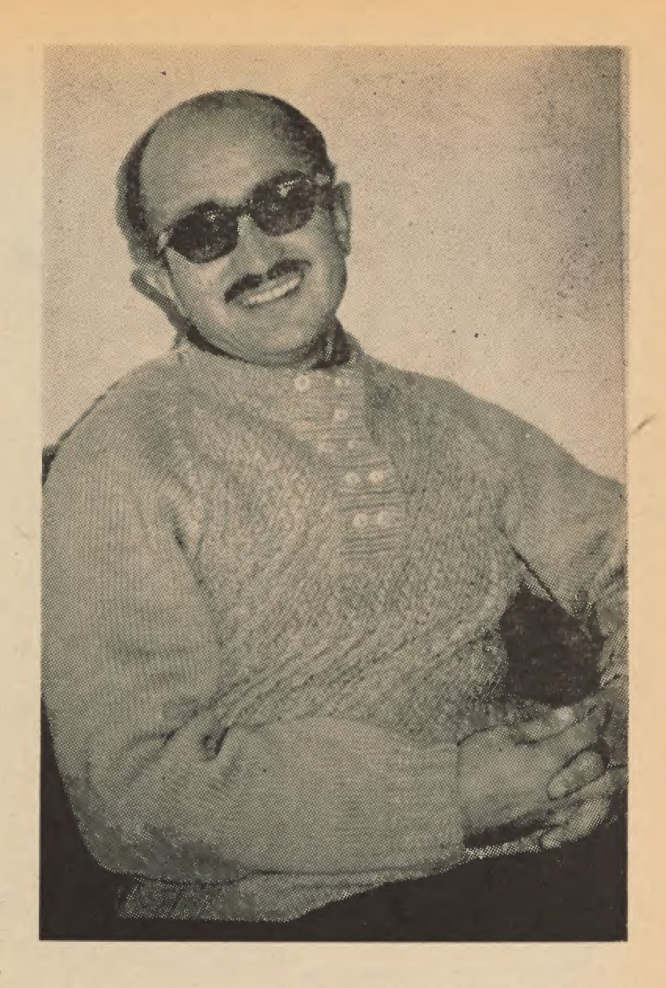
من باهمه اعتقاد یکه به آینده‌ٔ روشن دارم جرأت نمیکنم قصه یی را که انسان فردا بایستی بنویسد، بنویسم.

* * *

اغلب گوش به گپ های هــرصنف و طبقه داده ام تا بدانم یــك کاسب شهری ، یك روستائی ، یك‌محصل ،یك مامور اداره ،چه‌کلماتی را هنگام گپ‌زدن استخدام میکنند .

* * *

متا سفانه تا حال به حد کا فی‌جنبه های مختلف فر هنگ مردم ما مطالعه نشده و رو شنفکران شهری‌که قصه نویسان ما نیز از میا ن همین قماش بر خا سته اند ، چندانکه لازم است درمنا سبات ملموس با گرو ههای مختلف مردم خــودزندگی نمیکنند .



وقتی میگوید به آینده روشن اعتقاد دارم‌ولی جرات نمی کنم تصویــر زندگی فــردا را بکشم .

وقتی باالوین پرسش مواجه میگردد :

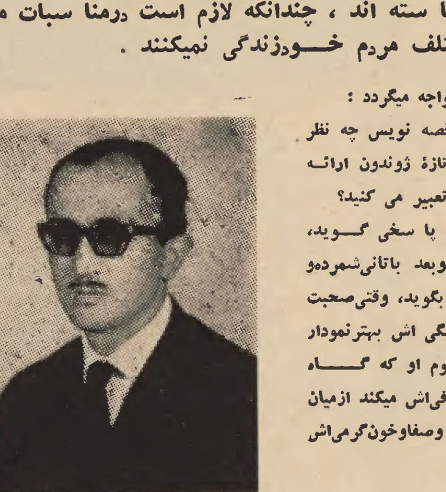
ـ شما به عنوان یك قصه نویس چه نظر رامیتوانید پیرامون بحث تازهٔ ژوندون ارائــه دهید واین اقدام راچگونه تعبیر می کنید؟

مثل همیشه قبل ازآنکه پا سخی گــوید، لحظاتی کوتاه فکر میکند وبعد باتانی‌شمرده‌و فشرده میکوشدحرفهایش رابگوید، وقتی‌صحبت میکند صمیمیت و بی شایبگی اش بهترنمودار است وحجب وفروتنی مفموم او که گــــاه بی تفاوت وسرد مزاج معرفی‌اش میکند ازمیان میرود وتاثرات عاطفی اش وصفاوخون‌گرمی‌اش خوبتر نمایان‌میگردد .

میگوید :

ـ خوب شروعش نموده اید واگر همانطور خوب هم دنبالش کنید وبه نتیجه اش رسانید میتواند درمعرفی قصه ونقش آن بحیث یــك وسیله خوب ادبی وهنری درزندگی گــروهی موثر باشد .

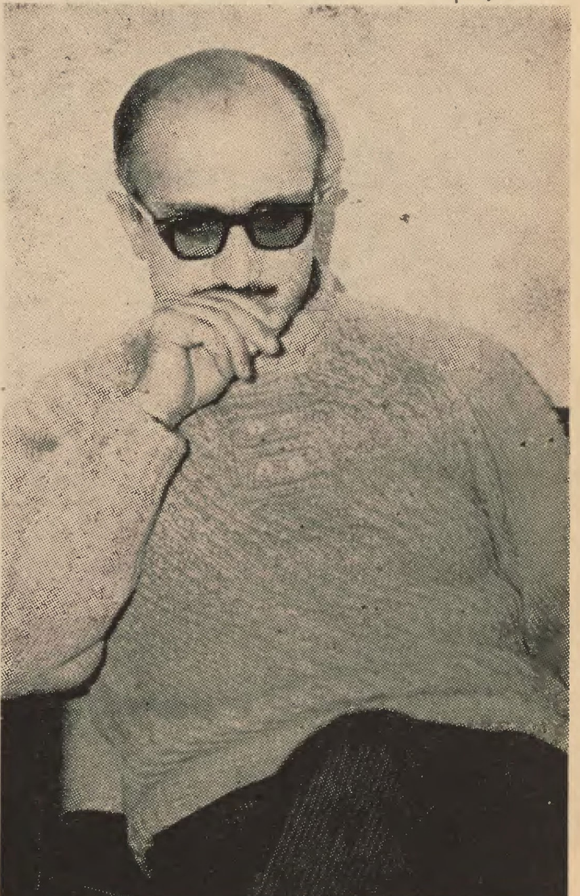
ـ دراین صورت به اجازه تان وبرای‌اینکه باچشم اندازی وسیع تر بتوانیم به ارزش‌های راستین قصه وقصه نویسی برسیم ، کمــی عقب میرویم به نظرشما، قصه وآن هم قصه کوتاه وبامعیار های قبول شدهٔ معاصر ازچــه زمان، توسطچه‌کسانی مایه گرفته‌ازچه‌چرخش



دکتور اکرم عثمان

های ادبی واجتماعی درادبیات ماراه یافــــت واکنون باآنچه داریم شماچه قضاوت وتلقی‌یی درزمینهٔ قصه نویسی معاصرافغانستان دارید؟

ـ عینك سفید ذره بینی اش راازچشــــم برمیدارد وروی میز میگذارد، حالا خــوانــدن تاثرات درونی درحالات خاص نگاه ثابتشـــــ آسانتراست، باانگشتان‌روی‌میزمقابل به آرامی ضرب میگیرد وریتم خاصی رادنبال میــکند، عمیق تر به‌فکرفرومیرودوتلاشش برای یادآوری



وقتی شاخص اصلی دیتر مینزم تاریـخ‌دراندیشهٔ او می چرخد.

وبیرون کشیدن ذخایرحافظه محسوس است، بعداز لحظه‌ای بی تردید وباقاطعیت شروع به صحبت میکند :

- «درتاریخ معاصر افغانستان مابه دو نقطه عطف وچرخش تاریخی ازنظر تحولات سیاسی وفرهنگی برمی خوریم. که نخستین جنگ آزادی بخش ملی مردم ماعلیه استعمار بریتانیا درسال ۱۹۱۹ بود که‌درآن آرمانهای آزادی خواهان ونوطلبان به منظور تحصیل استقلال ملی وتطبیق نورمها وضوابط حکومت‌مشروطه درداخل کشور مادراقدامات و مرامهای اعلیحضرت امان الله خان متبلور شده بود .

درین جنبش ذووجهی هرچند پایه های فیودالیزم دیرپای آسیایی درکشور همچنان استوار ماند، مع الوصف آزادی خواهان موفق شدندکه تحولی درروبنای سیاسی کشور پدید آورند وزمینه رابرای آزادی های سیاسی واز جمله آزادی گفتار وقلم فراهم سازند .

ازهمین جاتحولی درشعر ونثر ماپدید آمد وشاعران ونویسندگان زیادی مجال یافتندکه نوآفرینی کنند ودر فورم ومحتوای آثار شان تغییراتی وارد نمایند، چنانکه نویسندگان وشاعرانی مانند محمود طرزی، محی الدین انیس، عبدالهادی داوی، میرغلام محمد غبار ودیگر ا ن استعداد هایشان رادرزمینه نثر های ادبی، سیاسی وتاریخی وترجمهٔ ناول وقصه های کوتاه آزمودند وباب نوی رادر ادبیات ماگشودند .

به نظر من هرچند قصه های بلندوکوتاهیکه ازاین دوره به یادگار مانده، بسیار باملاکها و معیار های جهانی، درقصه‌نویسی تطبیق‌نمیکند باآن هم سر آغاز وحسن مطلع قصه‌نویسی آندوره میباشد بارتباط همین موضوع باید بگویم که جنگهای اول ودوم افغان‌وانگلیس ونهضت دوران سلطنت امیر شیر علیخان تاثیرات مثبتی‌برنثر ونظم راکد ماکه‌درمرداب روابط معاشی «ارباب رعیتی» غرق شده بود، وارد کرد.

آنهم باین دلیل که متنفذین ، شاخص‌این جنبش هارابه‌سود خود تغییردادند.عناصرایکه زحمت کش در واقع هستی متحرك وجودشان جامعه مارا تشکیل میدهند بخاطر تغییرات قشریی که صرفا درسطوح بالای‌اجتماع ما اتفاق افتاده بود، توفیق نیافتند که‌نقش لازم شانرا بر روی تاسیسات اجتماعی ما برجای گذارند وروبنای فرهنگی مارا عوض‌کنند .

ازاین جهت من به (جنبش) درامر تحول‌نسل ادبی که به همت روشنفکران شهری، خرده مالکان ، وآزادی خواهان بالای جامعه پدید آمد ارج بسیارتری قایلم چه دراین جنبش هامردم ما بالفعل وبالقوه سهم‌فعالتری داشتند وتوانستند نقش خلاق خودرا بر روی تاسیسات سیاسی وغیر سیاسی اجتماع ما بگذارند، بنابراین نخستین جوانه های پیدایش قصه های بلندوکوتاه درآن دوران روشنی‌بخش سرزده وبعد درآثار نویسندگان «انجمن ادبی» ونویسندگانیکه دردوره های نزدیکتر به مابه خاطرآزادی های دموکراتیك به پیکار برخاستند به پختگی رسید .

-ولی نظرشمادرمورد قصه معاصر چیست ، آیا بازهم قصه های ما نمیتوانند با معیار هاو ملاکهای قبول شدهٔ جهانی وباارزش های هنری پذیرفته شده درسطح بین المللی انطباق نمایند ؟

- امروز نویسندگان ماازنظر جهانبینی در سطح بالاتری قرار دارند وتا حدودی توفیق یافته اندکه آثارشان راباتکتیك های مورد قبول ازطرف نویسندگان بزرگ جهان، بیارایند .

همچنین تماس مستقیم و غیر مستقیم روشنفکران ودیگر اقشار بامسایل حاد اجتماعی، اقتصادی و سیاسی چندسال اخیر نه تنها باعث بیداری شعور سیاسی ووجدان اجتماعی این گروه ها شده است، بلکه بالای مشغله های فکری شان نیز تاثیر مثبتی داشته است، بنابرین روح تازهٔ درکالبد داستانهای بلند وکوتاه نویسندگان مادمیده شده وآدمهای قصه های نویسندگان زمان مادرمقیاس آدمهای قصه های نویسندگان دیروز زنده ترودینامیك تراند و بشارت از زوال زمان فرتوتی میدهند که کماکان جایش را به‌زمان درخشانتری خالی‌میکند .

بدینسان بی تردید باید گفت که انقلاب جمهوری افغانستان به عنوان دومین نقطه عطف بزرگ درتاریخ معاصر ماتاثیر شگرفی برمحتوا وشکل ادبیات نوین ماخواهد کرد و داستان نویسان فردای مانویسندگانی خبره تروتواناتر دراین فن خواهد بود .

- شاغلی عثمان ازنظر شماآن ملاك ها و معیار هایی‌که به قول شما امروز در کار قصه نویسی ماهست وجنبه جهانی نیزدارد ، کدام است، وچه وجوه مشابه ویا متمایزی رامیان داستان کوتاه امروز باداستان دیروز ماازیك جانب ومیان قصه‌باآنچه‌که بنام «شارت‌ستوری» درغرب‌متداول است وجودداردواصولاباافراگیری این ضابطه هاومعیار هامیتوان قصه و آنهم قصه خوب نوشت ویااینکه ...؟

- برای پاسخ باین پرسش باید بگویم بعد ازمطالعه کتابهای چند دراین باره ممکن است به سهولت قواعد این فن رافراگرفت ولی‌بکار بستن این قواعد درداستانهایی که مینویسیم کار بس دشواری است .

عملیه تکامل قصه نویسی در کشور های صنعتی زمان زیادی رادربر گرفته است ومولود تکامل‌آن جوامع درابعادوسطوح مختلف می‌باشد، روبنای فرهنگی روابط معاش بورژوازی جلوه های گوناگونی دارد که‌از آن جمله ما قصه نویسی معاصر رابرشمرده میتوانیم ، تمام نویسندگانیکه ازاین سر چشمه آب خورده‌اند، آثار شانرا برمبنای مناسباتی نوشته اند که ازنهاد خواستها ونیازمندی های مردم شان نشأت کرده است .

به تعبیر دیگر ، مایه وزمینه اصلی اندیشه وفکر این قصه نویسان راروابط گسترده و پیچیده یی تشکیل کرده که دربافت این‌دوران تاریخی، تاروپوداصلی راتشکیل میدهند، باین دلیل قصه نویسان مادرعرصهٔ کار هنری‌شان فرزندان دوران خودهستند ، دورانی که در آن دیگر تمام موانع ودیوار های تعاطی افکار و اندیشه های‌آدمی فرو ریخته است ودرعرض چند ثانیه میتوان چین و یا کف دست آدم دیگری راازآنسوی کرهٔ زمین خواند وپی به کردار وپندارش برد .

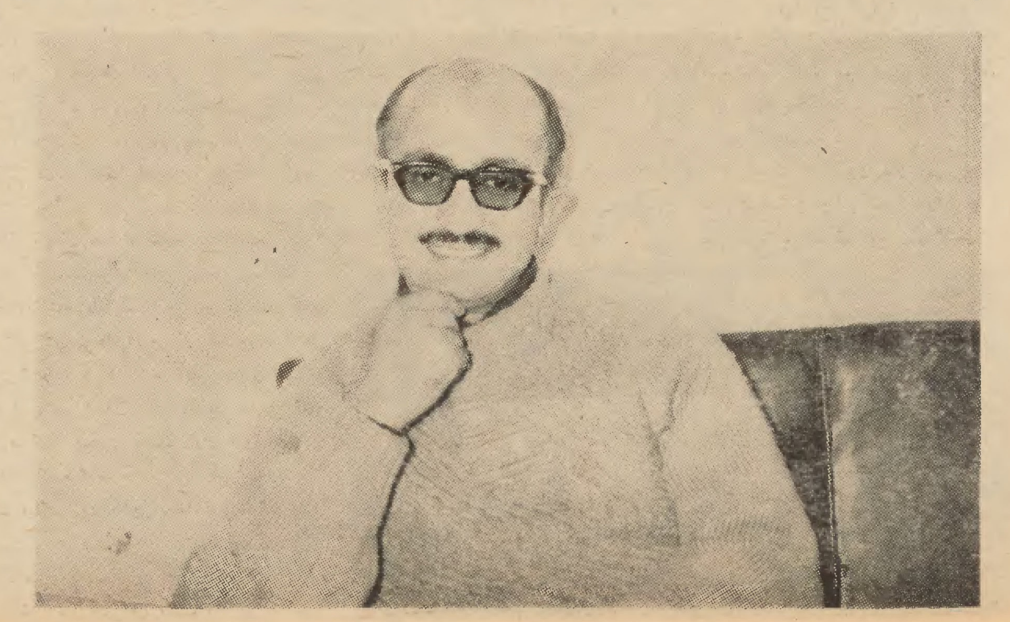
مادیگر برای شناخت جهان احتیاجی به اشتر و قاطر نداریم که ماراازخاور نزدیك به باختر دور ببرد وبالعکس ، اکنون حامل اندیشه های آدمی اقمار مخابراتی، رادیو ها، تلیفونها ، تلویزیون، دستگاههای مخابره وده هاابزار فرستندهٔ دیگر هست که بی فوت وقت بین آدمها ارتباط فکری برقرار می کنند وجهان مارادر واحد جوشان وفشرده یی بهم نزدیك میسازد ، ازاین رودیگرنویسندگان‌ما مجبور نیستند که آثار شان رادرچارچوب مناسبات اجتماعی تنگ وبسته یی بنویسنده ازکیهان تازمین وازخاور تاباختر همه وهمه عرصه‌جولان‌وپرواز اندیشه وتخیل‌نویسندگان مابوده میتواند. اما بهتراین است که مانخست به‌خود بپردازیم، به‌کوچه های‌ما، به‌روستاهای ما، به رسم ورواجهای ما، به غمها وشادیهای ما وبه تمام آنچه هست وبود زندگی‌های مختلف مردم مارا می سازد .

متاسفانه تاحال به‌حدکافی جنبه های‌مختلف فرهنگ مردم ما مطالعه نشده وروشنفکران شهری که علی العموم داستان نویسان‌ما‌نیز ازهمان قماشند چندانکه لازم است درمناسبات ملموس با گروههای مختلف مردم خودزندگی میکنند ، ازاین رو آثار بسیاری از قصه نویسان ماچندان مایه وطنی ندارد، برای رفع این‌نقیصه باید مردم را باتمام‌وجوهش‌درك کرد وقهرمانهای داستان‌را از میان‌آنهابرگزید تاخصیصه متمایز آدمهای قصه های معاصر که‌تحرك ودینامیزم آنهاست‌به‌حد کافی نمایانده شودو کرکتر های بی جان قصه های قدیمی باحرکات میکانیکی شان از میان برخیزند .

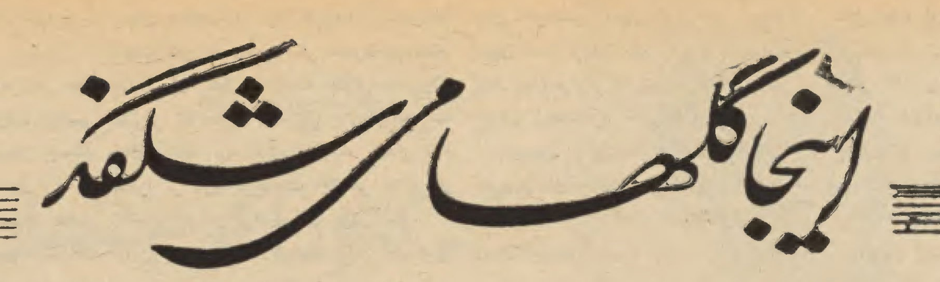
- شماازابعاد سازندهٔ قصهٔ امروز تصویر خوبی دادید و در یک کلام با زندگی بخشیدن این آدمها شماچه نوع دید فلسفی وجهانبینی یی را می خواهید نشان دهید واین آدمها درحرکت مداوم خودچه هدفی رادنبال میکنند ؟

- آدمهای قصه های من به‌گروه وطبقهٔ‌خاص مربوط نیستند، چه درزوال حوادث چنانکه در زندگی عملی معمول است، آدمها درمناسبات پیچیده وچندین جانبه باهم زندگی میکنند ، علی العموم کوششم این است که این کرکتر هارا باتوجه باشاخص اصلی دیتر مینزم تاریخ درقصه هایم چنان بپرورانیم که ازابعاد زمان ومکان قدمی فراتر ننهند .

بقیه درصفحه ۴۱



نوشته از **پاپوف**
مترجم :ژرف بین



بخاطر نام مکتب

تبانچه ریفری که دوش هزار و پانصد متری باموانع‌را اعلام میداشت بصدا درآمد آواز آنرا تصادفا وقتی شنیدم که‌از پهلوی حوض آببازی رد میشدم حالتی برایم دست داد که خود رادر آسمان هفتم احساس میکردم در عمرم به هیچ نوع‌سپورتی خودم رامصروف نساخته بودم ولی حال پیروزی منتظرم بـود ازینرو وقتی دیدم که معلم سپورت باعجله‌به سویم می دود ،دانستم که او بخاطر عرض تبریك به سویم عجله دارد .بلی درست حدس زده بودم شباشکین از همین سبب بسویم می دوید همینکه به‌من نزدیك شد سرش رابیخ گوشم نزدیك‌کرد وبه نجواگفت:

ــ تبریك سینا ،خیلی عالی است اما خواهش میکنم قدری عجله کن .

حیران ماندم :

ــکجا ؟

ــمیدانی ــمیتکا مارا فریب داد او امروز نیامده تادرین مسابقه شرکت کند اگر هیچ کسی ازمکتب ما درین دوش هزار وپانصد متری با موانع اشتراك ننماید آبروئی برای مانخواهد ماند .

ــ چطور مگر دیوانه شده ای ؟من در عمرم ندویده ام آنهم ازروی موانع .. بهتر است برایم غرغره ای‌دست وپاکنید !آیا من‌میتوانم ازعهدهٔ .... شباشکین چشمانش رابه شیوهٔ خیلی تراژیدی به سویم دوخت وگفت :

ــ واین بدبخت هنوز هم منطق میگوید. گوشهایت را باز کن ... همین چند لحظه‌بعد (ستارت) خواهد بود. عقربهٔ ساعت ثانیه شماری میکند وتو چطور میخواهی مکتب‌مارا بدنام کنی ؟

من آرزونداشتم کسی رابدنام کنم .تسلیم شدم وگفتم :

ــ اما ... لطفا بوت های دوش ،سلدراج ونیکر آببازی برایم بدهید ...

شبا شکین بابی صبری مشتی به شانه‌ام‌زد وگفت :

ــ سلدراج راچه می کنی ! همینطور بدوو ماز تریبون ترا تشویق می کنیم .

همینکه روی خطدوش حاضرشدم باکف‌زدن های ممتد از طرف تماشا چیان وخاصتاً از تریبون استقبال گردیدم .به چابکی خودرادر خط دوش رسانیدم ودرویراژ اول قرار دادم.

چیزی دور تر از من دیدم که در قسمت چپ ترین خط دوش چند نفر از دوندگان‌با لباس های رنگ رنگ میدوند .مانند اینکه پرواز کرده باشم عقب آنها (سرورداشتم)و بخاطر آبروی مکتب خود مانند سیمرغ بـال میزدم .

در کجگردشی دیگر دیدم که‌دم پایم تیری ازموانع افتیده از روی آن خیزی زدم دلـم‌در سینه ام به‌شدت می‌تپید وهر لحظه میخواست ازقفس سینه ام خارج شود خلاصه اینکه توانستم یکی از دوند گان راکه درآن کنار افتیده بود گیر کنم ولحظه ای‌بعد از او جلو رفتم .در نزدیك مانعی که عقب یك چقری‌پر از آب بود همه مایکجا رسیدیم .کوشش‌من برای عبور از موانع ازحالت دوش موفقیتی رانصیب نمی شد ازین جهت خودم رامانند ساسیج روی چوب مانع آویزان کردم .یـك دونده خیلی دلاور جستی زدتااز روی مانع بپرد ولی پایش بند آمد وبه چقری پراز آب افتید .لحظهٔ بعد من هم بپهلوی او قرارگرفتم وبا خود فکر کردم‌که حال من‌از او بدترنیست من‌که نیکر دارم !

باقی مانده فاصلهٔ‌دوش مانند خط نامرئی پیش چشمانم جلوه داشت .خطوط کج‌وپیچ دوشی رابلاخره به پایان رسانیدم وباغریوی ازکف دزنها به‌خط اخیر رسیدیم.زمان دوش مارا هیچ کسی قید نکرد زیرا ریفری درهمان وهلهٔ اول از مسابقه خارج شده بود.

در چشمانم حلقه های نارنجی پیدا شده بود وما نند یك اسپ رم خورده نفس های عمیق‌می‌کشیدیم علاوه‌برین از خوشی درلباس نمی گنجیدم زیرا وظیفه ایمانی ووجدانیم‌را بخاطر مکتبم ایفا کرده بودم .در همین اثنا بـود کـه پـشت سـرم آواز سر معلم‌را شنیدم که میگوید :

ــ میتکا، زود باش ،عجله کن سنگ‌اندازی آغاز می شود ...

ــ من ،من ...

چطور تو، میخواهی مکتب را نام بد کنی؟

نمیدانم چرا دفعتا به‌خاطرم آمد که درمکتب بعضی از سنگ های المونیمی رامعلم سپورت پیرما میگرفت وبه فاصله های دور میانداخت وشا گردان را وامیداشت تا گلوله های‌فولادی راپرتاب کنند .البته اگر همین‌گلوله را بسر میدارم یك پایم رانیز باآن باید بلند کنم...

ولی احترام به مکتب بالا تراز همه چیزبود اینطرف وآنطرف نظر انداختم ولی آنچنان گلوله ای راکه‌من میخواستم هیچ جائی نیافتم امادفعتا خودم راخنده گرفت زیرا در همین نزدیکی ام پهلوی پایم معلم سپورت مکتب همجوار مکتب خود را دیدم‌که بالای یك‌گلوله چوبی نشسته بادیدن این گلوله ازخود بـی خود شدم روبه او کرده گفتم :

ــ برادر لطفاً برای لحظه‌ای این گلوله‌رابده وبدون آن‌که موافقهٔ اورا حاصل کنم گلوله رابطرف کشیدیم یکبار دیگر نتوانستم برخود مسلط شوم دو دسته گلوله را چسپیدم وبا قوت هرچه بیشتر آنرا ازنزد معلم سپورت گرفتم وبه طرف میدان دویدم .نمیدانستم‌آنرا کجا پرتاب کنم ولی لحظه ی بعد خودم متوجه شدم که آنرا دروسط میدان فتبال پرتاب‌کرده ام. سر معلم باعصبانیت خودرا به‌من رسانید وگفت چرا آنرا در آنجا انداختی .

بسیار کم طاقت شدم ودر حالی که زیرلب کلمات زشتی راادا کردم روبر گرداند م‌تااز منطقه دور شوم ولی دفعتاً مثل اینکه ازبیـن علف‌ها کلمرغی‌سربلند کندسروکله‌شباشکین ظاهر شد در دستش نیزه درازی دیده می‌شد

ــ سینا ،شیطان پرموی ــچه استعدادخارق العاده ای داری ،نبوغ است نبوغ بگیرو نیزه راپرتاب کن .

وآن خاده چوب را بسویم دراز کرد.

بس است .دیگر نمی خواهم ،نمی توانم. وبکلی تنفر خودرا برخ او کشیدم .

ــچطور ،مگر میخواهی مکتب مانام بدشود؟

من نمی خواستم مکتب مانام بد شود.

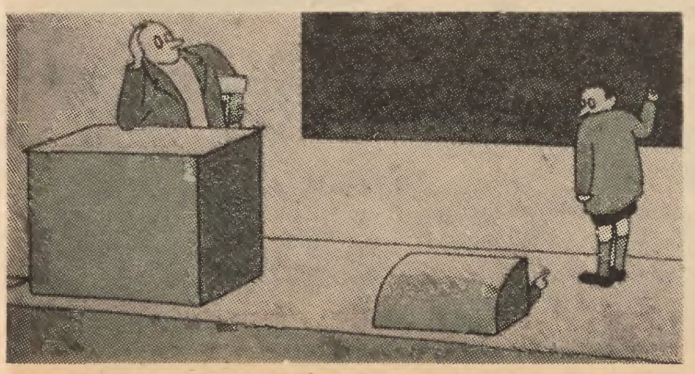
این نیزه در نظر اول راست معلوم می‌شد اما هیچ ندانستم که چرا قسمت عقبی آن‌بـه گردنـم میچسپید از همین سبب بـود کـه آنرا پرتاب کردم ودر هوا کج ومعـوج‌بـه حرکت افتید از تریبون غریوکف زدنهاوهیاهوی تماشا چیان متصاعد بود این موفقیـت دیگری بودکه میتوانستم آنرا تحمل کنم‌اما پسانتر معلوم شدکه کف‌زدنها بخاطر موفقیت های من‌نبود بلکه کف زدنها بخاطر ریفری‌بود که‌با مهارت زیادی توانسته بود خودرا کـج کند ونیزه رااز وجودش رد نماید .

من هنوزهم نفس میزدم‌وبحالت عادی‌نیامده بودم که‌دیدم شباشکین بطرفم‌می‌آید دردستش نیزه دراز تری‌بودکه برای‌خیز بلند تخصیص داشت. از همان فاصلهٔ دور برمن جیغ زد:

ــسینا ،شیطان پرموی ...

ولی درهمین لحظه بودکه آمر ستودیوم سرفه کنان ،غم‌غم کنان وکتره زنان گفـت: سپورتمین بی سلدراج ... یعنی ببخشیـد میخواستم بگویم سپورتمین لخت لطفا میدان سپورت راترك بدهید شما فورم سپورتـی‌را مسخره کرده اید .

در حالیکه از میدان خارج می شدم دیدم: کلهٔ شباشکین پائین لغزید ولب و رویش درست مانند بادرنگ یخ زده کشال شد.





این تابلورا ژوندون به وطندوستانی‌که در زندگی از همه اولتر ایثار و خدمت صا دقانه بوطـــن ومردم خود را پذیرا هستند ارمغان میکند.

وطن ما به‌حیث سر زمین مردمی که همیشه آزاده و سر بلند زیسته اند افتخارا تی را نصیب است .

میهن محبوب ما از لحاظ صنایع نفیسه بخصو ص آن دسته صنایع تولیدی که با کار گا ههای ماشینی سر و کاری ندارد و محصول پنجه های هنر آفرین همو طنان ماست از روز گار باستان تا امروز شهرت بسزای دارد .

تا بلوی این صفحه انعکاسی از زندگی و کلتور یکعده همو طنـان ماست که در صفحات شمال کشو ر زندگی دارند ، زندگی ایکه شب و روز متوجه انکشاف تولید وتقویت اقتصاد ملی ماست .

بامیان

آنجا که شبانگاهان زمزمه‌های نیایشگرانهٔ راهبان

خموشی وادی های آرام آنرا از یکنواختی بیرون میکرد .

وروزهااز جرس قافله‌های تجارتی پر غلغله بود

از نیمه راه پرپیچ وخم درهٔ شکاری راهی به‌سوی درهٔ سر سبز وخاطره انگیز بامیان‌جدا میشود .که روز گار شکوه وجلال آنرا مقارن اوایل عهد مسیحی درزمان اقتدار کنیشکای کبیر بزرگترین امپراطور کوشان دانسته‌اند. ازآن روز ها روزی نبود که قافله هابا مال التجاره هندی جانب باخترو اسباب باختری، سمر قندی ،چینی ،جانب هند نمی گذشت‌وهر کدام به نوبهٔ خود آنجا توقف نمی کردوبه قسم نذر واعانه به معابد باشکوه این‌خطهٔ چیزی نمیداد .

هیوان تسنگ زوار چینی موقعی‌که‌ازبامیان میگذرد افغا نستان بحران بزرگی را گذرانده بود موقعی که زوار موصوف قدم به بامیان می نهند پادشاه محلی باوزرا وعلما ودیگر نجبای مملکت به استقبالش برآمده به احترام تمام اورابه قصر شاهی می برند وتاپنج روز ازآنجا بیرون نمیشود .قرار نگارش خوداو پایتخت آنوقت در مدخل درهٔ فولادی طوری افتاده بود که فضای آزاد ودامنهٔ‌تپه هردورا اشغال نموده بود.درآن وقت یعنی قرنهاپیش بامیان وتمام افغانستان اگر چه خسارات (هن) های (هفتالیت) رادیده بود بازهم بیش ازصد معبد وعلاوه از چندین هزار رهبان در بامیان هنوز زندگانی داشتند .

درسده های قبل بامیان بلاشبه یکی‌از مجللترین مراکز دینی وصنعتی تمام آسیابود علاوه بر تزئیناتی که قلم هیکل تراشان‌وخامهٔ نقاشان دراینجا ایجادکرده‌بودمعابد وطاقهای مجسمه های بزرگ بودا بابهترین پارچه‌های ابریشمی وپرده های‌زر بفت مزین بودقسمت های برهنه هیکل ۳۵ متری مثل دست‌وپاو صورتش کامل از ورق طلاپوشیده شده‌بود وروز درزیر اشعهٔ زرین آفتاب چشم تماشا کننده را خیره می کرد چنانچه در اثر حیرتی که‌به زوار چینی دست داده این مجسمه رادر یاد داشت خود فلزی واز برنج تصور می‌کند شب در عالم سکوتی که مخصوص رهبانان بودایی بود .زند گانی محیط بامیان کیفیت عجیبی داشت .در جدار بزرگ که مانندخانه



گوشهٔ از بند امیر رانشان میدهد

بت بودایکی از شهکار های فنا ناپذیرسده های پیشمین



شهر بامیان که سالیان درازی تماشاگر تمدن های کهن بوده است .

بامیان علاوه بر پدیده های شگفت انگیزخودمجموعه معابد همچنان از نظر محاسن طبیعی وبرخی دیگر ازنظر شکار صید ماهی خالد زخالی ازدلچسپی نیست :

نقاط زیبایی که دربامیان ودر ماحولی دورونزدیك آن افتاده و برای سیاح دیدن آن دلچسپ است عبارت ازبند امیر که به‌فاصله ۸۰کیلو متری غرب بامیان افتاده ومجموعه دریاچه های آن باقصه های فلکلوری وزنگ‌آمیزی های شگفت آوری هر بیننده‌را مسحور می کند .

دره فولادی درزاویه جنوب غربی مجسمه‌های بزرگ منتهی به پای کوه بابا می شود طول آن ۱۲ کیلو متربه حصص علیای دره درنزدیکی حوض خاص منتهی میشود .

همین قسم درهٔ ککرك ومخصوصا قسمت های علیایی آن تانقطهٔ موسوم به (دوکانی) که بیشه های بدیع ومنظره های زیبا ونظر فریب‌دارد وبه سلسله جبال کوه بابا منتهی میشود .

دربای شهر ضحاك درهٔ دیگری رخ بطرف‌کوه بابا پیش رفته که بنام (کالو) یادمیشود. وتشکل عجیب طبقات الارضی آن قابل دیدن‌است .

همچنان دره های (سو ماره) و (آهنگران)که سرراه بامیان واقع شده ونهایت زیبا و قشنگ است .

لطفاًاین سلسله را که بیانگر واقعات‌تاریخی‌است‌درشماره های آینده تعقیب کنید.

زنبور سوراخ خورده‌بود هزاران‌چراغ ومشعل افروخته میشد و وقت به وقت آواز سهمگین ناقوس در فضا طنین می انداخت وانعکاس آن معبد به‌معبدبه درهٔ فولای و(ککرك)صدا انداخته به مغاك دره های دور دست هندوکوه‌وکوه بابا ناپدید می شد .پوشاك امروز اهالی بامیان با۱۳قرن قبل تفاوتی نکرده .

همان پارچه های کلفت پشمی که امروز نزد مابه برك موسوم است بادیگر البسه پوست دار زیاد استعمال میشد .

حاصلات زراعتی ونباتی این دیار همان چیزی است که زوار چینی دیده وخورده‌است بامیان همان طوری که‌هیوان تسنگ می‌گوید مثل امروز میوه وگل کم دارد .گندم زمستانی تنها حاصل دره بوده وعایدات بزرگ آنرا تربیه حیوانات تشکیل میدهد .درآن روزگار اگر انسان به کمی اراضی زراعتی وعدم‌میوه این منطقه وکثرت نفوس چندین هزار نفر آن فکر کند ملتفت میشود که حصهٔ بزرگ احتیاجات اهالی راحتی از نقطهٔ نظر مواد غذائی هم رفت وآمد قافله ها تکافو می‌کرد.

مردم بامیان باسیما های آفتاب سوختهٔ شان مظاهر فعال کار وزحمت کشی اند سنگلاخهای ناقابل زرع میان درهٔ عمیق بامیان بانیروی جوانان آن ناحیه برای بهره گیری آماده گردیده است وامروز برخلاف آنکه‌در قدیم وسایل معشیت مردم را هدیه هاو نذر وانعام تجار وزوار می ساخت باکار تولیدی خود، مردم این بار را بردوش می‌کشند.لباس مردم دستار وچپن بوده ودر مواقع سرمااز کرك وبرك بالا پوش می سازند ونمدی می پوشند ، غیچك ودنبوره ازآلات‌موسیقی‌محبوب مردم است .

بیشتر غذای مردم بامیان را فراورده های شیر ومحصولات حیوانی میسازد چه‌تربیهٔ مواشی در آنجا سخت متداول است .مهمان نوازی علاوه برآنکه از خصوصیات کافهٔافغانها است در این ناحیه رنگ عاشقانه یی به‌خود گرفته است چه این مردم از قرن هاقبل کاروان کاروان مهمان را باآغوش بازپذیرفته اندو تاامروز این ممیزه نسل بعد نسل‌به‌ارث رسیده است.دو مجسمهٔ باشکوه‌بودا ونقاشی های زیبایی رنگین اطراف آن باهزاران‌آبدهٔ تاریخی دیگر سیاحین جهان رادر کوهستان های کشور عزیز از سالها سال به راه‌می اندازد .

علاوه بر صنایع کوچك دستی مانند آهنگری زرگری،مسگری وغیره‌بافت پارچه های کرباسی گلم، برك وغره در میان مردم مروج است. نمدهای منقوش ورنگین برای فرش وپوشاك محصول دست خود مردم آن سامان است.

علاقهٔ سر شار مردم به معارف نوید بخش است که روزی خیلی زود فرزندان این درهٔ سرسبز به سوی عظمت های دیرین خویش قدم بردارند .



بودای ۳۸ متره بامیان بعداز ترمیم



ـیك منظره ازشروع آتشفشان كه‌باچنان دود غلیظی دفعتا فضای وسیعی را احاطه می‌کند.

ترجمه ونگارش:ع،ك

آتشفشانها و عواقب مدهش آن

آتشفشانی در ظرف چند ثانیـــه۱۲ هزار نفر را هلاك و ۱۸ هز ا ر نفر را به گر سنگی و قحطی د چا رساخت وسنگها ی با وزن دو نیـم ملیون تن را بهوا پر تاب کرد

آتشفشان درپهلوی زلزله،سیلاب، هورا گان ازجمله ای خطر ناكترین وپر فاجعه تر ین آفت های طبیعی بشمار رفته كه درظرف‌چند ثانیه قسمت عظم ازیك‌ناحیه‌ویاشهر مسكونی بشری راتـباه وازبین می بـرد آتشفشان‌از قدیم‌الایام بابشر همراه بوده ودرهیچ عصر وزمانی بشر از شراین بـلای مدهش راحـت نداشت.

بعداز انفلاق آتشفشان مدهش جز یـر ه نما ی كمچتكا بالاخره توجه علمای جدیـد را بخود جلب كرد . روز ۳۰ مـارچ ۱۹٥٦ در كمچتكا آتشفشانی بو قوع پیو ست كـــه خاطره ای ناگوار آن از مخیله اهالی آن‌منطقه كه‌باهزاران خون جگر وزحمات‌فراموش‌ناشدنی آنجا را بناكرده بودند ازبین نخواهد رفت.

این آتشفشان بفشار سه هزار اتمو سفـــر وسرعت یكهزار كیلو متر فی ساعت فـواره های از بزرگترین سنگهایكه دارای وزن‌دونیم میلیون تن بودند تشكیل داده و بهوا پرتاپ نمود . درختهای بزرگیكه درمسیر آتشفشان قرار گرفته بودند در اثر قوه آتشفشان مانند گوگردی بفاصله ۲۰ كیلومتر و بسرعت‌خیلی سریع پـرتاب شدند. ایـــن آتشفشان از بزرگترین وخطرناكترین آتشفشانهای‌صدسال اخیر بشمار میرود كه‌قدرت آنرا به‌چهل‌ملیارد كلیوات تخمین كرده اند ولی خو شبختا نه حادثه مذكور تلفات جانی وارد نكرده بودزیرا درمنطقه ایكه آتشفشان مذكور صورت گرفته بود منطقه‌ای عاری از جمعیت جزیره نما ی كمچتكا بود و لی متاسفانه دایما چنین واقع نمی‌شود .

امروز درجهان درحدود . . . ٦ آتشفشان جاری وفعالی وجود دارد كه بعضی شان‌خیلی قوی وبرخی ضعیف میباشد یعنی‌آنها ییكـه یك مراتبه درتاریخ خود انفـلاق‌كرده ا ند **آتشفشانهای خاموش ویاخوابیده نامیده‌شده‌و** متباقی رامیتوان آتشفشانهای فعال‌یادكرد.

آتشفشان ویزو ویوس كه‌درسال ۷۹میلادی باسنگهای بزرگ به بمباردمان آغاز وبه لای ولوش سوزان كاوه خاتمه یافت دو شهـــر هوكو دانیوم وپامپیا رازیر گرفت كه‌خاكستر آن راباد تا سوریه ومصر كشانید.

آتشفشان جزیره كراكاتو درنزدیكی جاواكه درسال ۱۸۸۳ بوقوع پیوست انفجارات آ ن بصورت كمانی در فضا جریان داشت كه‌امواج آن حتی درجزیره مدغاسكر دیده شده بـود در ین امواج۳٦متره انفلاق‌خودا شیا وانسانها را تاسیلون پرتاب كرد وسیل لاوه آبـهای آبنای سوند، را چنان غلیظ كرده بود كـــه كشتی‌جنگی هالیندی مدت ٦روز در آبها ی آن متوقف ماند.

درسال ۱۸۱٥ آتشفشان (تمبوروم) درجزیره سمبا دا واقع شرق جاوا كه پرنفوس تر ین نقطه آسیا میباشد ۱۲هزار نفر را ازبین برد و۱۸ هزار نفر رابه گرسنگی و قحطی دچار ساخت.

آتن در ۱٦٦۹ یكصد هزار نفر رازیرانبار لاوه وآتش دفن ساخت . آتشفشان كـــوه لیمنكو در گیانای جدید درسال ۱۹٥۱ چنان انفجار قوی بود كه‌خاكستر ، گازوسنگهای رابه اتفاع ۱٥ كیلو متر بهوا پرتاب كـرد كه‌بحیات ۳هزار نفر خاتمه داد درسال۱۹۱۲ ازبقایای آتشفشانی خاموش شدهٔ بسیار كهنه وقدیمی درآلاسكا آتشفشانی ظهور كرد كـه ساحه‌یی را به‌طول ۳۰ وعرض ٥كیلو مترو عمـق سه متر به صحرای خـا مو ش مبدل ساخت.

درمانت پلی كه درمدت‌نیم قرن‌ازآتشفشان آن‌گذشته وبكلی خاموش شده بود و اهالـی هرگز درخیال آن نبودند كه روزی در یـن ناحیه آتشفشان دوباره صورت خواهد گرفت بناء منطقه مذكور آباد، وسرو صورتی بخود گرفت تاآنكه در ۱۹۰۲ دفعتا انفلاق‌آتشفشان بصدا درآمد دود غلیظی در فضا بلندوخرمن های لاوهٔ سوزان سرازیر شد كه‌یك مزرع نیشكر رابا ۲٤ نفر از دهقانان‌آن زیرلا وه های سوزان خودمبدل به‌خاكستر سا خت‌واز طرفی همان روز درداخل شهرآمادگی‌انتخابات بوده واهالی اجتماعا تی تشكیل داده بودند.

بقیه درصفحه ٤۱

ستاره گان افسانه ساز



«آر، دی برمن» که آهنگ های خودرا بنام پنچم می سراید .

ابتذال یا ابتکار دربازی شیر:

ستارهٔ پرآوازه وآواز خوان درجه یک آلمانی (داگمار کلر)این اواخر دست بیک ابتکاری‌زده که بدون‌عمر نمایش موجوده اورا طویلتر ودرجلب‌خاطرعلاقمندان خدمت‌بیشتری راانجام خواهد داد .

(داگمار کلر) که‌در حال حاضر در آستانهٔ انجام یکصد وهشتاد م نمایش موزیکال خود میباشد ازجانب‌دوست صمیمی‌ورفیق همیشگی خود یك شیرك مصنوعی در یافت نموده که بحیث یك پراپرتی نقش ارزنده رادر نمایش

میکی رونی

های او بازی می کند .

این تحفه که‌در نفس‌خودارزش‌وقیمت‌قابل‌توجهی هم‌دارد از شهر وین برای (داگمار) هدیه شده که بقول (داگمار) بوجه خوبی چاشنی هنری برای نمایش او محسوب می شود زیرا این هم نوعی از بازی باشیر میباشد .

یکی از خبرنگاران دراین مورد نوشته است از بس نمایش های کلوپ هاو موزیك هاوس هایکنواخت ومتحد الشکل شده‌اینگونه حرکات بی مناسبت هم بعنوان ابتکار تحویل مردم می شود که مردم هم آنرا بهمین نام می پزیرند واز آن استقبال مینمایند اگر عنوانی برای هم چو حرکات قایل شویم باید آنرا ابتذال در هنر خواند .

کناره گیری ازجهان سینما :ــ

(اوسلا اندرس) که مدتی با (جان پاول) بلمحوندو) زندگی بسر می برد بعد از اینکه پاول را مرد سرد ومتلون مزاج یافت ازاو کناره گیری نموده‌ومدتی است دستگاه بزرگ ساعت‌سازی‌ساعت‌های‌امیگامصروف کارشده‌است این زیبا سویسی که‌باسی وهشت‌سال عمرش بازهم جوان وصاحب شهرت اخلال ناشده ایست اخیرا درکانگرس جهانی امیگاه شرکت جست وچك‌صدهزارفرانکی‌رابیك مردمالیزیائی تقدیم کرد .

این مرد که (یومینگ لیف) نام دارداز بیست وچهار سال است که عهده فروشی ساعت های امیگا را بدوش دارد واز جملهٔ پنجصد هزار فروشنده یکصدو پنجاه کشور جهان تنها فروشنده ایست که زیاد ترخدمت نموده وساعت بیشتر را بفروش رسانیده‌است

(ارسلا اندرس) گفته است بعد از این سعی می‌کند از جهان فلم وسینما دوری‌کند تادیده شود آیاراست میگوید یاخیر .

پنچم عاشق شده است :ــ

از مدتیست پنچم سخت بجال عشق‌آشا بوسلی گیر شده که گفته می شود این عشق درآغاز یك جانبه ولی اخیرا توافق دو جانبه در آن پدید آمده است .آشا بوسلی خواهر لتامنگیش کرکه از آواز خوان های ردیف اول سینمای هند میباشد وتا کنون چندین بار جایزهٔ بهترین آواز خوان سال‌را بدست آورده‌از عرضه چند سال‌است بصورت مجرد در دایرهٔ بیو گی زندگی بسر می آورد که‌ازیکطرف بنابعدم تمایل خودواز جانب دیگر باتکای قانون ازدواج اهل هنود بدون اندیشه ازدواج زندگی میکردوبکار های‌روزانه اش وارسی مینمود .

اما از مدت یکسال باینطرف برحسب نیاز های روانی وتمایل جنسی با پنچم کنار آمده که‌از چند ماه باینطرف در فهواه مردم‌راه یافته ودر طول هر روز یکه مبگذرد این‌شایعه گرم ترو جدی تر زمزمه می شود .

پنچم (نام مستعار پسر ایس دی برمن)که خودش نیز از موزیك دائرکتر های بنام‌رسیده است میباشد که موزیك فلم‌هارا بنام (آرمادی برمن) تهیه‌می‌کند.اوبنابه‌ملاحظاتی نمیخواست



«داگمار کلر» بازیگر جوان المانی باشیربچهٔ مصنوعی اش

این راز افشا شود واز همین جهت آهنگ‌های راکه میسرود بنام ستعاری «پنچم» بود ولی اخباریکه پیرامون عشق این‌دو هنر مند بچاپ رسیده میرساند که باوجود اختلاف سن که فیمابین آشا بونسلی وراول دیو برمن موجود است بازهم هردو در صدد استند که موانع ازدواج راازبین برده وباهم ازدواج نما یند

هنر مندیکه سه بار پدر کلان‌شده است:

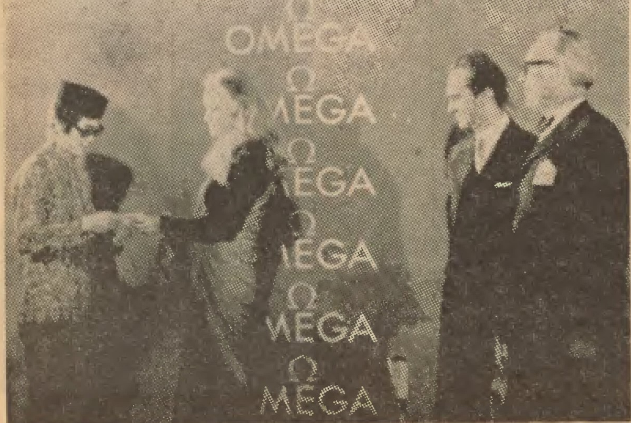
(میکی رونی)هنر پیشهٔ پنجاه‌ویك‌ساله‌هالیود که روز گاری همبازی معروفترین ستارهٔ های جهان‌سینما بوداخیرآهنرنمایی رادریك‌سرکس آغاز نموده است

اوبیك خبر نگار هنری گفته است :من‌در زندگی بزرگترین اشتباهات رامرتکب شده‌ام که فقط تنها مردی استم که چنین اشتباهات را مرتکب می شود .شش بار ازدواج کردم نه‌فرزند بدنیا آوردم سه بار پدر کلان شدم ودر حدود یك میلیون دالر رادر کازینوهااز دست دادم واز جهان سینما برایگان بیرون شدم .

اکنون که‌دیگر چارهٔ ندارم برای‌زندگی‌خود باین کار می پردازم که ازآن احساس رضایت مینمایم وخودم را خوشبخت میخوانم وشاید دیگر هرگز مرتکب اینگونه اشتبا هات‌نشوم.

نمایش آثار برخت دربرلین :ــ

چندی قبل‌تیاتر برلین موفق‌شد یك‌سلسله نمایش نامه های کلاسیك‌اثر (برخت) رابطور **نمایش کلکسیونی بمعرض نمایش قرار دهد** که نقش عمدهٔ این نمایش هارا انسامبل‌برلین بعهده داشت .زیراانسامبل جوان درجاگزاری نقاط روشن هنری آثار برخت توفیق شایان توجه را داشته ومخصوصا چند اثری راکه بشکل او پرادر آورده وتقدیم نموده بودند سخت مورد توجه قرار گرفت .



اویسلا اندرس در فرصتیکه چك‌یکصدهزار فرانکی رابه مردمالیزیایی میدهد

«دست‌های الکترونیکی در خدمت معیوبین بی‌دست»

مترجم مهدی دعا گوی

(حالا خرسند ومشعوف هستم ومی توانم بحیث یك‌انسان‌زنده ونورمال دربادی زندگانی سایر انسانان احراز موجودیت نمایم ولی‌تا چندی پیش چنین یك تلقی در ذهن من‌راه نداشت مایوسی هاولاچاری هاازبس گرداگرد من پیچیده بودند غالبا ارزش خود را معادل یك مجسمه برقی میخواندم وهمین بود حوزه‌و حدود همه اندیشه هاو تلقیات وطرز العمل های روزانه من)

این کلمات را دوشیزه هژده ساله که‌در (هونور) یکی ازشهر های‌آلمان زندگی میکند بافادهٔ رسایی گفت .او (برژیت هانیزیشت) نام داردکه ازمدتیست بادست‌های الکترونیکی امور روزانه خودرا انجام میدهد (برژیت بتاریخ ۱۲ جون ۱۹۵۷ چشم بدنیا کشودولی مادرش بعداز تقدیم اولین طفلش بدنیاازجهان چشم بست وبعداز چند روز دخترك راپدرش آقای (هاینر یشت)سپردند اماقبل از اینکه چشم پدر از دیدن دخترك بی مادرش روشن شده باشد ناگهانی خبر بدی باودادند که‌چون صاعقهٔ اعضای او را کرخت وبیحس نمودخبر بدی که برای پدر (برژیت) داده شد این‌بود که گفتند دخترك او فاقد دست میباشد .

بعد ها (هاینریشت)دید که‌در قسمت‌های شانهٔ دخترك فقط یك ساختمان کوچك مدورو مسطحی وجود داردو زیاد تر ازآن چیزی که نام بازو رالااقل بدان گذاشت دیده نمیشود.

در آغاز کار پدر (برژیت) کوچك رادریکی ازمکاتب اطفال معیوب شامل نمود تاسواد بیاموزد برژیت در آنجا توانست خواندن‌یاد بگیرد وبعداً توفیق یافت‌بقدرت پنجه های‌پای نوشته کند جالب تر اینکه این دخترك خرد سال درازی مجبوریتیکه گریبان اورا گرفته بود وقتی مجبور میشد استعمام کند بازهم‌از پای های خود در این امر استفاده می نمود (برژیت)زمانیکه در سن وسال جوانی قرار گرفت سخت گرفتار عقدهٔ حقارت شد تاحدیکه دیگر حاضر نشد دنبال تحصیل برود ازاینرو ترجیح داد از دیگران فرار کند پردهٔ بیگانگی پیش روی بیاویزد وباهمه چیز وداع نماید.

این یك تغیر فوق العاده بود که‌در سطح‌روح برژیت بوجود آمده بود پدرش از این رهگذر به تشویش افتاده بود وبرای اینکه این عقدهٔ حقارت منجر بیك انجام درد ناك نشده باشد او را نزدیك (آرتوپیدلست) برد تااگر ممکن باشد کاری برای او انجام شده باشد ازاینرو به (هانور) مسافرت‌می کندونزددکتور گوستاف مراجعه مینماید .

چون این ارتو پیدلست مصروف اختراعاتی‌در مورد اعضای ناقص بدن انسان بود وعده‌دادکه دست های الکترو نیکی بابازو های خوش ریخت که قابلیت وفعالیت قسمت های آرنج هارا نیز می توانست انجام دهد برای او تهیه نماید .بلاخره‌این‌گونه اعضای‌مجهز الکترونیکی توسط یك تکنیشن ارتو پیدی وانجنیر الکترو ونظریات متعددی دکتوران ومتخصصان تهیه واختراع‌شدکه باراده ونظریات شاخص‌دکتور (گوستاف هوبرگ) به‌منصه عمل قرار گرفته است .این دکتور جوان باهمکاری نزدیك سایر کار مندان رشته‌های برق والکتروتقریبا چهار سال زحمت کشید تاتوانست یك‌اعجوبهٔ نادر تخنیکی‌را برای معیوبین اختراع‌وبخدمت بگذارد .دکتور (گوستاف) در مورد این‌اختراع عقیده دارد که ساختمان واختراع این وسیله خدمت به معیوبین نخستین گام بزرگی است در جهان تخنیك وطبابت که امکا نات وسیعی رادر این دایره میسر می سازد وممکن است این اختراع بزودترین فرصت به‌پیمانه‌وسیع تر باملاحظه امکانات آن‌در خدمت افراد محروم قرار گیرد چنانچه که برای برژیت یك‌زندگی نوو پرامیدی رابوجود آورد .

این اظهارات دوکتور گوستاف آنقدر ها از حقیقت دور نماندزیرا ملاحظه شدکه‌برژیت بکمك همین دست های الکترو نیکی کارهای رامروز انجام میدهد که مدتها قبل مجبور بود آنرا توسط پای انجام دهد ولی در حال حاضر اوفقط یك مشکل‌دارد وآن‌نابلدی وعدم‌آشنایی کامل بخود حرکات دست هایش میباشد چه اوقبلا باپای هانوشته میکرد امروز تمرین اینکار رابا دست می کند .باهمین دست ها باآشپزی می پردازدوطبق توصیه دکتورمکلف است در این کار بقدر کافی تمرین نمایدتا برایش شکل جریان طبیعی در آید زیرا تمام اینکار ها وتمرینات برای برژیت چون سابقهٔ ندارد لذا ایجا ب لمارثت وتمرین زیادرا مینماید درست مثل آنانی که از نقطهٔ اول شروع مینمایند برژیت هم‌باید ازنقطهٔ‌اول شروع کند ،این شروع در پخت وپز، نو شتن و دو ختن ، شتشو وکار های دیگر بشمول راه رفتن وتمرین بوی عاید می شود مجبور است نزد دکتور حرکات دست در هنگام راه رفتن بروی جاده شامل بوده واگر یکی ازاین اعمال به‌مشکلی مواجه به دکتور مراجعه نموده ومشکل‌خودرا ازطریق مفاهمه بادکتور حل‌وفصل نماید.

دکتور گوستاف در زمینه‌به برژیت توصیه نموده که باید یك قسمت از کار های راکه قبلا باپای اجرا مینمود حالا هم‌باید توسط‌پا اجرا کند زیرا در مدت مدیدی که پاهای برژیت بحرکات مختلف گماشته شده یکنوع اعتیاد فزیکی در پاهابوجود آمده که‌اگر بیك بارگی از حوزهٔ یك‌فعالیت وسیع برون‌کشیده شود شاید اختلال فزیکی‌در نسج‌هاو شرائین وورید ها پدید آید لذاراهٔ بهتر جلوگیری اختلالات‌احتمالی همانا استفاده‌ازحرکات‌شبیه‌پا هااست که بعداً بصورت تدریجی از فعالیت

برژیت به امور منزل آشنایی کامل دارد



درحال حاضر از زندگی خرسند وراضی‌است



برژیت همه کار های روز مرهٔ خودرا فقط توسط پاهای خود انجام میدهد حتی‌وقتی میخواهد سگرت دود کنداز‌پایش کمك‌میگیرد.

ژوندون

یك اختراع شگرف وبی سابقه

برای رفع نیازمندی های انسانهای بیدست

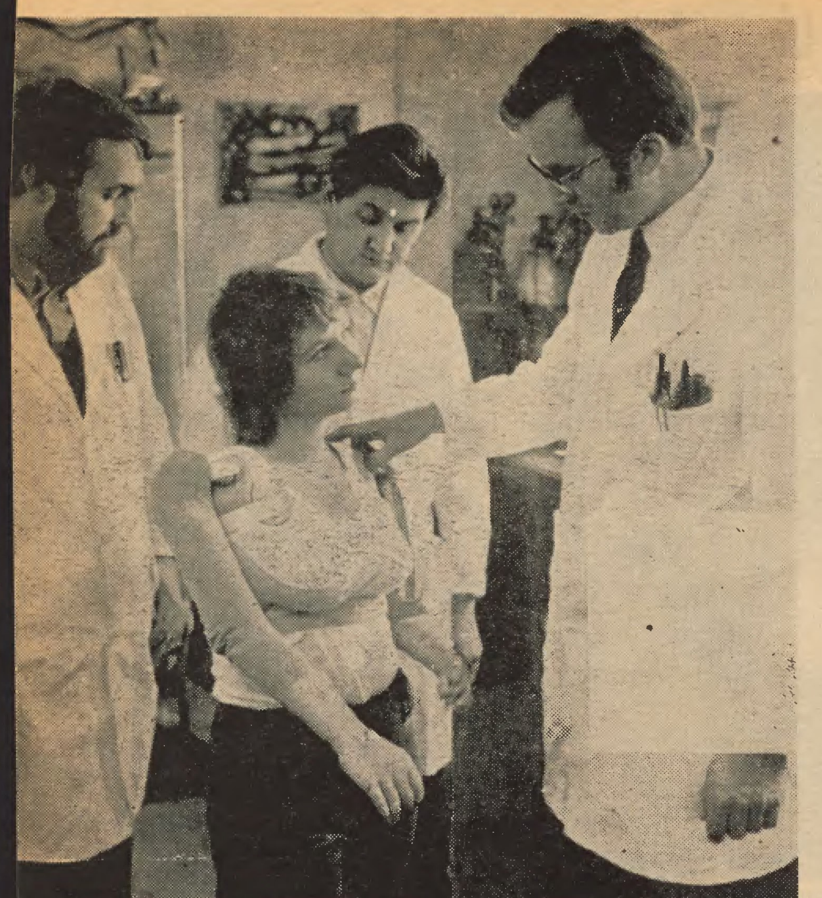
دست‌های الکترونیکی

محصول تحقیقات ومطالعات چهار ساله یک دکتور آلمانی است

دوشیزه هژده ساله صاحب اولین دست های الکترونیکی

یکی از متخصصین معروف آلمانی ابرازنظر نموده که این اولین باریست که امکانات پیوند شانه بادستی که‌آرنج آن بشکل طبیعی حرکت می تواند در طبابت میسر شده است تنها نقیصهٔ که‌در آن وجود دارد همانا تابع نبودن حرکات تحت اراده شخص است وبس این دست های الکترو نیکی‌باهمه کیفیت‌هایش پنجصد گرام‌وزن داردکه ساختمان الکترونیکی آن‌در یك قسمت دست چپ تعبیه شده وتا جاییکه تشخیص شده در هرباری‌که‌عیار می‌شود قدرت دارد که آرنج هاتا یك‌هزار ودو صد مرتبه ته‌وبالا شود دست هابا ساختمان که‌دارد بحث یك ساختمان متحد وبسته‌در جوار هردو شانه قرار داده می شود وبعدا با تسمه های که دارد بروسینه وتخته‌پشت‌وروی شانه ها سفت می شود وقتی برژیت تصمیم به اجرای کار میگیرد دست چپ خودراآهسته تکان میدهد آنوقت دستگاه الکترونیکی آماده فعالیت می شود ودر ظرف مدت نیم دقیقه دستها کاملا در اختیار او قرار میگیرند کـه به‌این‌ترتیب برژیت‌طبق ارادهٔخودشروع بکار مورد نظر خود می نماید

برژیت از این دست هابی اندازه راضی بوده وتوسط آن سخت مصروف فرا گیری لسان انگلیسی است وگفته وقتی در امرفرا گیری به‌ترقیاتی نایل آمدآنوقت یك مسافرت بسوی انگلستان نموده وکوشش میکند فرا گیری لسان انگلیسی رابپایه اکمال برساند تابا برگشت بسوی آلمان قدرت تدریس‌لسان انگلیسی را داشته باشد زیرا او آرزو دارد بحث یك معلمه در خدمت مردم وجامعه خود راقرار دهد .



دست های الکترونیکی را در شانه‌هایش‌بسته وامتحان میکند.



بادست الکترونیکی سگرتش را روشن‌میکند

بقیه صفحه ٤٣

قتل عاشقانه

ماری نتوانست دربرابر توم باین صراحت دیوغ‌بگوید سعی کرد موقع‌حرف زدن،صدایش نلرزد :

ــ نه عزیزم ، این‌کاملا درست نیست. وقتی توازمن پرسیدی که آیاچنین اسمی رابه خاطردارم ... ، درآن لحظه واقعا حافظه ام کمك نکرد. حالا میدانم ماجرا چگونه بوده است. طوریکه بخاطر دارم، سالها پیش در همین شهر (کنیگزبروگ) قتلی صورت‌گرفت. اگوستین جاسون ـ طوریکه شایع بوده است ـ درحقیقت مرددرستکاری نبود، اگر انسان بخواهد تشریحات جراید راباورکند، جاسون سبکسریهایی داشته است که طبعا تولید نفرت وانزجار میکرد.

توم بالحن جدی اظهار کرد :

ــ قتل ، درهمه‌حال «قتل» است . وی یك انسان بودو جزازطریق قانون، کسی حق نداشته است بزندگی وی خاتمه دهد .

حدس ماری بحقیقت پیوست . شوهرش درینمورد ازهرگونه احساس عاطفی خود داری کرده است . وی صرف حقایق رامی بیند و قانون رادر نظردارد. این تغییر ناپذیر است وزندگی وی دردست قانون وعدالت ...

ماری ازجابرخاسته ، گفت :

ــ معذرت میخواهم، عزیزم. من بایدزودتر بالابروم، البته بفوریت برمیگردم .

دراتاق (انبار) هواخیلی تاریك بود. ماری پنجره راکه بسوی یك بالکن کوچك بازمیشد، گشوده، ازاتاق بیرون شد . بالکن چشم‌انداز وسیع، به پهنای یك باغ سرسبز داشت . هوای تازه، آرامش سکر آوردشب وسوسوی ستاره هاییکه بر کاینات شکوه و عظمت می بخشیدند، به‌وی‌قوت قلب بخشید .

لحظه کوتاهی بعد، باصدای بلندی که‌عاری ازمحبت نبود ، گفت :

ــ عزیزم ، میتوانی یکبار بالا بیا یی؟ من دربالکن هستم .

ــ آری عزیزم ، بفوریت ...

توم ویلیامز باقدمهای سنگین پله های زینه راطی کرد :

ــ گمانم روبه پیری میروم ...

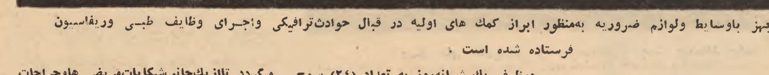
ماری تبسم ملیحی کرده، گفت :

ــ نه، عزیزم توهرگز پیر نمیشوی ... خواستم اززیبایی شاعرانه این شب نیمه روشن وهوای روح فزای این بالاها ، تو هم نصیبی ببری ... آیاخیلی عالی نیست ، عزیزم ؟

توم خنده‌کنان بسوی ماه نیمه روشن آسمان نگریست وبعداندکی خمیده بشاخه های درختان باغ نظرافگند ... وماری همه نیروی عشق وقدرت وجودخودرا ببازوان خود متمرکز ساخت ....

وقتی توم بشدت سقوط میکرد ، اشك درچشمان ماری میدرخشید . پایان

بشریت در راه رفاه



...جهز باوسایط ولوازم ضروریه بهمنظور ابراز کمك های اولیه در قبال حوادث‌ترافیکی واجرای وظایف طبی وریفاسیون فرستاده شده است .

...های ازانکشاف
...ش معاصر

...احهٔ طبابت

...: سید فواد شوکت

درظرف یك شبانه‌روز به تعداد (۲٤) سوچ توسط آپریتر های صحی اداره و کنتـرول میگردد ومسایل مربوط نزد اوشان مشخص وواضح میباشد بطور مثال صورت حادثـه اسم‌مریض ـعمرـ آدرسـ طریقـ نمبر تیلفون وارسال امبولانس درقید همچو کنترول مدنظر گرفته شده است .

درطول موسم‌گرما تقریبا دوهزار وپنجصد واحد سیار ودرفصل سرماچهار یونت صحی شامل اجرای خـدمت وادامه فعالیت مـربوط ایشان میباشند، تفاوتیکه ازاین ناحیه دربین بعمل آمده‌است همانا فرارسیدن ایام تعطیل اطفال وسپری نمودن دوره رخصتی ایشـان خارج شهر میباشد ودر موسم سرما چـون واپس به اقامتگاه های ایشان مراجعت‌مینمایند این مغایرت بوجود می‌آید، اداره مر کـزی امبولانس درظرف (۲٤) ساعت درشهر مسکو برای اجرای خدمت هفت ملیون وپنجصدهزار تبعه شوروی حاضروآماده میباشدکه درصورت لزوم کمتراز چهار دقیقه موتر امبولانس بایك نفرداکتر واسیستانت آن باوسایل لازمه به‌محل حدوث واقعه می شتابند ومتعاقبا بعدازتثبیت قضیه وتشخیص مرض تمام‌مریضان به نزدیك ترین شفاخانه مسکوبغرض رسیدگی صحـی انتقال میابند کلینیك هاوسایر شقوق صحت عامه همواره درصدد ایفای خدمت و رفـع مشکلات مریضان خویش میباشند و همچنان ارتباط مستقیم بین‌مراکزصحی ومنازل‌اشخاص مریض درجهت اطمینان خاطر ایشان مستقر میگردد تاازیك‌جانب‌شکایات‌مریض هاوجراحات رفع وازجانب دیگر خبرچگونگی صحت ویـا جریان آپریشن ایشان به مـواقع مفید داده شود .

درد معده و تکلیف مریضان

چطوریکه تجربه ثابت ساخته است دردمعده یك تکلیف عادی وعارضی نبوده بلکه عوامل مختلفه درظهور این مرض به مصابین اش‌موثر است لهذادرهرموقع میبایست ازحزم واحتیاط کاملااستفاده مقتضی به مشوره داکتر صورت پذیرد، خاصتا بحال اطفال توجه ومراقبت در اینمورد یك امرلابدی پنداشته میشود مثـلا اگریکی ازاطفال به درد معده مبتلا میگردداولا سعی بعمل آورده شود تادرعوض‌گریستن‌وقیل وقال ویرابه خموشی برگردانیدوثانیا مراجعه نمودن دکتور معالج به مریض مصاب به درد معده قدری آب‌گرم نوشانیده شود تا جهـاز هضمی نسبتا ملایم وازشدت تکلیف اوکاسته شودوقتا دکتور حاضر میگردد طبعا علت‌وقوع مرض راکشف ومطابق به آن هدایت آپریشن ویاصرف ادویه مواد لزوم رامیدهد .

پیشتر متذکر گردیم که‌دردمعده باثرعوامل مختلفه بروز ومریض را به تکلیف متنوعـه مواجه میگرداند که درصورت عدم احتیاط وبی توجهی ممکن است تولید خطر نماید. بلی‌این عوامل دردمعده عبارت اندازاسهال، اپاندیست موجودبودن کرم های امعایی، تسمم غـذایی، قرحه معده، دردکبدی ، سنگ های گـرده،



بانقراض هیپاتیس، روماتیزم، ذات الرید ، ذات الجحم ونظایر آن که بعضااوقات سیـر نموده درصورتیکه عامل مرض‌تشخیص نگردد ودوای مناسب صرف نگرددامکان بهبودمریض به وخامت میگذارد فلهذا موزون این است تا درقسمت معالجه مصابین دردمعدوی به‌مشوره داکتران رسیدگی ومطابق نظریه آنها ادویهٔ لازمی اخذ وبمصرف رسانیده شود شرایط و هدایات طبی نبایست فراموش شود بلکه‌لازم است مطابق به‌آن درمورد صحتیابی مـریض سعی ممکنه بعمل آید .

۱ـ به‌اطفال خوردسال بدون معاینه ونظریه دکتوکدام نوع دواخورانیده نشود .

۲ـ درصورت‌وقوع مرض‌طفل بالای‌بسترش خوابانده شود وازگریستن اوجلوگیری لازمـه بعمل آید .

۳ـ اگر طفلی به همچو تکلیفی مقابل‌است درموقع دویدن شاید درقسمت جگرو ناحیهٔ تلی درتحت قبرغه احساس درد نماید فلهذا ازطپیدن درهمچو مواقع جلوگیری گردد .

٤ـ بعضا اوقات باوقوع دردمعده تب هـم حمله آوروبه شدت مرض می افزاید .

٥ـ تکالیف مرض‌گاهی ازطرف صبح وگاهی ازطرف شب ازدیاد میابد .

٦ـ بعضا اوقات دردمعده بنابروقوع قبضـ ویاانسداد معده با تغییر رنگ عایدمیگردد

مطلب قرار فوق دراینجا بغرض مزیـد معلومات خوانندگان تحریر شد کـه در صورت بروز درد معده حتی الامکان سعی وکـو شش بعمل آیـد تـا مـریض راحـت باشد واز طپیدن زیاد اوممانعت گـردد و علاوتا بدون کدام اقدام انتظار ورود داکتر وتشخیص نوع مرض برده شود .





یك فوتو از دیاگرام استیشن ها...
شهر مسکو که‌باثر تجارب متخص...
نتیجهٔ مفیدی بدست آمده‌ودرهمه...
مریضان بادرنظر داشت کمك ه...
مسایل معالجوی‌ورخصی از شفا...
مساعدت و همکاری می گردد.

بقیه در صفحه ٤٠

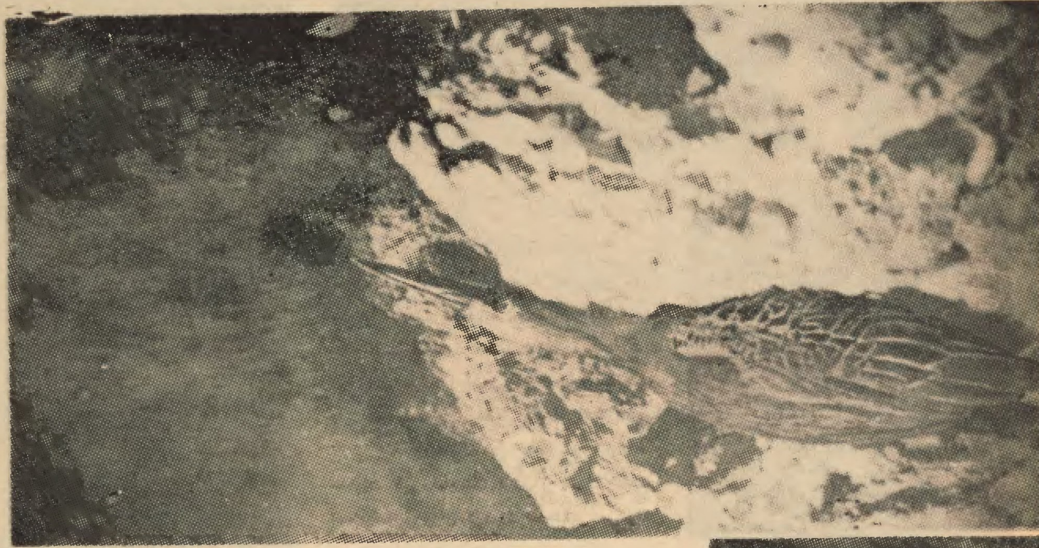
مترجم : الف ، عنکبوت

پرندهٔ بااستعداد عجیب



در یکی از باغهای وحش ایالات متحده امریکا که نزدیک شهر میامی در ایالات‌فلوریدا واقع است.میتوان درآنجا انواع زیادجانوران وحشی را تماشا کرد.برای حیوانات گردآورده همه این باغ وحش شرایط خیلی نزدیک‌به طبیعتی که‌این حیوانات برآن خودارند مهیا شده ست .در حوض سربازدلفین ها آببازی میکنند ودر میان کانال کانکریتی نهنگ بی رحم شنا میکند .

درمیان جزیره استوانهٔ درختان انبوه کاوش اطراف جزیره جانوران بحری وپرنده های بزرگ ومرغان آبباز میگردند .در آبهای منطقه تروپیکی (مداری) جمع‌شده انددرمیان این همه جانوران وحشی یک مرغ سبز به نام « قوه قوه » دیده میشد این مرغ‌که نه آنقدر بزرگ بوداز خانواده چنگال داران محسوب میگردید که اصلا در موزه های شمال ومرکزی امریکایافت



می شود .یکی از این مرغها در این اواخر بین تماشا گران باغ وحش شهرت خوبی پیدا کرد .

حرکات او خیلی دلچسپ‌است که هربیننده رامتوجه خود میسازد برای نمایش کافی‌است که‌یك دانه تشله به غدای ماهی مالیده شود وپیش این پرنده انداخته شود .

«قوه قوه» این تشله را بانول ازروی زمین می بردارد میجود وبطرف آب روان میشودبا نزدیك شدنش به لب آب خواص وروش‌او تغییر میکند خیلی بااحتیاط می شود ورفتارش بطی میگردد .وقتی نزدیك آب رسید این‌مرغ می ایستد بانگاه های پراز حیرت وبحرانی به‌آب می بیند وجای مطلوب را انتخاب میکند بعداز احتیاطفوق‌العاده دام خودرا درمیان‌آب میگذارد .

این مرغ مانند صیادان ماهی ازدام خودرا پنهان میکندوبجای خودبدون حرکت می‌ایستد اوچشم خودرا از تشله تازمانیکه تشله‌نة جنبد دور نمی سازد اگر بعد از گذشتن یك فاصله زمان صید پیدا نشود مرغ بانول‌خود دام (تشله) رااز آب میگیرد وبجای دیگری‌که فکر میکند ماهی زیاد دارد میگذارد .

زمانیکه به تشله باغذا آلوده شده ماهی نزدیك میشود این مرغ باچشم برهم زدن‌که حتی حرکتش را چشم انسان نمی تواند به درستی تعقیب کند از گوشهٔ پنهان صیدخود رامی قاپد بعضا واقع می شود که‌ماهی ازنول پرنده بلغزد واین اتفاق خیلی سازونادراست یکی از ذوقمندان شکار ماهی در بارهٔ استعداد این مرغ قصه میکند که بعد از گذشت تقریبا بیست وپنج دقیقه دو ماهی بزرگ را شکار کرد ولی هردو ماهی گریخت .

بعضا اینطور هم اتفاق می افتد :که این مرغ دور در ساحل ایستاده میشود ومراقب ماهی می باشد واین دقایق ناامیدی اوست.

این جانور دقیقه به دقیقه گرده خودرااین‌سو وآنسو میچرخاند ولی گلهٔ‌ماهی‌ها دور وخیلی دور اند ودر نزدیکی ماغذای ماهی وجودندارد که‌به واسطه آن ماهی ها نزدیك شوند به مجردیکه تشله انداخته شود فوراً به جای‌خود می‌ایستد مرغ ابتدا به تشله می بیند بعدبه جای ماهی متوجه می شود بعد تشله راخیلی بااحتیاط بانول خود اززمین می بردارد ودرآب نزدیك ساحل میگذارد .ماهی هادانه رامی ببینند وبطرف ساحل حرکت می کنند باحرکت صاعقه مانند ماهی هاشکاری هم شکارش‌رااز آب‌می‌گیرند ومی بلعند بعدااین‌پرنده تشله‌را که‌در طی مدت کوتاه روی زمین آب رسیده‌دو باره می بردارد وبجای‌دیگری میگذارد وخودش عقب سنگ ها خود را پنهان میکند .

به مجردیکه یکی از کار کنان باغ وحش غذای حیوانات را بیاورد علی الرغم اینکه‌این پرنده خیلی‌عمیق متوجه کارخود است‌احساس می‌کند ومی فهمد این درك سریع حیرت آور است .

راستی این پرنده درشکار کردن خودخیلی ماهر است .یکی از دکتوران یونورستی‌میامی دراین باره چنین ابراز عقیده نموده است (این سرعت‌عمل‌نتیجه تمرین‌وداشتن استعداد است آموزش حیوانات دربعضی موارد مستلزم تکرار عمل است که بعد از اجرای چند مرتبه عادت می شود ولی بعضی اوقات‌به ندرت‌بعد ازچند مرتبه‌تکرار آموزش‌صورت میگیرد)ممکن این پرنده فهمیده غذای تشله مانند ماهی‌را گرفته وتصادفا آنرا در آب انداخته باشدو ماهی‌ها گاهی‌گرسنه به‌آن‌حمله کرده‌باشندودر این موقع این مرغ به‌شکارتحریك‌شده باشد وعکس العملی از خود نشان داده باشد.

میشود این اصل را در امثله زیر هم روشن نمود که مادر وبرادر کلان پرنده هم‌ماهی‌را توسط تشلهٔ غذا شکار میکنند ولی برای دام شکارچندان‌انتظار‌نمی کشد.ازاینجامعلوم‌میشودکه این پرنده اکنون تخنیك صیادی را آموخته است ودیگران ازاو صرف شیوه جدید رامی آموزند .

«قوه‌قوه» بعد از اینکه تشله غذای ماهی‌رااز زمین برداشت به جستجوی جای شکار ماهی میشود بعد تشله رادر میان آب‌می‌اندازدوبعد منتظر شکار می ایستد وقتیکه ماهی چاق‌تر پیداشد «قوه قوه» با صاعقه وار ضربه وارد میکند وشکار رابه نول میکشد .اگر جای انتخاب شده فاقد ماهی باشد «قوه‌قوه»تشله رابه جای دیگر می اندازد .

ترجمه ونگارش : حسن هدی

سافو

در حدود ۶۰۰ قبل المیلاد

سافو از بزرگترین شاعره های عهد قدیم بود. در مرتبه ایکه از طرف افلاطون در مرگ او نوشته شده است ،معنویت او تادرجه (دهمین رب النوع زیبایی ودانش) بلندمرتبه تثبیت گردیده است .

سافو در جزیره لیسبوس بسر میبرد وبر اثر دگر گونی که رو بداد مجبور بترك جزیره شد وبه سیسلی متواری گردید چندی بعد بار دیگر بدیار خود برگشت وبلا فاصله درمیلین گروهی ازشاگردان ودوستان زنانرا دور خویش گرد آورد واین همان دسته است که آنها جهت پرستش «افرودیت» رب النوع عشق وزیبایی میان بربست .

این دسته مذهبی که در عین زمان صبغهٔ شاعری وتربیوی نیز داشت ،حتی دوصدسال بعدهم بانا آشنایی مردم یونان مقابل بود.

باو جودیکه کمیدی های اتیك ،این انحلال زنان را در برخی ازابیات خویش بباد تمسخر میگرفت معذلك چهره سافو بروقار وصلابت خویش میافزود ودرنزد دیگران بزرگتر میشد.

توانایی او به سرودن اشعار مخصوصاً از آنچه سخن میگفت، اورالایقتر سزاوارتر نشان میداد .

این شاعرزیبا پرست که عشق مرد زیبایی بنام (فائون) برایش ناکام افتاد، تصمیم گرفت تااز فراز صخره ای بزرگ لوکاد خودرا بدرون امواج بیافگند .

(گابریلا پارتسی) درا ماتیست شهیر اتریشی این پارچه رادر بلندترا زندگی خویش بخوبی تمثیل کرده است .

همانگونه ایکه مقتش امور مذهبی انزمان بودن اورا محکوم نمود بهمان نهج اشعار شاعی او سرتاسر دنیای قدیم را حت نفوذ وسیطرهٔ خویش در آورد .

(هوراس) برای تقطیع ومیزان قصاید خود (میزان شعری سافو) رابر گزید .

قصاید هوراس ،عبارت ازقصاید بستیکه ازمرزهای اعصار ادبیات یونان گذشت ومقابل اروپای آنروزی گردید .تاثیر این قصاید در اشعار غنوالیه گری قرون وسطی وتا عصر جدید هم بخوبی موجود شده بود. هرگاه پارچه های بوسیده اشعار تاریخی راکه از یونانی ها رومی ها ومصری هابدست آورده ایم درمقابل خویش قرار دهیم اینقدر خواهیم دانست که اشعار سافو اعجاب انگیزوحیران کننده است .واین پارچه های اشعارنیز همه درواقع لخته های جگروپارچه های قلب سوزانیست که از اشعار متقدمان برگزیده شده ومعرف قدرت شاعران بزرگ میباشد. این گفته های نغز که درمنتهای ظرافت وصنعت شعری پدید آورده شده اند ،بدون تردید سخنان میباشد که ازمغز یك انسان شاعر تر اوش نموده است. واین سخنان ساده . موثر وچون قدحی لبان ،سرتاپا پیمودنی است واز جهت طرز بیان مشبوع ازظرافت وملاحت میباشد. آنچه ازاین بحر بی پایان بدست غـواصان ادب رسید ،پارچه های اشعار یست که تاهزار سال قدامت دارند وتاجا ئیکه حدس زده میشود ودر هر حال ودر مقام قضاوت هرفکر اززیبا ترین آثار شعری بشر است .



از چهره های نامور تاریخ

مجله ژوندون درنظر دارد سر از همین شماره چهره ها وبیو گرافی بزرگترین زنان ومردان تاریخ راجهت استفاده شما خوانندگان عزیز تقدیم نماید.

ارسطو

۳۸۴ ـ ۳۲۲ قبلا المیلاد



مسیحیان قرون وسطی اورا ساحری چیره دست وبزرگ میخواندند ساحری که باد،آتش وآب راتحت فرمان واطاعت مطلق روح خویش درآورده بود .

در تصویر جهان نمای فلسفی او. تـمام رشته های علوم باستانی مانند اجتماع ذرات نور در محراق عدیسه ای باهم گر آمده ومتحدشده اند .

آثار ونبشته های او، بسان معدنی پرمایه وگنج شایگانی بودکه حتی هزاروچند سال بعد مردم توانستند به محتویات آن دست یابند. تاآنگاه قصر باشکوه دانش مغرب زمین بـر اساس تفکر واندیشه حکمای هلنی ،استوارگردیده بود ولی ارسطو اساس صحیح تتبعات وتجسسات علمی راپی ریزی کرد که صدهاسال ارزنده ومدار اعتبار بود.

سرنوشت اورا بمقامی رهبری کرد که ازآنگاه مـوقف علـمی وپایه دانش اوکـاملا سزاوارش بود وآن محشور شدن او بزرگترین آموزگار اسکندر مقدونی شد. اسکندر آنگاه هنوز تازه راه شباب را می پیمود.

ارسطو باعث آن شد تااین شاگرد جوان وقهرمان او بافرهنگ یونانی آشنا وپیرامون آن متجسس گردد .

هنگامیکه اسکندر به (سترون) فرود آمـدوراه پیمایی خود رادر تسخیرجهان آغاز کرد ارسطو طالس نیز بسوی آتن رهسپار گردید. ارسطو در شهر یکه بیست سال متوالـی پابجای پای افلاطون استاد بزرگ خویشــگذاشته بود ،دارا لعلومی را بنام لیســوم (لیسه) بنیاد گذاشت وبه تدریس در آن میان همت بربست ونظام علمی منحصر بخودش رادر آن تدریس کرد. این سیستم تعلیمـــی ارسطو متکی بر تجاربی بود که درردوابطال

بقیه درصفحه ۶۰

از آشیانهٔ خود بر محیط کار نظارت تمام دارد.

مصاحبه از: راحلهٔ راسخ

فرار از کنج مطبخ
تلاش بسوی زندگی دینامیك

دست های اوبرای کنترول،کرین،قدرت بر ... دارد.




کارش راتمام نکرده ولی «کرین» عارضه پیدا کرده



پس از اصلاح نقص ماشین دوباره اداده کار ... شود.



نقص ماشین را خودش اصلاح میکند.

کار گریکه بانیروی لطیف خود چندین تن وزن رادر ظرف چند لحظه برق آسا از اینجا به آنجا انتقال میدهد

وی درحالیکه در اعمار هزار ها ابار تمان عصری نقش فعال دارد تااکنون برای خودش سر پنا هی ندارد این خانم همه روز در کرین ساختما نی ۳۰متر ارتفاع راچندین مرتبه ته وبالا می شود.

اگر افق نظر خود را نسبت بگروه زن‌که نیمی از جامعهٔ مارا می سازد وسیع سازیم وحوزهٔ تلاش های اورا نیز گسترده نمایم آنوقت است که‌او این شجاعت را داردتاشانه اش رازیر بار خدمت به جامعه اش به هموطنش وبلاخره به‌همنوعش خم‌نماید،مهربانانه وبا صبر وحوصلهٔ زیاد از انجام وظیفه ایکه بدوسپرده می‌شود موفقانه بیرون شود .

زن افغان در پهنای تاریخ به‌انواع واشکال کار اجتماعی تا مرزیکه اورا موقع داده اند و شرایطش مساعدبوده شرکت کرده است .

اودر مزرعه پابپای مرد افغان کار نموده درجنگها ونبرد ها مستقیماً ویا درعقب جبهه وکار زار دست داشته کار های شاقه فزیکی رامتقبل گردیده است .چوب شکسته‌است ،هیزم‌آورده است، قالین بافته است ،رمه داری کرده است ودر بدترین شرایط حیاتی باز هم از انسجام کار های خانه غافل نمانده است وهنگامی که شرایط را ساز گار دیده است در اداره بوده در کرسی‌هابه اهلیت تمام تکیه زده است در محافل بین المللی ظاهر شده واما در پهلوی این همه مسوولیت های اجتماعی وظیفه اش را به حیث مادر ،وهمسر گاهی فراموش نکرده است .

اگر در بعضی حالات ودر برخی زمانه ها فعالیتش محدود هم بوده این تقصیر رابه اونباید راجع ساخت زیرا .....

باید دید که در فاصله پانزده سال زن‌افغان اهلیت‌گرفتن مسوولیت های مختلف اجتماعی را بخوبی نشان داده است . وتوانسته‌است بااستفاده مثبت ازشرایط وامکانات وباعبور به مرحلهٔ تحول حیات اجتماعی بر آن اندیشه ها خط‌بکشد که چنین توفیقی را ازاو بدور ارزیابی میکرد وآن‌گروه را متقاعد سازد که می پنداشتند زن افغان در رستاخیز وخدمات اجتماعی نمی تواند سهم بگیرد.

بااین ملاحظات چنانکه تجربهٔ متداوم این سالها نشان داد او با ،شورو شوق وخستگی ناپذیری توانست عهده ایرا که باو سپرده می شود ،انجام میدهدونیکو انجام میدهد

باز هم باید این ذهنیت رادر مغز آن‌عده مرد های جامعهٔ خود که زن‌را جز لوازم خانه میدانند ایجاد نمایم‌که زن می تواند مثل مرد کار کند ،زن شجاعت کار کردن وکار موفقانه‌رادارد وهیچ علتی وجود ندارد که‌او راازین گونه فعالیت هابازنگهداشت ویاساحهٔ خدمات اورا بجامعهٔ به مردمش ،به فرزندانش وسر انجام به خلق الله محدود ساخت چنانچه برای اثبات‌این قول وبه‌کرسی نشاندن این ادعا مصاحبهٔ اختصاصی مارا بایك تن‌از خانم های کارگرکه واقعاً کار دشوار وپرزحمتی را بدوش دارد میخوانید.

او خانمیست معصوم وکمرو امابا احساس وبیدار ...

گرچه‌ظاهراً ضعیف‌الجثه‌معلوم‌میشودااما می‌تواند تاپنج تن وزن رابا همان دستان ظاهرا ناتوانش برق‌آسا انتقال دهد .

در ارتفاعیکه وی لانه وکاشانه اش رابنا کرده واز همان ارتفاع همه امور رامراقبت می نماید ،پلت های به وزن چندین تن‌را ازیکجا به جای‌دیگر منتقل می نماید آنجا این لانهٔ آهنین واقعاً سرمای شدید وگرمای طاقت فرسای دارد .مگر این خانم باشهامت همهٔ این موانع ومشکلات را نادیده گرفته ودر بدل عشق بوظیفه وایمان به‌نیرو ورسیدن به هدف ازبام تاشام مبارزه میکند وهیچگاه نه‌شدو موانع رافرا راه خود نمی بیند .

اوست که همه روز[...]
به‌ارتفاع (۳۰) متر در[...]
ودشوار چاه مانند از[...]
وهرگز احساس خستگ[...]
ومیخواهد سمبول کار[...]
برای زنان باشد بلکه[...]
نیز رد پای اورا تعق[...]
دارند کار کنند ورنج[...]
بریزند تاافغا نستان ع[...]
ومترقی به نسل های[...]
این کلمات جاندار وبا[...]
زبان زنی می شنوید ک[...]
واز۱۳ سا لگی به شغ[...]
گری ریاست شهرسازی[...]
شروع بکار نموده اس[...]
ازوظیفه اش خیلی خوش[...]
گفت :

دختری بودم که در[...]
تجارت پیشه زندگی[...]
داشتم من‌در حالیکه در[...]
مکتب مصروف تحصیل[...]
تجارت شدیداً متضرر[...]
شده وافلاس داد برای[...]
ازنگاه اقتصادی پدرم[...]
باشم واز جانبی هم زن[...]
شرافتمندانه داشته باش[...]
همان ورد صنوف ابتدا[...]
وبعد از هزار ها وسیل[...]
دانشگاه اجتماع شدم .[...]
کاردروهله‌اول‌کاری‌کرین[...]
رابمن سپردند ،ومن در[...]
به‌امور مربوط این کرین[...]
حاصل کردم .

اوکار گر است کار[...]
ثقیل وبزرگ او ساع[...]
اشترنگ این کرین قر[...]
انگشتان لاغر ودستان[...]
می چرخاند ودر ساختن[...]
هاجدو جهد می نماید .

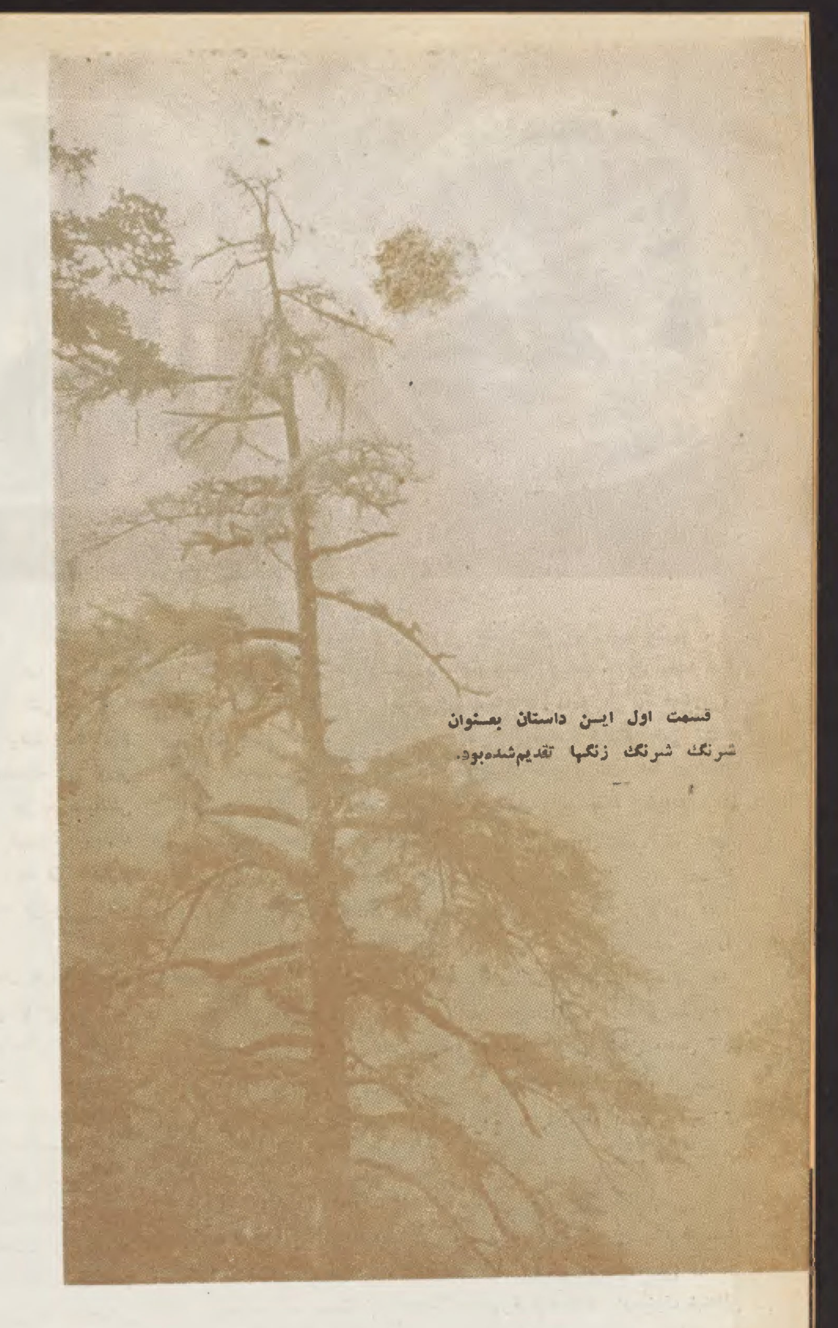
بقیه درصفحه [...]




مانند آهو ازنردبان بالا میرود.



درختم کار به ثانی وظیف[...]

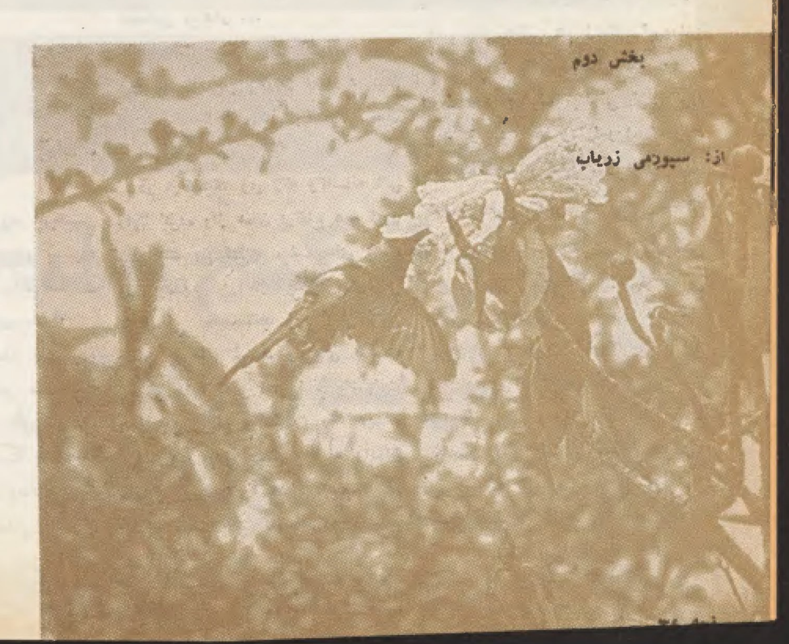


قسمت اول این داستان بعنوان
شرنگ شرنگ زنگها تقدیم‌شده‌بود.

آشوب جلوه‌ها

بخش دوم

از: سپوږمی زریاب



من، مادرم را ندیدم . رقاصه یی به‌فرزندی گرفتم .
ـ رقاصه شدم . ویك شب ازتماشاگران‌بدم آمد. بیشتر از همیشه بدم آمد. آنشب گردن بندم گسست ومهره هایش‌پاشان شد.من ازمیان آن تما شاگران ، آن آدمهای جلادار ، گریختم وبه بیرون‌رفتم. درشهر.

هامی شنیدم. مثل صدای شیون بود. خیالم آمدکه در لای صدای شیون شان کینه بود. یکبارهمه شان زیر نظرم جان گرفتند. همه شان مثل مادرم‌بودند. لب‌های همه شان‌رنگ زده بود. دور چشمان شان دوخط سیاه نقاشی شده‌بود. موهایشان رارها کرده بودند تاسر سینه هایشان . لب هایشان می خندید. درچشمانشان ترس بود. من آهسته آیینه ام را ازگریبانم کشیدم بازخودم رادران دیدم. باز به آنان نگریستم .دیدم سخت شبیه آنان بودم . آیینه را آرام در گر یبانم‌گذاشتم خیالم آمد که‌همه شان دورم مـی‌رقصند . شرنگ شرنگ زنگهای شان بسیا ر بلنـد بود. رنگ هایشان برق مخصو ص داشت . یکبار خیالم آمد که زنگ ها شکـل زو لا نه رابخود گرفته اند. خیالم آمد که آنان‌بازولانه هامی رقصند . خیالم آمد که دورا دورشان آدمهای جـلا دار نشسته اند وباچشمان نیمباز شان آنان رامینگرند . وحشت کرد م.دویدم.

روی سنگی نشستم .زنگ های پای‌خود رااز نظر گذراند م. آنها برای من بسیار عز یـز بود. مادرم آنها رابپایم بسته بود ، یکبار از آنها هم ترسیدم. خیالم آمد که‌زنگ هادر پایم زولانه شده اند .زود آنهارا از پایـم بازکردم. باهمه قدرت دورشان انداختم ، بند های پایم می سوخت . به‌آنها خیره شدم.جای زنگ هازخم بود، بندهای پایم می سو خت. زخم شده بود. گوشت سرخی اززیر پوست بیرون زده بود. سوی شهر دویدم . آفتاب برآمده بود. روی شهرگرمی‌می‌پاشید.همهمه‌یی برپا بود ،خوب گوش گرفتم ،خیالم آمد که

شهر لبریز از صدای شرنگ‌شرنگ‌زنگهاست نفس نفس میزدم . بندهای پایم‌می سو خت به‌شهر نظر دوختم . آدمهای خیابان بی جلا بودند . رنگ پوست شان همـرنگ خا ك خیابان بود. لب هایشان خشك بود. دست هایشان ترك خورده بود. یکبار خیالم آ مد که‌در پای همه آدم های روی خیابان ز نگ است. خیالم آمد که این زنگ هارایکـروز کسی به پایشان بسته ، شاید مادرهایشان. دویدم. روبروی رهگذری ایستادم . لب‌های ترك خورده اش رارنگ مالیده بود. دستانش رادردستهایم گرفتم‌وگفتم :

ـببین ،توهم میرقصی ؟

به‌من نگریست، چشم هایش خاکی ر نگ بود. نگاهش را ازمن دزدید. هیچ پاسخ‌نگفت بزنگ های پایش اشاره کردم‌وگفتم:

ـ ببین ،اینهارا ازپایت‌دورکن .

زخم های پایم رانشانش دادم وافزودم:

ـ مثل من ... مثل من.

نگاهش خسته وشرم زده بود. مثل نگاه يك مردمست. آرام خندید. خنده‌اش بنـظرم احمقانه آمد. بعد لب هایش روی هم‌خوابید. چشم هایش بزرگ شد راهش راگرفت ورفت

روبروی رهروی دیگر ایستادم دستش را گرفتم وگفتم :

ـ تو هم میرقصی؟ .

باخشونت درمن نگر یست . نگاهش‌خسته‌و شرم زده بود، مثل نگاه یـك مرد مست. خیالم آمد که‌نگاهش برویم خشکید. خیالم‌آمد که اوجان ندارد . درعین رقص‌بیجان‌شده.ازاو فرار کردم. درگوشه یی ایستادم. میخواستم

آدم هارا خوبتر ببینم. یکبار دستهایم رادر گوش هایم گرفتم . باوحشت در یافتم کـه آدمهای بی جلابه روی خاکـــی رنگ شا ن نقاشی کرده اند. ترك های رویشانرا بارنگ پوشانیده اند .کسی به‌پا هایشان ز نــگ بسته وآنها ندانسته می رقصند . ازشهــر ترسیدم ،هر چه تیز ترمی دویدم، ز خـم های پایم بیشتر میسوخت . ازلای‌مو هایـم عرق‌روی پیشانی ام آرام می‌لولید . رو یـم داغ شده‌بود. دیگر ازشهر بسیار فاصله‌گرفتم بودم.

به‌قبرستان رسیدم. کنارسنگی استادم . سراسر قبرستان را ازنظر گذراندم . سنگ های قبرهادر آفتاب نیمروز به‌آدم های‌خشك شده شباهت پیدا کرده بود. یکبار نظرم به قبرهای جــلادار افتاد. خیالم آمد که سنگ جـلادارروی قبرهم گوشت‌واستخوان مرده رادر خود می‌فشرد.

سنگ های قبرهای جلا دار محکم واستوار بود. قبر های جلادار هیچ سنگ نداشت. خاك اندود بود.

بازبه یاد آدمهای شهر افتادم . به‌یادزنگ هاافتادم . دندانها یم به‌هم خورد. و حشت سراپایم را فرا گرفت باز دویدم. راه هایی عجیب بود. خیالم آمد که‌به سرزمینی‌دیگرپا گذاشته ام. سنگ ها پا هایم را بیشتــر می آزرد. ازحال رفته بودم. میخواستم‌بخوابم. میخواستم کسی راداشته باشم که‌سرم راروی زانویش بگذارم وبخوابم. به‌یك خواب عمیق وطولانی نیاز داشتم. چهره مادرم زیر نظـرم لرزید. آرام آرام همه اندامش زیر نظرم‌زنده شد. روی رنگ آمیزی شده اش، گــردن زیبایش ،موهایش ، گل تازهٔ روی سینه‌اش کمر باریکش ،دامنش ، ساق‌پایش وزنگهایش پیش چشمم درخشید ،ترسیدم .

صدای زنگ‌هارا شنیدم ودستها یم را در گوش هایم گرفتم وباخودگفتم:

ـنی !نی !

دیروقت بود. میدویدم. آنجا هیــچ آدم‌نبود هیــچ دیوارنبود. تامی دیدم، دشت‌بود .وبعد کناره آبی رنگ افق. مادرم رافراموش کردم. باز باخود گفتم:

ـاگرکسی میبود، سرم راروی زانـــویش می گذاشتم . خستگی ام رادور می‌کردم. چه خوب‌میشد .

درآنسوی دشت شبحی لرزید . امید وار شدم . ازدور آدمی رادیدم. قدم هایم راتیز ترکردم.شوق‌سراپایم‌رادرپنجه اش می فشرد به‌آدم نزدیك میشدم. آخر سایه های ما روی ریگ های سوزان یکدیگر رادر بر گرفت.من ایستادم . نگاهم رادر چهره اش پاشیدم. مردی بلندقامت بود. استخوان هایش‌درشت مینمود . موهایش سپید ودراز بود.ابروهایش سپیدبود. چهره اش حالت عجیب داشت.زود زود مژه میزد. مرامی نگریست. منهم خیره می دیدمش . خواستم راهم‌راکج‌کنم. امابه‌یاد مردی افتادم که مادرم بارها افسانه‌اش ر ا برایم گفته بود. مادرم میگفت :

((دردشت مردیست که هیچگاه نمی میرد. موهایش سپید است. ابروانش سپید است. ریشش سپید است. به‌کمك همه کس‌در هر کجامی‌شتابد .همه کس درزندگیش یکباربه‌او برمیخورد ...)) خیالم آمد که‌او این‌باربه‌کمك من‌شتافته .میخواستم برایش بگویم که‌برود بشهر، اماچهره اش بنظر م آشناآمد. خوب بهش خیره شدم. یکبار آیینه ام ازگریبانم برون کردم .گاهی درآیینه میدیدم‌وگاهی به‌مرد به‌خطوط چهره اش چشم دو ختم. خطـو ط چهره خودم رادر آیینه دیدم. این مقایسه‌در دلم غوغایی برپاکرد . من‌سخت شبیه‌اوبودم. باخود گفتم که‌شاید اوپدرم باشد. او بــا تعجب بمن می نگریست . این شاید راباور کردم گفتمش :



اونشست .من هم کنارش نشستم. سر م راروی زانویش گذاشتم. او انگشتا ن‌پیرش رادر لای موهایم فروکــرد.موهایم رانوازش می‌کرد. نگاه من روی موهای سپیدش دو ر میزد. پیرمرد ساکت بود.من سکوت راشکستم وگفتم :

ـببین ،ن دیگر بشهر نمی روم .ازشرنگ شرنگ زنگها می‌ترسم. اززنگ هاهم‌میترسم من‌فرار کرده‌ام. اینجاکجاست ؟

پیرمرد پاسخم رانگفت . چشمانش حالت دیگری بخود گرفت. بزرگ‌وکوچك شد.عضلات رویش متشنج شد. یکبار های های گریست. من‌شانه هایش راگرفتم گوشت های‌شانه‌اش زیر دستم نرم وپیر آمد . تکانش داد م و

ـبنشین ،من ازراه دور آمده ام.

گفتم :

ـ چرا گریه میکنی؟

نگاهم به‌سراپایش چرخید ، یکبـــار از وحشت درجا خشك شدم .دربندهای پــای خشکیده وپیرش زنگ هارا دیدم خیالم‌آمدکه شرنگ‌شرنگ شانرا هم میشنوم .پیرمردرا رهاکردم فریاد زدم.

ـنی ،نی ! ..

بسیار تیز می دویدم . ریگ ها پاهایم را می‌آزرد. پیرمرد ازدنبالم می دوید. من‌صدای زنگ های پایش رامی شنیــدم . من نعره می‌زدم:

ـنی‌نی ! ..

خیالم آمد که‌بندهای پایم هم باسو زش شان ((نی،نی)) صدا میکنند. خیالم آمد که که‌دلم‌هم باضرباتش ((ني ،ني)) راتکرارمیکند.

خیالم آمد که پیرمرد فریاد مرانمی شنود . بیا د دیوار های دور آدم هاافتادم .خنده‌ام گرفت .درلای خنده ام گریه بود. صدای‌های های گریه پیرمرد باصدای گریه‌من درآمیخت. فریاد ((نی ،نی)) درآن دشت سوزان انعکاس عجیب داشت.

پایان

جوانان جوانان جوانان

نوشته : واحد (نستوه)

وظایف جوانان درقبال جمهوری

از آنجا ییکه بر قراری رژیم جمهوری دورنمای روشن وروزنهٔ امید هارا در مقابل جوانان گشود.

معهذا سوالی طرح میگردد (که درین‌مرحله خطیر وحساس تاریخی) چه وظایفی راجوانان درپیشرو دارند ؟

بناغلی محمد داود رهبر ملی وبنیان گذار جمهوریت دربیانیه تاریخی خویش چنین فرمودند :

« مامستشعریم که‌وظیفه اساسی دو لت جمهوری افغانستان درین مر حله تاریخی عبارت ازپایان بخشیدن به‌نابرابری ها ی اجتماعی ، فقر وعقب ماندگی که‌در طو ل قرون متوالی دامنگیر کشور ماست، تحکیم استقلال سیاسی ونیل به استقلال اقتصادی میباشد. »

لهذا عمده ترین واساسی ترین و ظا یف جوانان ما، درین مرحله تاریخی هما نا کوشیدن هرچه بیشتر بخاطر نیل به این هدفهاست .

پس وظیفه جوانان است که‌این مسوولیت هارا به‌عهده گرفته ودرراه انجام آن از هیچگونه ایثار وخود گذری دریغ نکنند ،زیرا نیروی جوان خستگی‌رانمی شناسد .

وباهمین نیروی شکست ناپذیروجدوجهد بیشتر مصمم گردند که خویشتن‌را به‌اهداف والا برسانند.

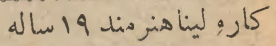
جوانان! درین مرحله تاریخی شعارما باید چنین باشد باید جلو رفت وسدوموانع را ازمقابل خویش برداشت وآنرا ناد یده گرفت، زیرانیرو،وقدرت جوانان عظیم و شکست ناپذیر است .

همچنان احساس مسوولیت‌دربرابرهدف‌های جمهوری ، وفاداری به‌آرمانهای جمهوری، کار وکوشش درراه اعمار هرچه بیشتر وطن عزیز افغانستان ، فعالیت بخاطر محو نمودن جنگ وپیکار وپایداری صلح ،وبالاخره‌سعی وعمل برای کسب تحصیل ازجمله فرایض است که‌بر جوانان گذاشته شده‌است .

زیرا همهٔ اینها اصل هائیست که‌جمهوری ظفر نمون ماازجونان بادرد وبااحساس انتظار دارد. وبر جوانان روشنفکر ومنور است که این اصل هارا شعار زندگی خویش قرار دهند. تاباشد که‌معما ران خوبی بر ا ی افغانستان بزرگ باشند .

درخاتمه رباعی دلنشینی از شاعر بزرگ افغانستان‌خوشحال خان ختك رانقل‌میکنم.

ځوانان هغه دی چه همت ناك وی
دننگ په‌کارکښی چست‌وچالاك‌وی
کار چه آغاز کړی انجام یی‌هم کړی
په‌زړه هم‌پاك وی په‌خوله‌هم‌پاك‌وی



کارولینا هنرمند ۱۹ ساله

آیا شما کلمه بخاری ساز راشنیده اید؟ اگر نه بصورت یقین تاکنون در آلمان‌فدرال زندگی نکرده اید.

زیرا درآنجاهنوز بسیاری از خانه هاتوسط بخاری دیواری گرم میشود . سو خت عمده این بخاری را ذغال سنگ می‌سازد و براه انداختن چنین بخاری ها کار طا قت فرسایی است.

کارولینای ۱۹ ساله از هامبورگ ا ین شغل سنگین راکه خانواده اش یك‌ونیم قرن به‌آن آشنایی دارند بر گزیده است. این کار شگفت انگیز برای یك دختر می باشد



وکارولینا در عمل نشان داد که ازبسیاری همقطاران مردش بهتر میتواند کار کند، اوبا علاقه فراوان به‌این شغل‌مصروف‌است .

دوان شناسی جوانان

صفات خوب وجلب اعتماد



درین شکی نیست که انسان ذاتا اجتماعی بوده و میخواهد این صفت را همیشه داشته باشد. ولی بعضا دیده شده عده ای‌بدون‌اینکه خواسته باشند ، از مردم گریزان اند ویا برعکس آن. کسانیکه به این‌مشکل‌گرفتار اند وچارهٔ برای این کار نیافته اند نا گز یر گوشه نشینی وانزوا را اختیار میکنند وکمتر تماس بامردم میگیرند .

اما هر انسان آرزو دارد که بادیگرا ن همسازی داشته باشد والبته این قدرت در وجود هر کس موجود است که خودراباصفاتی متصف سازد که مقبول خاطر دیگران باشد .

صفاتیکه موجب ارتباط مطلوب وخوش آیند بادیگران میشود عبارتنداز : دوست دا شتن دیگران مهربانی نسبت به‌دیگران ، علا قه گرفتن به‌آن‌اموریکه دیگران بدان‌علاقمند اند، تشریك مساعی بادیگران وغیره صفاتی اندکه بابکار بردن آن امکان زیاد موجود است که‌در نزد دیگران شخص دوست داشتنی واجتماعی جلوه کند.

وبرعکس صفاتیکه موجب نفرت دیگران‌میشود عبارتنداز: فقدان اعتماد، بحث کردن‌بیجاو بی‌مورد ، لاف زدن وگزاف گویی‌کردن،مداخله نمودن بیجا در امور زندگی دیگران و غیره عوامل است که باعث دوری اشخاص میگردد.

برای اینکه خودرا با محیط واجتماع و فق وسازش دهیم لازم است تاازصفاتیکه باعث نزدیکی مامی‌شود استفاده نموده وجلب اعتماد دیگران شرط اساسی واو ل د ر قسمت روابط مابادیگران است .





چراغک

فرزند زمان خویشتن باش

ای نو زاد کوچك و معصو م، ایکه آرام درمیان گهواره نازباز وان‌مادرت خفته ئی.

اکنون که تو با تمکین و عطو فت پستان مادر را با دستان ظر یف وسپیدت بدست گر فته وما یه حیاتبخش زندگی، از آن مینو شی بیگمان روزی ازین چشمهٔ نو ش جدا خواهی‌شد،چه‌زود فراخواهد ر سید وتوپرنده آشیانه نشین،به‌همای‌بلنه پرواز مبدل خوا هی شد، حال پرواز اندیشه ات‌بسوی پستان پر مهر مادرت، و فر دا مرغ فکرت سفینهٔ امواج لایتناهی خواهد گشت.

ترا من بسان مر وارید قعر در یا های دست نخورده در صدف‌آغوشم جامیدارم تااینکه روزی تو هم چو سیاره های شبتاب کوکب دا ما ن معرفت با شد .

توامروز گهر آغوش منی، امافردا فردای نارسیده که آ بستن آرزو ها وخواسته های دیگر است تو فرزند بروند زمان خو یشتن باش.

میرمن پر «معروف»



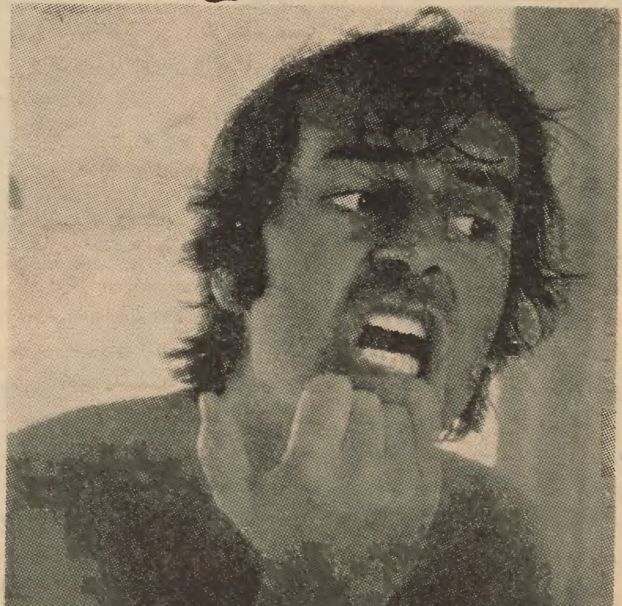
دندان و راز سلامتی انسان

شاید تعجب کنید که‌سوء ها ضمه ،خرابی ومریض های قلبی رابطهٔ مستقیم باخرابی وفرسودگی دندانها دارد.

کم توجه بودن وغفلت ورزیدن در مورد پاکی ونظافت دندان باعث میشود که انسان به‌این نوع مریضی ها دچارگردد.

بهترین راه علاج وتداوی قبل از ینکه به‌این نوع مریضی دچار گردیم شستن‌دندانها وپاك نگهداشتن آنست مخصو صا شستن و برس نمودن دندانها بعد از هر صرف غذاقابل تذکراست .

شستن دندانها با نمك مخصوص دندان وکریم هایی که دارای مواد مخصوصی طبی است وبدین سبب تهیه شده است نها یت مفید است زیرا پاك نگهداشتن دندان از یکطرف باعث نجات شما از مریضی ها ست از جانبی هم ضامن سلامتی و صحت وطول عمر شمامحسوب میگردد.



درجستجوی دوست

مایل به‌مکاتبه باعلاقمندان موسیقی و آواز احمدظاهر آدرس ـمحمد فرید متعلم صنف هشتم لیسه‌نادریه .

***

میخواهم با علاقمندان کتاب مخصو صا کتابهای تاریخ مکاتبه نمایم.
آدرس ـکندز ـعبدالجلیل متعلم صنف یازدهم شیر خان .

***

اینجانب مایل به‌مکاتبه باکسانیکه به‌جمع آوری تکت پستی علاقه داوند هی باشم.
آدرس ـ لیسه حبیبیه ـسید حبیب متعلم صنف دهم .

***

من‌علاقمند هنر عکاسی ا م ومیخواهم‌درین راه معلومات بیشتر کسب کنم.
آدرس ـمحمدقادر متعلم صنف د هم‌لیسه استقلال .

***

به‌موسیقی جاز علاقه دارم کسانیکه بامن هم عقیده وهمچنین دراین قسمت دسترس داشته باشند لطفا به‌این آدرس مکاتبه نمایند.
لیسه عایشه درانی ـ ساجده متعلم‌صنف دهم .

***

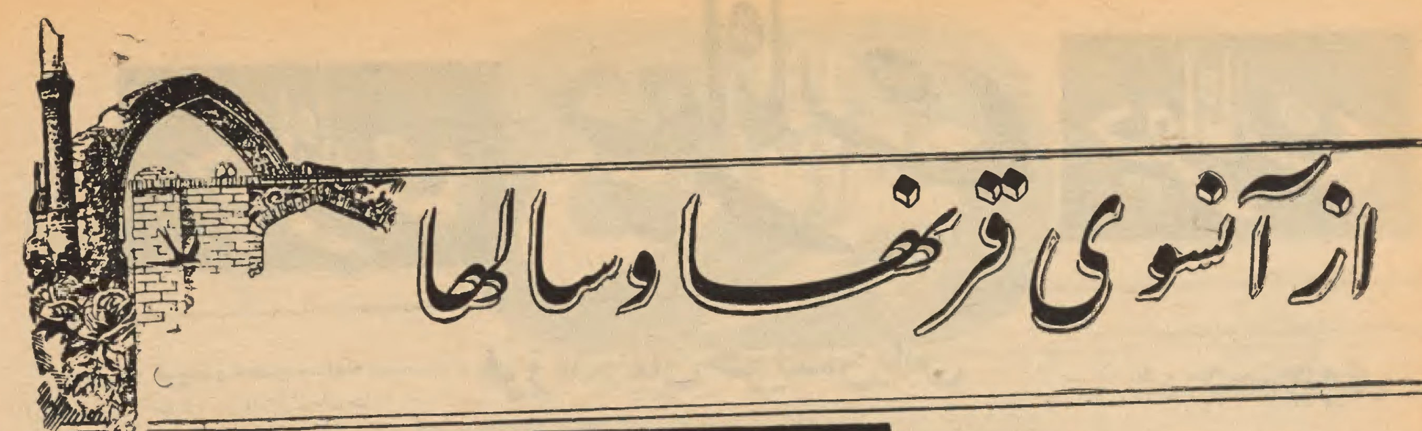
مایلم درباره تاریخ قبل از اسلام معلومات تازه جمع آوری کنم. لطفا مرایاری کنید.
آدرس ـسیدفاروق متعلم صنف دهم لیسه نادریه .

***

آرزو مند مکاتبه باخواهران خویش که‌در باره هنر آرت علاقمند باشند .
آدرس ـلیسه ملالی ـنجیبه متعلم صنف نهم.

***

اینجانب علاقه بموسیقی هندوهنرپیشه‌های هند لطفا به‌این آدرس بامن مکاتبه نمائید مطبعه دولتی شعبه لینوتایپ‌غلام‌سخی(قربانی) آپریتر .



علیشیر نوایی

تا اینجای داستان

خبر بازگشت‌علیشیرنوایی بهرات وانتصاب اوبحیث مهردار دولت چون حاد ثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقررا بفال نیک‌می‌گیرند وچشم امید بسوی او میدوزند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکندوباوجودشکستی که ازحسین بایقرا میخورد، موفق میشود دراثر خیانت برخی ازسرکردگان وبیکها شهر هرات رااشغال نماید وبر مسند قدرت تکیه‌زند .

حسین بایقراپس ازمدتی آوارگی دربادغیس ومیمنه سرانجام شامگاهی مخفیانه بر هرات هجوم میبردوبیاری نوایی، قدرت ازدست رفته رادوباره بدست می آورد .

درزمستان همان سال به اساس فرمانی ،علیشیرنوایی بوظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد. این اقدام درعین حالیکه حس خصومت وکین توزی مخالفان رابرمی انگیزد،موردتایید اهالی عدالت پسندهرات وکافهٔ مردم خراسان قرار میگیرد .

دریکی ازروز ها که خدیجه بیگم برای اشتراك دریك محفل عروسی بیرون میرود، دختران سرای‌دورهم گرآمده مجلس‌گرم موسیقی‌وسرود برپامیدارند . این حرکت آنان خشم وغیظ سرکرده بردگان سرای رابرمی انگیزد .

اثر : م . ت . آی بیک

ترجمه : ع . ح

خدیجه بیگم به زنان سر شناس سخنان لطف آمیز چندی به شیوه مهمان نوازی ابراز داشت‌و آنگاه بسوی همگان متوجه شده «شب بخیر» گویان با بزرگواری طرف دروازه گام بر داشت . خدمتگذارانی که دسته دسته شمعهای فروزان را در صحن حویلی در هوا بر داشته بودند ، دوطرف بانوی سرای را احاطه کردند .

کنیزکان و مهمانان با شورو هلهله او را تاخوابگاه مشایعت نموده پراگنده شدند ...

در خوابگاه ، دختران لباسهای خدیجه بیگم را در آورده ، لباس خواب در برش کردند و همینکه بربالین پرقوتکیه نمود ، دلدار بلادر رنگ به مالش دادن پا هایش پر داخت .

خدیجه بیگم دستور داد :

– فعلا بس است ،حالا بروید ، دولت بخت تواینجا بمان !

دختران بی آنکه رو بگردانند هما نطور عقب رفته بدروازه نزدیك شدند وتعظیم‌کنان بیرون رفتند.

دولت بخت باشاره بانو، دروازه و کلکین ها را بسته ،نزدیك وی نشست . خدیجه‌بیگم در حالیکه چشم به سقف خانه دوخته بود پرسید :

– آیا مطلب تازه‌ای شنیده ای ؟

– قلب حضرت خاقان را یکی از زنان صورتی تازه وارد اسیر خود ساخته است . میگویند که‌هر روز با وی میگذرانند ...

خدیجه بیگم سر خودرا بر داشته با جدیت پرسید:

– ازکجا شنیدی ؟

– از خانه خانزاده بیگم ...

خدیجه بیگم آهی کشید، گفت :

– از بخت خاقان زیبا رویان در خراسان بی شمارند ،چه میتوان کرد ؟

خوب ، آیا در آنجا راجع بمن چیزی نمیگفتند ؟

– بر شما اعتراض کردند که گویا برخی از دستور هارا از خود ساخته اید ...

خدیجه بیگم لب گزید و با احساس ترس گفت :

– روشنتر حرف بزن ،نام کدام دستور مارا بزبان راندند، گویامن با آنهاچه کاری انجام داده ام ؟

نتوانستم خوب پی ببرم ، کاملا زیر زبان حرف میزدند ...

خدیجه بیگم خشمگین شد :

– مگر من همیشه بتو توصیه نکرده ام که هر گاه میان دشمنان باشی ،تغافل بکن ،اما فکر وهوش خود را جمعدار ..

دولت بخت مثل آنکه آب گردیده باشد ، سربزیر افگنده و سلسله دستمال خود رادور داده خاموش نشست .خدیجه‌بیگم باز هم سر بر بالین نهاد .

– خاقان امشب را در کجا خواهد گذرانید ؟

– در خانه «پاپا آغاچه» ...

خدیجه بیگم خندید .

– این را درست حدس زده‌ای .اکنون‌برو تا من قدری آرام بگیرم .تو نباید بخوابی امشب وظایفی داری ، هر لحظه‌ای که من بخواهم باید اینجا حاضر باشی !

فصل دوازدهم

«بنفشه باغ» در روشنایی سبزه های شسته غوطه ور است . بادهایی که از جانب هندوکش میوزند، نفس‌کشان از فراز ولایت هرات میگذرند وصفیر زنان در میان سروزار ها میدوند . هرطرف،گل موج میزند. گلهای بنفشه بارنگهای دقیق و«نگاه های» مخمور خود، چشم هارانوعی سکر سحر آمیزمیبخشند. گلهای پیچیك که برتنه درختان تاب‌خورده‌اند درهوای روشن وصاف، بسان پاغنده های برف میدرخشند . به امتداد خیابانهایی که درمیان درختان انبوه چنار ناپدید میگردند ونوار هایی ازکبل سبز وخرم بردو طرف آنها میدود، گلهای سوسن شگفته اند .

نوایی درمیان باغ تنها میگشت . اوکمی احساس خستگی میکرد . آنروز هم مانند روز های دیگر مراجعین رایکایك پذیرفته وتازه ازکار فراغت یافته بود .

علما، شعرا، اهل منصب، دهقانان،طالبان تنگدست، مسافران ، سربازان، هریك‌بخاطر استمداد، حل مشکل یالااقل بر ای روحیه گرفتن ویااظهار دردل وتخلیه صدر مراجعت نموده بودند .

شاعر ، قدم زنان درخیابان «نیمه سایه و نیمه روشن» که بازی شگفت انگیز سایه وآفتاب درآن،مناظر شاعرانه ای پدید آورده بود، به‌صحن وسیع باغ بیرون آمد. در ینجا باغبان مشهور- حاجی درویش، مصروف‌غرس نهال های شفتالو وآلوی هرات بود ...

– مانده نباشید ، مولانا درویش!

حاجی درویش بدون آنکه از کار دست بردارد‌پاسخ داد :

– اسلام ، جناب بفر مایید !

– حال شان چطور است ؟

– الحمدالله ، درسایه دولت شما هیچگونه تشویشی دردل نداریم .

شاعرکه کاروازآنهم بیشتر مهارت در کار رادوست میداشت، بادقت وتامل به‌کاروفعالیت حاجی درویش- این پیرمردظریف کوچك اندام، سریع الحرکه ریش دراز- چشم دوخت . پیوندهایی راکه اوزده بود،یکایك ازنظرگذرانید . هرچند مشوره ونظر هایی بخاطرش رسید، امابه نسبت اینکه با خصلت باغبان خوب آشنایی داشت، جرأت نکرد آنها رادرمیان نهد وفقط دردل خود خندید . حاجی درویش شخص بغایت معتقد بخود، سر کش وکج بحث بودوبا فکر وپندار هیچکس‌هماهنگی نشان نمیداد .

زمانی هنگا میکه این باغبان درباغ«فغانیهٔ» نوایی کار میکرده، جامی بعضا آنجامی آمده ودرباره اینکه باید نهالها درکجا وچطورغرس شوند نظرخودرا اظهار میداشته است . اما حاجی درویش هیچیك ازسخنان شاعر ومرشد بزرگ رانمی پذیرفته وباوی پرخاش مینموده است . نوایی این واقعه راباشورو شعف شنیده وخودجامی نیز آنرا باخنده وشوخ‌طبعی دربسا موارد حکایت نموده است .

گویی حاجی درویش پی بردکه نوایی‌برای سخن گفتن جرأت نمیکند، لذاخودش درسخن راباز کرد. برطبق عادت باسخنان بر یده - بریده پیوند هاراجابجاکرد بعدا مثل اینکه اورا فراموش کرده باشد، بکار خود منهمك شد.

نوایی برگشت وبالای فرش ابریشمی که روی صفه نزدیك گلزار گسترده شده بود، نشست. حلقه های طلایی نور خورشید که ازخلال شاخه های درختان می افتاد، روی فرش میرقصید. گلبرگهای شگوفه های سیب وناك بالای فرش وچپن حریر شاعر، آرام، آرام بسان پارچه های سفید برف فرو میریختند. طاوسهای باغ دمهای رنگارنگ خودرا مانندباد بزن‌هموار نموده، آرام‌ومغرور راه میرفتند.

درین موقع صاحب دارا (۱) بایك بغل کتاب پیداشد. این خدمتگذار بسیار متواضع فروتن وبامعرفت که دستاربزرگ خودرا بسا بی‌اعتنایی بسر پیچیده بود کتابها را با نهایت احتیاط پیشروی نوایی گذاشت. اینها عبارت ازآثارکوچك وبزرگ دایربه موضوعات گوناگونی بودند که توسط بهترین خطاطان استنساخ گردیده بودند. چون شاعرازمحتوای کتابها اطلاع کافی داشت، لذابه شکل آنها توجه مبذول داشت وبعداز آنکه زیبایی و پختگی‌مقواهای چرمی راازنظرگذرانید، آهسته آنهارا ورق زده، خط کاتب، خطوط روشن طلایی وتصاویر کتابها راتماشاکرد. هرصفحه نظیرگلستانی چشمها را فروغ می بخشید. برخی ازکتابها راتصاویر رنگه فسونکار بهزاد زینت داده بود. نوایی باعلاقمندی وحرارت درباره هنربهزاد سخن گفت. صاحب دارانیز سرشار ازاحساسات محبت خویش را نسبت باین رسام جوان ابراز داشت.

درست درهمین لحظه حیدر ازمیان گلزارها پدیدار شد. این نوجوان پسر ماهای متوفا نوایی بود. شاعر نسبت بوی مانند پسرخود توجه داشت. حیدرکه لباسهای ابریشمی گرانبهارا بابی پروایی دربر نموده وچشمان مستش بیتابانه میدرخشید، مانند هر وقت دیگر باشاعر محترمانه اما بدون تکلف احوالپرسی کردووسواس زده کتابهارا ازنظر گذرانید. نوایی خنده کنان به نوجوان صاف دل وآزاده طبیعت نگاه کرد وپرسید:

- درباره اینها چه نظرداری؟

حیدر کتابهارا روی هم گذاشته به‌صاحب دارا سپردوبعداز لمحه ای تفکر جواب داد:

- خانه بهزاد بهرچیزی جان می دهد، هنراواعجاز انگیز است، اما کار خطاطانی که این آثار راکتابت نموده‌اند، عاری ازنقصان نیست.

راستی سلطانعلی - سلطان خطاطان چه وقت ازمشهد می‌آید؟

خامه اودرین روزها چنان غوغایی برپا نموده است که درهرات هرجابروید راجع به سلطانعلی حرف میزنند.

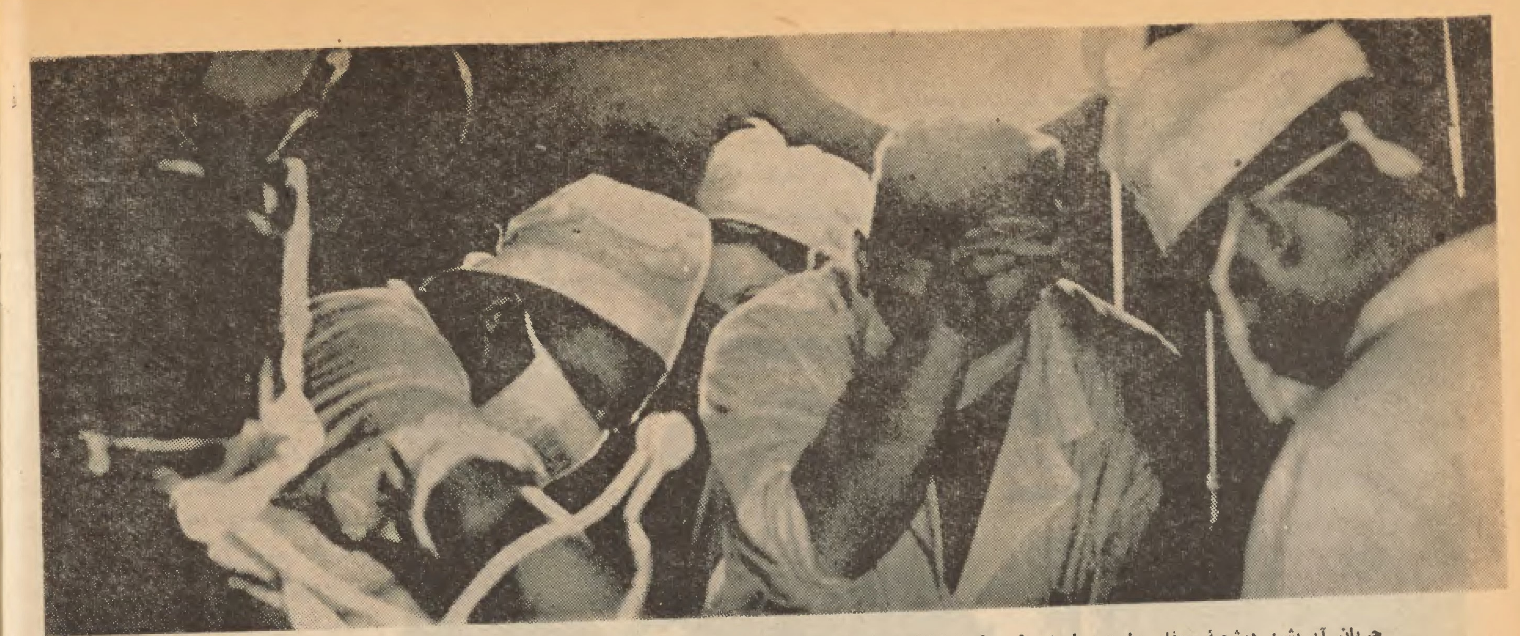
صاحب دارا راجع به‌اینکه درهرات نیز خطاطانی چیره دست به سو یه سلطانعلی وجود دارند حرف زد، امابدون آنکه بخواهد باحیدر وارد مناقشه گردد، کتابهارا بر داشته ازآنجارفت. نوایی موضوع‌دعوت سلطانعلی رابه هرات برای اوحالی ساخت و درباره استعداد خطاطی سلطانعلی وهمچنان در باره استاد وی - ازهراتی معلومات جالبی داد و بعدا ازمشغولیت های حیدر معلومات خواست وبوی توصیه نمود تاعلم موسیقی رابه نحو دقیق وعمیق فراگیرد. حیدر چامه های جدید خودراازبر خواند.

غزلهای شوخ عاشقانه اومورد قبول نوایی قرار گرفت، امابوی خاطرنشان ساخت که برای رسیدن بمقام شاعربزرگ باید دانش

ناتمام

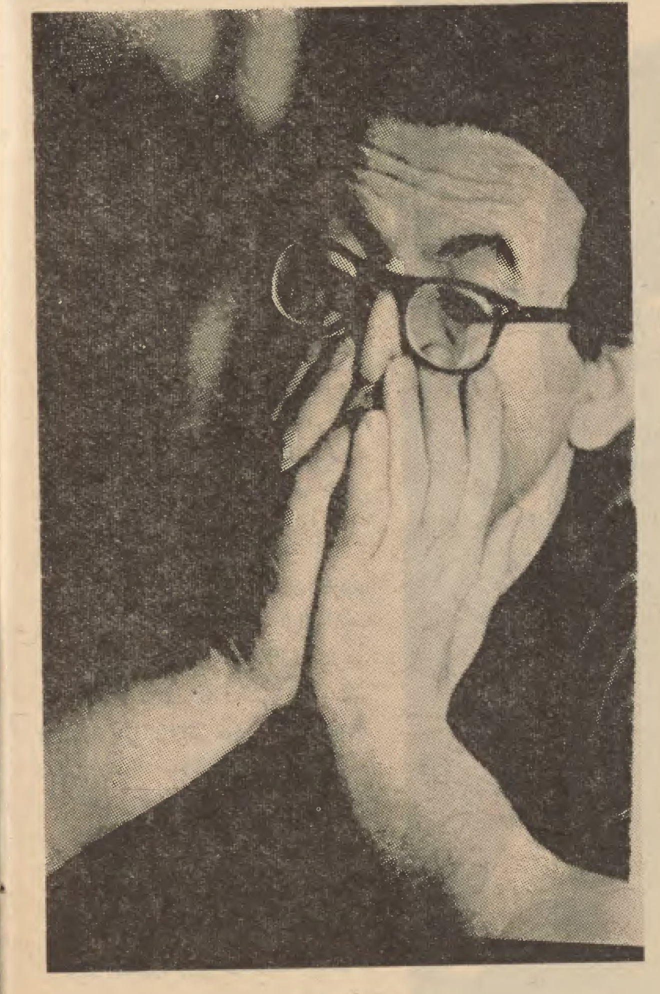


(۱) یکی‌ازخدمتگذاران مقرب علیشیرنوایی جوانی شاعر وبامعرفت بود.



جریان آپریشن درشعبهٔ ریفاسیون مربوط به مؤسسهٔ تحقیقاتی وخدماتی امبولانس‌درشهر مسکو که درواقع یکی ازکلینیک هـای‌تاریخی محسوب میگرددبـه‌اینجا نمایش داده شده است ـقرار معلوم روزانه‌پنجاه آپریشن‌درهمچو یك مرکز خاتمه می‌پذیرد.

بقیه صفحه ۲۹



اولگا دوباره می خندد ـ نامبرده بعدازانجام‌یك آپریشن شادمان دیده میشود دکتورمعالج مشارالیها اولیگ کروپوتیکن می‌باشد.



ختم آپریشن

بقیه صفحه ٢٤

آتشفشانها و عواقب ...

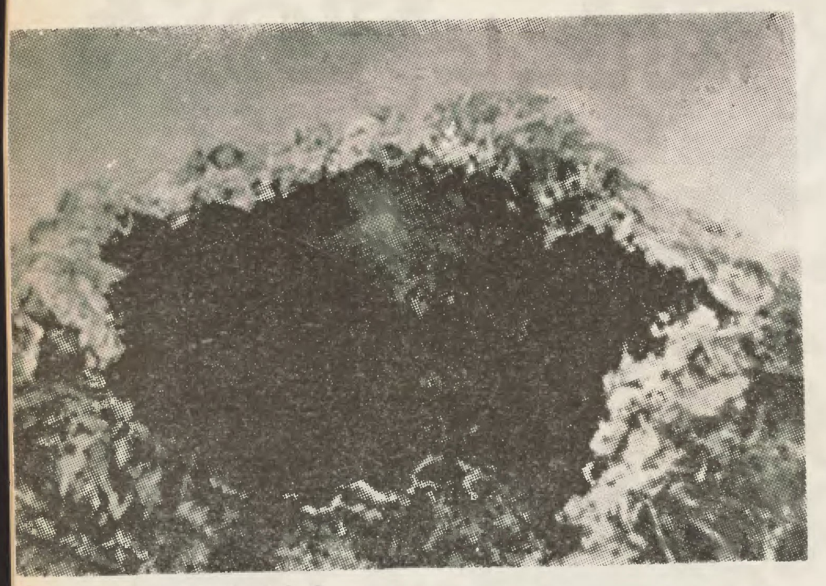
ناگهان دیوار پهلوی کوه ترکیده گاز، آتش ولاوه مانند را کتی بسوی شهر پر تـاب شد که‌در ظرف چند ثانیه ۲۶هزار نفرسوخته وازبین رفتند وهیچکس ازآن جان بسلا مت نبرد جز یکنفر سیاه پوست که آنهم‌در زیر زمینی محبوس بود وحتی افراد کشتی هاو قایق هاییکه درنزدیك بحر در حال‌شنابودند درمیان امواج آب ازبین رفتند بعداز حاد ثـه مذکور مونت پلی محل خالی ودر حدودملیون تن مکعب سنگها وصخره ها مانند خمیـری بهم چسپیده شده بودند که‌روزانه بمقـدا ر ده متر سنگ ولاوه بالای هم ریخته تاآنکه درختم آتشفشان ارتفاع آن به ۳۷۵ متـــر رسید.

مشهور ترین ولکانو برج عصری ها رون تازیف تصمیم گرفته که بداند چرا آتشفشان طبیعت زیبا را چنین مجذوب کرده وبخطرات مواجه میسازد وفاجعه ناگواری رابرای بشر بار می آورد وبالاخره موجب بربادی توده ای میگردد .

درحقیقت تازیف چنین عقیده دارد کـــه موضوع آتشفشان خیلی مهمتر وباارزشتـــر است نسبت به غلتیدن یك معدن با لا ی معدن چیان ویااز بین رفتن ماهیگیران‌دورتر ازبحر ویا حوادثی از این قبیل.

تازیف شخصا بیش از صدمراتبه درقعر دهانه آتش فشان داخل وبمطالعه وتحقیقا ت درباره آتشفشان پرداختـــه است در ۱۹۳۸ دونفر از متخصصین جیالو جـــی شور وی پایکوف وایوانوف بعد از انفجار وفو ران‌یکی ازآتشفشانها ی کمچتکا جهت پیما یش‌درجه حرارت آتشفشان ولاوهٔ آن بالای لاوه هـــای جاری آتشفشان شنا ورزیده بود ند مو فق شدند در جه حرارت حقیقی را اندازه کنندو باین نتیجه رسیدند که حرارت سطحی آ ن در حدود ۳۰۰ درجه سانتی گراد وبه عمـــق ٤٥ سانتی متر حرارت تـا . . ۸ درجه‌سانتی گراد میرسید.

آتشفشان شناسی امروزه بازهم بـرو ح امپیر وکلی اولین انسا نیـکه (آتش بـازی زمین) راتایید ویك نظریه علمی داده بـــود متکی است متاسفانه بعدا نظـــر یه‌فیلسو ف مذکور تعقیب نگردید . آتش فشان مد هش شهر اتنه واقع ایتالیا آنقدر مدهش بود که

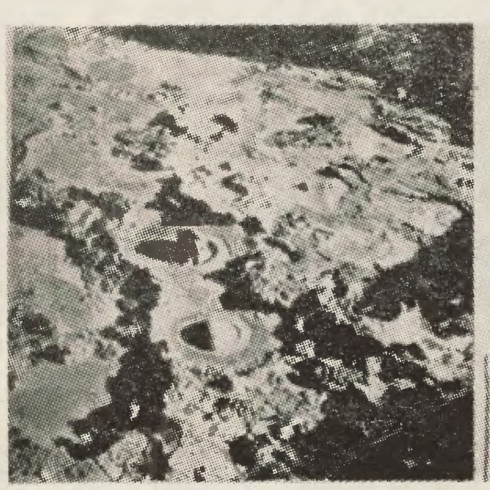


دهن‌یك آتشفشان خاموش شده‌باکورهٔ‌آتش‌آن.





بعد از آتشفشان معروف ویزو ویوس که هزاران نفر در زیر لاوه طو ریکه‌درفوتو مشاهد ه میشود جان سپردند و هیچگو نه‌راه نجات وجود نداشت.



منظره از آتشفشان خا موش شده که مانند سطح‌کرهٔ‌ماه معلوم میشود .

شب وروز شهر مذکور طعمه حریق بوده‌ودود غلیظی‌فضا را کامـلا پوشانیده بـود وی‌شب وروز درمیان دود وآتش باحیات خو یش‌بازی میکرد . میگوید دریکی از روز های بعد از خاموش شدن دود وآتش صرف چپلی مذکور پیداشده ومتباقی ازوی اثری‌نبود.

دراوایل قرن۱۹ استیشن دایمی تحقیقاتی آتشفشان در اتنا نصب گردید یعنی جـــای که‌اولین سیسمو گراف قبل از نیم قرن‌درآنجا به‌تحقیقا ت خویش پرداخته بود. بالا خـره درین اوا خر نظریه هیمبو لا تعقیب وررویکار گردید که آتشفشان فعالیت‌های اجزای‌داخلی زمین بود ود ایما درداخل زمین درحال‌فعالیت وحرکت است .



نمونه ای آتشفشان های جاپـان کـه شکل زمین را تغییر داده وچشمه دارای آب سبز سلفر دار بوجود آورد .

بقیه صفحه ۱۹

دکتور اکرم عثمان

به تعبیر دیگر هر چندکه درتمام قصه هایم به افق های نوینی نظر دارم، مع الوصـــف راهیان این افق های روشن راتاجایی یـاری میکنم که‌یك آدم معمولی در زمان ماتوان‌پویایی وسفر را دارد.

من تاحال ازمرزهای زمان موجود به زمـان فردا نگذشته‌ام که بدانم موبه موزندگی آینده آدمها، چگونه میباشد، ازایـــن روبـا تمـــام اعتقادیکه به آیندهٔ روشن دارم، جرات‌نمیکنم که رو یداد قصه راکه انسان فردا بایستی بنویسد، بنویسم .

نکته دیگر اینکه زبان گفتگو های آدمهای قصه هایم زبان اصلی طبقه یاقشری است‌که‌کرکتر موردنظر بدان متعلق است وبرای رعایت این مأمول درداستانهایم ، اغلب گوش به‌گپ های هرصنف وطبقه یی داده‌ام تابدانم که یك‌کاسب شهری، یك روستایی، یك محصل، یك‌مامور اداره ، چه کلماتی راهنگام گپ زدن استخدام می کنند .

ـ شما در قصه هایتان به فورم وتکنیك ، چگونگی قالب گیری طرح در ساختمان قصه وآنچه که دراین قالب باید ریخته شود کـــه میتوان آنرا محتوی‌گفت به‌کدام یـــك ارزش بیشتری قایلند ؟

باقیدارد

«قتل عاشقانه»

اثر: نید را تیر

ترجمهٔ س. باریك

زمان: حاضر

محل وقوع حادثه: کینگز بـر و گ (امریکا)

یادداشت

ماری و لیلمز بعد از سا لهاانتظار از دواج کرده بود و زند گی خو شی‌را سپری میکرد... میتوان گفت شوهر ایده آلی دا شت... و لی بعد... آیا وظیفه شو هرش که قبل از تقا عد رئیس کمسیون قتل و جرح و آ مر شعبهٔ جنایی بود، میتوا نست علتی باشد برای شوربختی آینده‌اش ...؟

کرد، عبارت راترك گفت. وهمین قسم پسر عمویم (لوتر)...

وقتی ماری میخواست درباره پسر عمویش (لوتر) حرف بزند، خاطرهٔ سلاحهای ناریهٔ‌که وی مشغول جمع آوری آن‌بود، مانند آ تش بجانش دوید، و لی‌شوهرش بامتانت گفت:

–خوب ،فهمیدم عزیزم . دیگران‌نیز درین عمارت زیسته اند. صرف میخواستم همین‌را بدانم.

متعاقبا دوباره باتاق انبار زیر سقف‌آ هن پوش بالاشده ،پس از لحظه ای اززینه‌چوبین فرودامد، دوش گرفت وساعتی بعد، و قتـی نوتهای درسی رابرای لکچر در یونیو رسته آماده ساخت ، اظهار نمود که شاید دیر تـر بمنزل بر گردد، زیرا میخواهد در کتا بخانه مرکزی شهر نگاهی به کلکسیون روزنامه ها بیندازد.

ماری پرسید:

–میخواهی دراطراف قتل اگوستین جاسون مطالعه کنی ؟

–بلی درست استعزیزم .

بعدلبان همسر محبوب خودر ا بعـــنو ان وداع بوسید واز منزل خارج شد. ماری بعـد لحظه ای درنگ دردهلیز ، بانوك پنجه های‌پا خودرا بدر رسانید ودید که همسر متفکر ش باقدمهایی که میرسانید خیلی متکی‌بخوداست ازعمارت دور میشود. ماری دقایق‌طو لا نی همانجا ایستاد ، بطوریکه گویی وداع شوهر رایکنوع اغفال مودبانه دانسته، خوف دا شت ازاینکه ممکن است وی بر گردد واعمال اورا پنهانی زیر نظر گیرد... دقایقی بعد، در را ازعقب بست وآهسته پله های زینه چو بـی راپیموده ، باتاق انبار رفت.

این اتاق باوسعت قابل مـلاحظه ای کـه داشت، در حقیقت انبار اشیای خرد و ریزه ومخزن وسایل کهنه وانتیك بود. اثا ثـه قدیمی ،کتابهای رنگ رفته ،لامپهایی که‌پایه های آن خمیده وسایه بان آن‌شکسته ،رادیوی کهنه بادیزاین قدیم که نخستین بار پدرش خریده بود، صندوق مخصوص مـلا حان کـه متعلق به نیکهٔ ماری‌بود،مردیکه دردوره‌خودش از ناخدایان مشهور بود ... همچنان الماری هایی که دران انواع لباسهای قدیمی آویزان بود، مجموع دارایی این اتاق را تشکیـــل میداد.

منظرهٔ انبار واشیای قدیمی اتاق همیشـه ماری راتوجه می آورد، ولی اینبار در بیـن آن اشیای انتیك چیزی بود که میـــتوانست زندگی مسعود اورا ،حیا ت‌آرام‌وفر حتبـــار اورا ویران کند.

آن کهنه بیجان چه‌بود که دشمن خطر ناك ماری بشمار میرفت ؟ کجابود آن شی‌نامیمون که‌ثابت میکرد این‌زن سرشار ازلـــطف و مهربانی وعاطفه، مرتکب قتل شده‌است؟ کدام یك از اشیای این مخزن‌خاطره ها، بشوهرش این سوال راخلق کرده بود که قاتل‌اگوستین جاسون چه کسی میتوانست‌باشد؟ آن‌افشاگر خموش کجا بود؟

نگاه جستجوی گرماری روی انبار کهنه‌ها پاشیده شد ودفعتافهمید که‌چه چیـزی ر ا شوهرش کشف کرده است :بالاپوش!

ماری درآن شب سرد بیك بالا پو ش‌کهنه پناه برده بود و دزست هنگامیکه اگو ستین جاسون را بقتـل‌رسانید ، این بالاپوش بتنش بود. بعداز آن حادثه سهمگین ، دیگر از آن بالاپوش استفاده نکرد.

ولی‌آن بالاپوش که‌چیزی راثابت نمیسازد. بالاپوش بیزبان که بعد از مرور چندین سال نمیتواند شاهد حادثه ناگوار گذشته هـــا باشد...

دفعتا بیاد مطلبی افتاد که تمام وجودش‌را بلرزه درآورد : تکت تیاتر بانمبر لو ژوتاریخ نمایش ،در جیب راست بالاپوش گـذ اشته شده‌بود...

آنگاه همه چیز بو ضاحت بخاطرش‌رسید: در روزنامه هاییکه فردای روز قتل منتـشر گردید، بصراحت نوشته شده‌بود که هرگاه این حقیقت روشن شود که‌در شب حادثه چه کسی درکنار مقتول نشسته بود، قاتل‌بفوریت بدست می‌آید ومعماحل‌میشود .

ماری که‌دیگر نتوانست روی پا هاب‌ایستد، بمشکل خودرا بین نیمکت رنگ وروورفتـــهٔ قدیمی افگند وآواز گوشخراش فنر های زنگ زده بلند شد.

دقایقی که‌بنظرش خیلی طولانی بـــود ، برنیمکت خاك آلود نشسته ،قدرت حر کـت وتصمیم رانداشت . بعد مانند یك مو جود بیمار ازجابر خاسته ، الماری راگشود وبالا پوش کهنه خودرا بیرون کشیده ، آنرا طوری بخود فشار داد، گویی میخواست بدن سرمـا زده خودرا به‌آن گـرم سازد. سپس بایـك حرکت جنون آمیز ، بالا پوش را بزمیـــن افگند ...

ایکاش میتوانست بمیرد !

ایکاش شوهرش راهر گز نمیشناخت!

شوهرش مرد غیر قابل نفوذ، یك انسان واقعی ومحقق طراز اول حوادث جنایی بـود. اگرتاهنوز بواقعیت امرپی نبرده بود، یقینـا درقدمهای بعدی ماجرا را روشن میسا خـت

وی پولیس مجربی بود که‌در کشف جرا یـم قدرت عجیبی داشت. در حلقه کارآگاهان‌شهر گفته میشد که‌این مرددارای نیروی خارق‌العاده است ویقینا ازحس ششم قدرتمندی برخوردار می‌باشد. وی اگر جنایتی راکشف کند، بهیچ مـلا حظه ای نمی اندیشد ونزدیکترین‌کسان خودرا نیز عفو نمیکند .ازطرف دیگراحساس وظیفه شناسی طوری دروی تقویه یافته‌که‌اگر مساله ایرا تحت بررسی قرار دهد، تابانجام تلخ یاشیرین آن‌نرسد، دنباله‌آنرارهانمیکند..

ماجرای قتل اگوستین جاسون نیز همین‌انجام راخواهد داشت .

ماری عناوین درشت روزنامه هارا همین‌حالا دربرابر خود میدید:

((رئیس سابق کمیسیون جنایی باقاتلی ازدواج کرده است !)) ویا: ((پولیس جنایی سابقه داری که‌راز قتل زنش رافاش‌کرد !)) ویا: «کار آگاهیکه همسر محبوب‌خودرا بجرم قتل.بدادگاه کشانید !))...

ماری میدانست شوهرش آنگونه نیست که بحکم محبت وعشق سوزان، گناه همسرش‌را بپوشاند... آری ،اینرا به‌یقین میـــدانست . اساسهاییکه این‌مرد جسور درطول زندگـــی به‌آن وفادار بوده است، معتقداتی که ایـــن پولیس مجرب همیشه به‌آن ایمان داشته‌است، اورا قهرا واجبارا وادار میساخت ، ز نش رابدست قانون بسپارد ...ودر آنصورت‌زندگی خودش نیز مفهوم خودرا ازدست میدهد. بعد ازآن بکدام آرزو زنده خواهدبود ؟مردیکـــه بهمسرش آنهمه عشق دارد، بی‌وجود اوچگونه خواهدزیست ؟وی دیگر بمسایل جنا یـــی توجهی نخواهد کرد، دیگر حواد ث لاینحل برای وی ارزش تحلیل را ازکف خواهد داد، حیات فامیلی وی پاشان ونظا م زندگیش‌مختل خواهدشد ...

ایکاش مرگ وی (ماری) موجب رفع‌پرابلم های‌بعدی میشد. آنهم‌ناممکن بود. شوهر ش (تام‌ویلیامز) ریشه جنایت را بـاتردستی‌بر میکشید وبر مـلا میساخت . این خـــودش رسوایی بود، رسوایی که‌لکه خودرا بردامان حیات بعدی «تام » نیز بوضاحت میگذاشت.

ماری‌بافکار عمیقی فرورفت . افکارمضمحل کننده ایکه ازقدرت برداشت یکزن فزونترو سنگین تربود. نتیجه افکار تب آلود و بی‌بدو منطـق اتکاء داشت : نخست،آنچه که‌باری‌از منتهای نفرت وانزجار انـــجام یافته بـود، میتوانست از اثر عشق ومحبت نیز وا قـع شود...ودیگر اینکه اگرتنها یگانه را هـــی برای فرار باقی مانده باشد، میباید قهـــرا آنراه رابر گزید.

امانه، شاید اصـلا باین بن بست‌نرسد. شاید معجزه ای پدید آید. شاید استحکـام خانواده ونظم فامیلی‌وی کـه آنـهمه مسعود بنایافته‌بود، باین زودی فرو نریزد. شا یـــد همه چیز با هماهنگی وثباتی که تااینروزادامه داشت، همچنان پیش برود . نخست بایستی چنان وانمود سازد که‌گویی ا صـــلا چیز ی واقع‌نشده است. اوباید اتاقها راچون همیشه تنظیف کند، غـذای دلخواه «تام» را بپـزد وخودش راتاحد امکان آرایش کند... وباین صورت تام ویلیامز موقع‌برگشت، خودرا در اتمو سفر مست کننده وفضای فرحت فزایی گم کند.

ماری آمادهٔ کارشد : اتاقهاراتمیز کر د. شاخهای گل‌سیب را ازباغچهٔ منزل جمـــع کرده ،در اتاقها تقسیم نمود. میزنان‌رابصفا وسلیقه ممتاز آراست .قاشقهاییکه برق میزد روی میزچید، بعد بمطبخ رفت تا غـذای‌دلخواه شوهر را بپزد :ستك ،نخود تازه سبز،سس کچـــالوی بریان ... و د راخیر هم کیـك سـیب .

هنگامیکه غذا هنوز روی اجاق بـــود، از فرصت کوتاهی استفاده کرده، بسرعت‌دو ش گرفت. متعاقبا لباس زردگونه ایرا که‌بیش‌از همه‌مورد علاقهٔ «تام» بود، ببرنمود، بسروروی خودعطر مست‌کننده ای پاشیده ، گـوشواره هایی راکه باری تام برایش هدیه کرده‌بود، بگوش کرد...

وقتی تام بخانه برگشت، خیلی خسته‌و ناتوان بنظر میرسید ،امادرشعاع زیبایی‌خیره کـننده مـاری، بـاآن دلپذیر ولبـاس زرد جذاب ، خودرا استوار نموده ،بامحبت تمام اورا بسوی خودکشید ولبانش را بگـر مـــی بوسید .

این زن‌وشوهر خوشبخت بندرت‌ازمشروبات الکولی استفاده مینمودند ، ولی درین روزماری بوتل ویسکی راروی میز گذاشته بود..

غذا بیشتر از روزهای دیگر مطبوع وبرای تام لذتبخش بود. ماری رو بـروی شـوهـر متفکرش نشسته ،منتظر یك حادثه‌بود.

ولی حادثه ظهور نکرد. ماری متیقن شد که تاهنوز شوهرش کاملا مطمئن نیست که درمقابلش قاتلی نشسته است، اما باین هم اطمینان دا شت که د یری نخواهد گـذشت شوهرش حقایق راکشف خواهد کرد .

وقتی تام ویلیامز دومین پارچه کیك‌پر۔ مزه سیب رابدهن گذاشت، به ماری روشن شدکه دیگرفرصتها بپایان رسیده اســـت . تام پیاله قهوه را ازدست ماری گرفته،گفت:

– ماری، توامروز صبح نگفتی که ماجرای اگوستین جاسون رابخاطر نداری ؟

لطفا درصفحه ۲۷ دنبال شود.




MISS WORLD 1974

چگونه خودرا گول می‌زنیم

اگر بصورت دقیق خودرا مطالعه نما ئیم همیشه هدف ، غرایز محر میت هـاوقـوای درونی وبطورکلی عقده های ماعالی وپسندیده نیست که غالبا این هدف هانه تنها مـورد انتقاد ونارضایتی خودما قرار میگیرد بلکـه ازهرحیث مخالف بامیل وهدف جامعه اسـت وبه همین جهت معمولا ازداشتن چنین هد فی احساس شرم وناراحتی می‌کنیم واین ناراحتی ازهمه اولتر ذهن مارارنج میدهد .

وسیله ایکه‌برای جلوگیری ازاین ناراحتی واعتراف‌هد فهای ناپسند شخصی خو یش‌به کار می بریم طریق عقلانی کردن یا عقلانی جلوه دادن است . عقلانی کردن را میتوان (استتارذهنی) نا م نهاد بدین معنی که مـا هدفهای نامطـلوب ر ا طو ر ی و ا نمود می‌کنیم که به نظر خودما وسایرین ازهرحیث رضایت بخش می آید مثلا شخصی مارا به انجام کاری دعوت کند مابرای رد کردن این کار کسالت ویایك مصروفیت یا بهانه‌دیگری می آوریم واگر علت حقیقی آنرا جستجوکنیم فهمیده میتوانیم که یاخودش رادوست نداریم ویا انجام کارکه به‌ماسپرده شده ازاجرای‌آن لذت نمی بریم وغیره وغیره .

خوب هرروز همواره وبی شمار خودرا گول میزنیم امامحرکهای اساسی رادرین مـور د افشا نمی کنیم زیرا این هدفهاچندان مطلوب نیست جامعه ومردم هم به نظرخوبی آنهارا تلقی‌نمیکند وبه‌همین‌علت عقب عللی می‌گردیم که به‌نظر اجتماع مطلوب تر باشد. ماپیوسته درصدد آنیم خودرا بهتر ازآنچه هستیم جلوه دهیم وهـرگز حاضر نیستیم خود پرستـی‌و سایر نواقص خودرا اعتراف نمائیم بدیـن طریق ماهمیشه سعی می‌کنیم برحسب ظاهر خودرا بااصل جامعه تطابق دهیم واز زشتی هااحتراز جوئیم درین طریق اجتما عی‌کردن وخوب جلوه دادن افکار خود روزی درمقابل محکمه افکار عمومی غالبا بصورت خودراگول زدن یافریب دادن درآئیم اماباید بدانیـم هنگامیکه اشخاص طوری عادت حینکه توجه‌به افکار وکردار خود میکند ونمی تواند محرك های حقیقی واساسی خودرا تشخیص دهـد باید بـداند که درین راه افـراط کرده‌انـدو تعادل ذهنی آنهابرمبنای‌متزلزلی استواراست مثلاشخصی‌که حادثه جالب توجه را بـرای اشخاص بیشمار نقل میکند متدرجا به مرحله میرسد که خودش مطمئین نیست آیا جزئیات حادثه اصلی راگفته یاخیر؟ که درین جاهدف های‌اصلی رافراموش می‌کند وچنین می‌پندارد که‌خیلی بیش از آنچه تصورمیکند فرد خوب اجتماع است وبدین طریق بیشـس از پیش نواقص روحی خودرا نادیده میگیرد . خودرا گول زدن یاخودرا فریفتن در جات مختلـف دارد .مردی رابیاد می آوریم که‌هرروزسوگند یادمیکند که دیگرلب به سگرت نخواهد زد اماهنوزهم به کشیدن سگرت ادامه می دهد وهنگامی ازاو پرسیده میشود که چراسوگند راشکسته است چنین استدلال میکند کـه دوست بسیار صمیمی اوسگرت باٌاو تعارف کرد وردکردن آن دوراز آداب اجتماعی است البته ممکن است همه این دلایل بار کردنی یاقانع کننده بنظر رسد ولی هیچیك از آن محرك اصلی اوراکه همان میل به سگر ت است ابراز نمیکند هنگامی که محرکـها ی اصلی شناخته نشود بهانه که خودمیتراشد مورد قبول واقع شود و بدین طریق‌بسیاری از اشخاص اشکالات را بی اساس وبی‌ارزش تلقی نموده وخودرا راضی می سازد وگـاه اوقات ممکن است منبع چنین اقدامی‌نو میدی شدیدی باشد.

اما باید بدانیم هرگاه خود فریفتن یـا فریب دادن به‌درجه‌شدید برسد گریز از آن آسان نبوده واین را یقین داشته باشیم‌کـه خودرا فریب دادن یاگول زدن وسیله‌رضائیت بخش ویاراه رسیدن به‌هدف ویارهایـی ا ز کشمکش های ذهنی نیست وبهتر آنست که اشکالات را اعتراف کنیم وبرای اقدامـات خود نقشه روشن و موثر طرح‌نمایيم.



ملکه‌های زیبائی جهان

امسال برای مسابقات زیبایی و انتخـاب دوشیزگان وجیه یك تعداد زیادی اززیبارویان‌دول مختلف گیتی موضوع کاندیدای خویش‌را به هیئت های حکم اعلام داشته بودند که درنتیجه بعداز غور وبررسی بتعداد ده دوشیزه‌ازده کشور ذیل بترتیب برگزیده شدند .

ازچپ براست نشسته دوشیزگان زیبای‌کشور های افریقای جنوبی، هالند، بلژیك،آیالات متحده امریکا .

ایستاده: دوشیز گان زیبای کشور های‌فرانسه، زیلاند جد ید، آسترالیا، انگلستان‌وهند .



تمرینات ادامه دارد



یکی از اعضای خورد سالان سکی باز

تمرینات تیم سکی بازان درچوکی ارغندی دوام دارد. این تیم که مشتمل بر یکعده از سکی بازان معارف ویکعده خوردسالان میباشد به روزهای معینه به تمرین می پردازند .

اعضای تیم سکی بروز های شنبه، سه‌شنبه وجمعه به چوکی ارغندی تحت رهنمایی مربیان سکی معارف تمرین میکنند .

یك منبع ریاست بدنی وزارت معارف گفت: بعداز انجام یك سلسله تمرینات ، مسابقات هم صورت میگیرد که بعدا بهترین سکی بازان انتخاب ولقب قهرمانی به آنها داده مشود . برای سکی بازان یك سلسله تسهیلات هم آماده شده ویك لفت یاآسانشور هم برای سکی بازان بالای بلندی های کوه آماده شده است .

یکی ازسکی بازان دربحیره سیاه

ترجمهٔ : ع (غیور)

تورنمنت زمستانی سکی بازان در ساحل بحیره

همه ساله باورود موسم سرما وشروع برف باری های متواتر درسواحل بحیره سیاه واقع درحصص شمالی شهر وارنا مسابقات بزرگ وجالب سکی به اشتراك سکی بازان کشورهای حوزه بالقان دایر میگردد که اینك امسال‌نیز ازتاریخ اول‌برج جنوری الی بیستم برج مذکور تورنمنت زمستانی سکی بازان بین تیم های ورزشی بلغاریا، چکوسلواکیا، شوروی، آلمان شرقی وپولند صورت گرفت که درآن تیم های سکی بازان اتحاد شوروی، بلغاریا وچکوسلواکیا بدرجه های اول ،دوم وسوم‌قرار گرفتند .

مسابقات زمستانی سکی بازان ونتایج آن درطول تورنمنت ذریعه فرستنده های‌تلویزیون ورادیویی به سایر حصص حوزه بالقان ریلی است .

ونیم راهی گردیده است بطوریکه زیر نظر هیات های حکم بیك تن ازسکی بازان شهر وارناکه‌سال گذشته نیز درمسابقات سکی‌حایز جایزه گردیده بود یك مدال ورزشی داده‌شده

طوریکه درتازه ترین راپور ورزشی فدراسیون سکی بازان تذکار رفته قرار است دوره دوم تورنمنت مسابقات سکی در اواسط برج فبروری دریکی ازسواحل بوهیما واقع درحصص شما لی چکوسوا کیا به اشتراك ورزشکاران بیش ازدوازده کشور حوزه بالقان انجام گردد، یکی ازشرکت های تلویزیونی فرانسه حاضر گردیده تاکلیه جریان مسابقات تورنمنت زمستانی سکی بازان را بصورت مستقیم به سایر دول اروپای غربی ریلی و برودکاست نماید .

درمسابقات سکی بازان کشور های حوزه بالقان چندتن از نمایند گان ورزشی دول اروپای غربی نیز اشتراك ورزیده بودند .



دوشیزهٔ درحال سکی زدن درچوکی‌ارغندی

ورزش

تیم باسکتبال لیسهٔ غازی قهرمان شد



رئیس تربیه بدنی حینیکه یکی ازقهرمانان را کپ قهرمانی میدهد.

درتورنمنت آزاد کلپ اباسین، که سلسله مسابقات یازده تیم رادربرداشت، تیم باسکتبال لیسه غازی قهرمان شناخته شد وتیم کلوپ عسکری مقام دوم وتیم الف کلپ اباسین مقام سوم راحایز گردیدند .

سلسله‌این مسابقات در تالار ورزشی پولی تخنیک آغاز یافته بود وبه سیستم سه باخت ناك اوت دریکدوره اخیرا خاتمه پذیرفت .

برای تماشای این مسابقه قوماندان حربی پوهنتون وروسای پولی تخنیك والمپیك وعده زیادی ازورزش دوستان اشتراك ورزیده بودند.

درختم مسابقات ، سه کپ‌بزرگ برای‌سه تیم‌که مقامات اول، دوم وسوم راحایز شدند وبیست وشش کپ برای بهترین بازیکن ها که توسط یك هیات درجریان بازی انتخاب گردیده اند تقدیرنامه، سمبول های المپیك ویك سلسله مدالها وتحایفی به ورزشکاران منسوبین پولی تخنیك وریاست المپیك واشخاصی‌که در ساختمان اسکور بورد سهم داشتند توزیع گردید .

همچنین دوبیرق سپورتی به عنوان خاطره به روسای پولی تخنیك والمپیك که ازطرف کلپ اباسین تهیه شده بود توسط رئیس آن کلپ به آنها توزیع گردید .

همچنین تقدیر نامه وسمبول المپیك ازطرف ریاست المپیك به رئیس ومنشی کلپ اباسین توزیع شد .

دنباله شماره گذشته

سیر تدریجی تینس

وبه همین ترتیب تینس روزبروز انکشاف می‌کند اصلاحات زادی دربازی تینس‌بمیان آمده وهواداران زیادی کسب می کند .

اولین تورنمنت تینس بطور رسمی وبه منظور انتخاب قهرمان در سال ۱۸۷۷ در انگلستان بر گزار شد که بنا م تورنمنت (ویمبلدون) معروف است که تقریبا به شکل امروزی تینس‌بود، درین مسابقه(اسپنسرکور) امریکایی قهرمان شناخته شد، درین تورنمنت صرف (۲۰) نفر اشتراك کرده بود .

تینس درسال ۱۸۸۱ به‌طور رسمی به‌امریکا سرایت کرده وبه اساس قانون انگلیسی آن رواج یافته ودرسال (۱۹۱٤) تورنمنت بزرگ تینس به امریکا بوجود آمدکه هفت کشوردرآن سهم داشتند .

یکی ازسال های دیگری که در انکشا ف تینس بسیار مهم است ومیتوان ازآن نام برد سال (۱۹۲٦) است که تینس به شکل حرفه‌ی درآمد ومردمان زیادی بطرف این بازی رو ی آورد واهمیت آن درجهان ورزش بیش ازپیش زیاد گردید .

واز تورنمنت دیگر مشهور تینس میتوان از تورنمنت (داویس کپ) که درسال (۱۹۰۰)در امریکا برگذار شد وتورنمنت های (وسپمن کپ) و (درایزکپ) نیز از تور نمنت هـای ارزشمند تینس بشمار میرود و از تورنمنت های جد ید تینس میتوان از تور نمنـت (آریاناکپ) درسال (۱۳۵۰» درتهران برگذار وتورنمنت که درسال ۱۹۷۳ درفرانسه برگذار نام برد ودرالمپیك آسیایی تهران نیزمسابقات تینس صورت گرفت .

وامروز نظر اهمیت که تینس درجهان کسب نموده انجمن جهانی تینس وجود دارد که در برگذار ساختن مسابقات وبهتر شدن آن بذل مساعی می‌کند وکشور هاییکه درتینس معروف اینها فرانسه رامیتوان کشور بی رقیب تینس گفت اگر چه قهرمان فعلی تینس جهانی اهل فرانسه نیست امابازهم رواج وتکتیك تینس درفرانسه بیش ازکشوری علاقمندان وپلیرانی زیادی دارد .

بقدم دوم میتوان آسترالیا را بحساب آورد زیرادرکشور آسترالیا نیزتینس حتی به‌اکادمی های ورزشی آنکشور تدریس میگردد ودربهبود آن مساعی زیادی رابخرچ میدهد .

ممالك انگلستان‌وامریکارانظر به فوق‌العادگی که درین رشته دارند همیشه درجهان ورزش استثنایی دانسته اند اینها ممالکی اند کـه سالانه درآوردی بالغ برصد ملیون دالر تنهااز راه فروش وسایل تینس داشته وخود مصارف هنگفتی را درراه ترویج آن قبولدار شـده و نظارت فدراسیون بین المللی تینس راهم‌اینها بعهده دارند .

ازهمان آوان پیدایش تینس به این بـازی که توسط انگلیسها به آنجا آورده شد آشناهی پیدا کردند وامروز هندیکی از ممالکی اسـت که تینس درآن تقریبا عمومیت تام دارد و در تورنمنت های تینس همیشه قهرمانان هندی موفق بود .

درسال های اخیر روسیه نیز بی توجه به تینس نبوده وخصوصا درطول پنجسال اخیر ورزشکاران زیادی روسی بطرف تینس رو ی آورده اند .

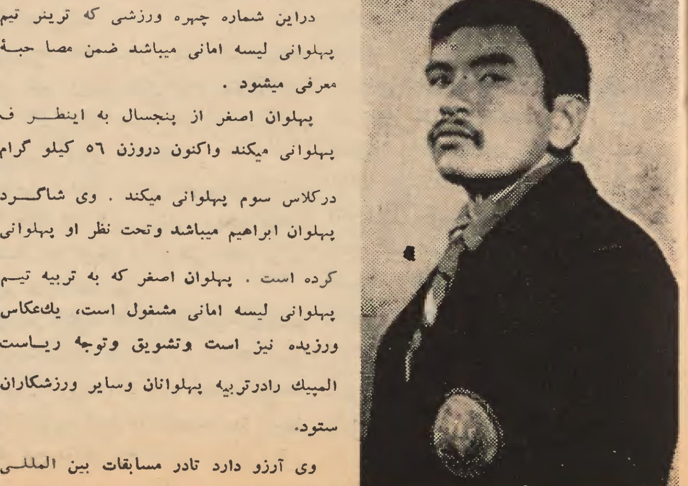
ناتمام

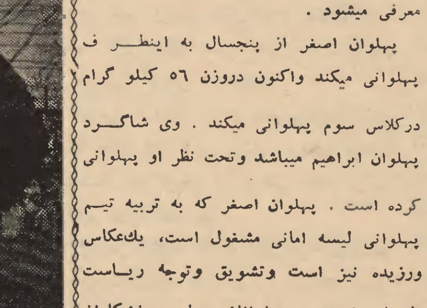
عکس جالب سپورتی

این عکس جالب رایکی ازعکاسان ورزشی‌فرانسه درا‌ثنای مسابقه فوتبال برداشته است وزخمی شدن گل کیپر رادر حالت نشان‌میدهدکه اعضای تیمش وی راکمك مینمایند .



مصاحبه با پهلوان محمد اصغر- جعفری ترینر تیم پهلوانی لیسه امانی





دراین شماره چهره ورزشی که ترینر تیم پهلوانی لیسه امانی میباشد ضمن مصا حبهٔ معرفی میشود .

پهلوان اصغر از پنجسال به اینطـر ف پهلوانی میکند واکنون دروزن ٥٦ کیلو گرام درکلاس سوم پهلوانی میکند . وی شاگـرد پهلوان ابراهیم میباشد وتحت نظر او پهلوانی کرده است . پهلوان اصغر که به تربیه تیم پهلوانی لیسه امانی مشغول است، یك‌عکاس ورزیده نیز است وتشویق وتوجه ریـاست المپیك رادرتربیه پهلوانان وسایر ورزشکاران ستود.

وی آرزو دارد تادر مسابقات بین المللی اشتراك نماید .

پهلوان اصغر

بقیه صفحه ۱۳

من ترجیح میدهم...؟

وحدت ، پیالهٔ چایش را برمیدارد ، کمی از آنرامی نوشد، بعد میگوید :

– من نخست فلم رابعه بلخی را دیدم، این فلم باوجود کمبود وسایل تکنیك، بازهم فلم **خوبی ساخته شده وحتی من تصو ر نمیکردم** که درشرایط موجود، چنین فلمی در افغانستان ساخته شود. اماوقتی فلم «روزهای دشوار راه» درافغان فلم دیدم، **متوجه شدم که این** فلم قابل تقدیر بوده و«روز های دشوار» را میتوان همپایهٔ فلم‌های خوب وباارزش جهان بشمار آورد .

من، لطیفی رادر دایرکت این فلم موفق میدانم وازهمینروامیدوارم درآینده فلم‌مشترکی بااو تهیه شود .

وحدت دربرابر پرسش دیگرم ، میگوید :

– بازاریابی فلم‌های افغانی درایران، شامل پروگرام مااست وبا ساختن فلم های مشترك ایرانی وافغانی که سرازسال آینده آغازخواهد شد، خودبخود، فلم ها ی افغانستان در بازار های سینمای ایران راه می یابد .

وحدت، درفلم هایش، همیشه نقش های کمیك رابازی میکند، ازاو علت اینکارش را می پرسم، میگوید :

– من روحیهٔ چنین کرکتر هایی را خوب می شناسم، ازطرف‌دیگر، ترجیح میدهم تامردم راخوب بخندانم تابگریانم ومتأثر بسازم، امروز مردم بازندگی ماشینی که دارند، فلم ها ی کمدی رابیشتر وراحت تر قبول میکنند ...

اوسکوت میکند ومن سوال دیگری رامطرح می سازم :

خودت درپهلوی هنر پیشگی ، تهیه کننده ودایرکتر هم هستی ، علت موفقیت فلم هایت چیست ؟

میگوید :

– من مجموعا در۳۱ فلم اشتراك کردم که ازآن جمله «۲٦» فلم آنرا خودم تهیه کرد وکارگردان آن بوده ام، همچنان درین ۲٦ فلم نیزحصه داشته ام، علت اینکه بیشتر فلم هایم مورد توجه قرار میگیرد ، این است که من داستان فلمم راازبین مردم وازبین خانواده هاانتخاب می‌کنم وازهمین لحاظ است که مردم وخانواده ها، آنرامی پسندند ...

وحدت درباره راه یافتنش دردنیای هنر ، میگوید :

– من ازکودکی به هنر علاقه داشتم، هنوز پسرکوچکی بودم که به سینما میرفتم ووقتی فلم تمام میشد، باعجله به پشت پردهٔ سینما می دویدم، تاببینم هنرپیشگان به‌کجامیروند...

درشانزده سالگی‌وارد تیاتر شدم ودرحالیکه دروقفه های نمایش تیاتر، کتابم رامی گرفتم ودرس می خواندم، به‌کارم ادامه میدادم، بعدها وقتی سینمای ایران جان گرفت به سینما راه یافتم، ولی کماکان به تیاتر همچنان علاقه دارم وسال یکبار درنمایشات تیاتر، حصه میگیرم.

اومی گوید :

– تحصیلات هنری ندارم،کدام فاکولتهٔهنری رانخوانده ام، فقط پشتکار وتجربه‌ام، باعث موفقیت های من شده است .

پرسش دیگرم ازوحدت این است :

به نظرت فلم خوب ، چگونه فلمی باید باشد ؟

میگوید :

– فلم خوب وبدرا مردم باید تشخیص بدهند، به عقیده من هرفلمی که با استقبال مردم روبرو شود فلم خوب است .

اومیگوید :

من درافغانستان جوانان بااستعدادی را در رشته سینما شناختم، عبدالله شادان و سیما شادان نیزدرین رشته استعداد خوبی دارند ، وازهمین سبب ازآنها دعوت کردم‌تابه ایران بیایندودرفلمهای مشترك حصه‌بگیرندونتیجه‌اش برای سینمای ایران و هم برای سینمای افغانستان بسیار خوب خواهد بود .

وحدت، هنرمند خوب را، اینطور تعریف میکند :

– من آن هنرمند راخوب میدانم وموفق که غیراز شعور سینمایی ، ازنظراخلاقی هم برای جامعه سرمشق باشد .

به اومیگویم :

درهرفلمت زن‌تازه‌یی میگیری، آیا ازدواج کرده یی ؟اینبار به‌شدت‌می‌خندد، بعد میگوید:

– بلی، غیرازازدواج درهرفلم، یکبار هم بایك دختر ازدواج کرده ام، یکبار در خارج فلم وبطور واقعی وبرای همیشه ازدواج‌کرده‌ام ودیگر هم ازدواج نخواهم کرد .

به شوخی می افزاید :

– البته تعدادزن های من درفلم ها، به‌پنجاه تامیرسد .

میگویم :

– سکس درسینمای ایران رونق بیشتری یافته وحتی درهمین فلم خودت نیز، ازسکس به عنوان یك وسیلهٔ جلب توجه تماشاچی استفاده شده است، نظرت درین مورد چیست؟

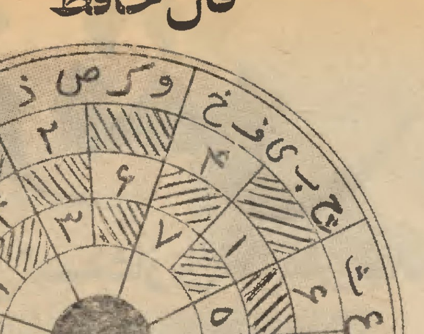
میگوید :

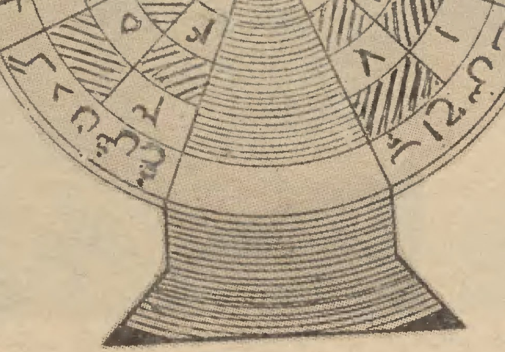
– سکس امروز دردنیا مطرح شده است ، چنانچه فلم های سکسی باهنرمندان گمنامی چنان استقبال میشوند، که فلم های هنرمندان معروف جهان چنین استقبال نمی کردند .

ازوحدت بخاطر این‌گفت وشنود تشکرمیکنم ودستش رامی فشارم ، لبخندی برلبانش نقش می بندد ومیگوید :

– من باخاطرات خوشی از هنر دوستی مردم شمابه کشورم برمیگردم .

فال حافظ





ترتیب از:ص ،بهنام

خوانند گان گرامی !

درهر روزاز هفته که میخواهید فال بگیرید به‌تصویر بالا توجه نموده یك‌حرف از حروف نام خودرا انتخاب کنید وآنرا از دایرهٔبزرگ‌پیدا نمایید .(فرق نمی کند که حرف اول باشدیادوم باشدیامثلاپنجم) درزیر اهمان‌حرف مثلثی قرار دارد که دارای خانه های سفیدو سیاه میباشد ودر داخل‌خانه‌های سفید آن‌سه‌عدد ثبت شده است ازآن سه عدد هر کدام راکه دلخواه شماست انتخاب کنید وآنگاه‌به‌همان شماره در زیر نام همان روزاز هفته مراجعه کنید وجواب خودرا اززبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید.

مثلا روز یکشنبه حرف چهارم سه عددی‌که‌مهم استانتخ‌ب واز جمله سه عددی‌که‌در زیرقوس دیده می شود عدد (۷)را اختیارنموده اید .

بقیه صفحه ۱۵

قصه‌ای از غصه‌ها

بودم که حیات جدیدم حتماً شکل دیگری خواهد گرفت وتحول در زندگی تیره وتارم مرا از سایهٔ کرخت وافسردهٔ غمها که‌از یك نواختی آن خسته وبمرگ راضی شده بودم نجات خواهد داد .

وقتی به خانهٔ شوهر رفتم نه‌تنها زندگیم خوبتر نشد وتغییر شکل نداد بلکه‌گنگ‌ترو خشك تراز سابق مسیربدبختی هارا دربرابرم عریض ترو طولانی تر ساخت .

شوهرم مرد تند مزاج وعصبی ،بهانه‌گیرو بهانه طلب بود بدون موضوع وعلتی بهانه تراشیدن وبه کوچکترین حرکتی انتقاد کردن، برایش عادت شده بود .

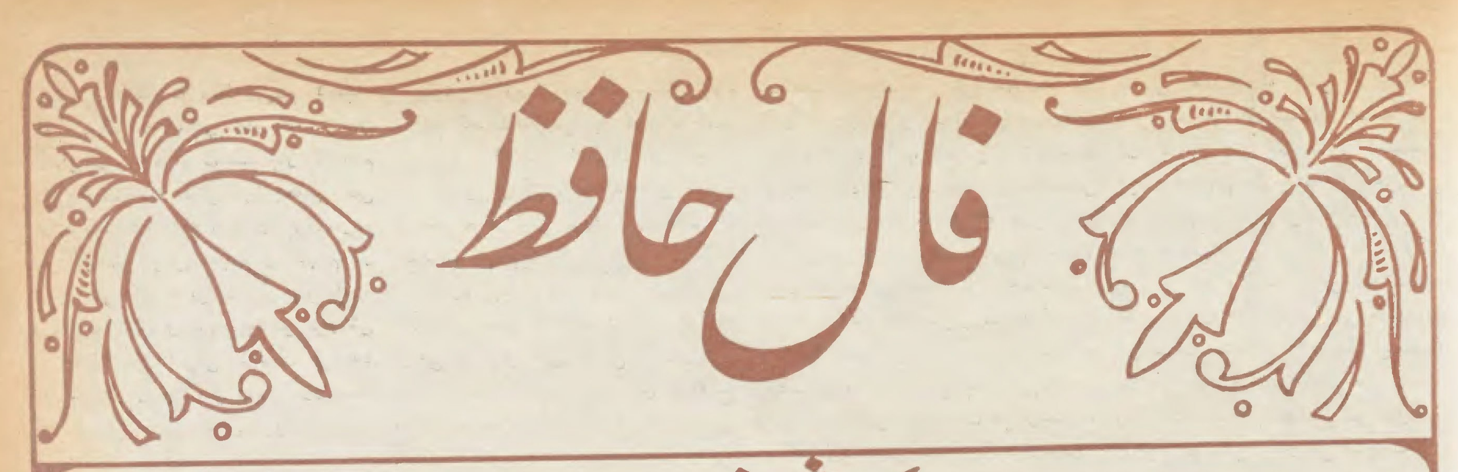
احساس میکردم که دیواری بین من‌واوست که بابهانه گیری های شوهرم هرلحظه بر ضخامت آن افزوده می شود وبلندی آن‌لحظه به‌لحظ بیشتر میگردد ودر نتیجه روز بروز فاصله بین من‌واو زیاد میشود. به‌سر سختی میخواستم که این فاصله از بین برود. تااین که زمانی چشم باز کردم دیدم چند تاخورد وکو چك اطرافم راپرکرده وشوهرم باهمان شیوه باهمان گنگ‌ورفتار مبهمش‌این خورد وکوچك‌را میدید ومن‌باآن‌همه تلاشی‌که برای ازبین بردن این دیوار، میکردم به‌فکر آینده‌ای آن‌ها بودم ...

خواهر عزیز !

نامه‌ای تانرا گرفتم وخواندم بهتر است که‌گذشته هارا فراموش کنید ودیگر بفکرآن نباشید .

شما هم میتوانید حیات جاویدانی برای تان مهیا سازید از اطفالیکه ذکر کردید صادقانه پرستاری کنید وآنطوریکه جامعه به‌آنان نیاز دارد ایشان را پرورش دهیداگر اینان‌درراه سلیم ونیکوپرورش داده وموافق شرایط عصر وزمان تربیتشان کردید آنوقت ملتفت می شوید که انتقام راازگذشته ونا ملایمات آن‌گرفته ایدامامادر مورد رفتارشوهر تان باید بگویم که‌هیچ علت بدون معلولو هیچ معلول بدون علت‌نیست وشما اگردقیقانه اطراف تانرا نظر اندازی کنید بدون شك‌به (چرا؟) هائیکه شما را احاطه کرده است پاسخ خواهید یافت . باامید موفقیت

ژوندون



شنبه

۱ـ حافظا گرمدد از بخت بلندت‌باشد
صید آ ن شاهد مطبوع شمایل باشی
۲ـ من‌که از یاقوت ولعل اشك دارم‌گنجها
کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
۳ـ صلاح ماهمه‌دام ره است ومن‌زین بحث
نیم ز شاهد وساقی به هیچ باب خجل
۴ـ ازجان طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
۵ـ نامم ز کار خانه عشاق محو باد
گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
۶ـ دلا دلالت خیرت کنم به راه نجات
مکن به فسق مباهات و زهد هم مفروش
۷ـ حکم‌مستوری‌ومستی همه برخاتمت‌است
کس ندانست که آخر به چه حالت برود

یکشنبه

۱ـ بگیرطره مه طلعتی وقصه مخوان :
که سعد ونحس زتاثیر زهره وزحل است
۲ـ عنقا شکار کس نشود دام باز چین
کانجا همیشه باد بدست است دام را
۳ـ گناه اگر چه نبود اختیارما حافظ
تودر طریق ادب کوش وگو گناه من است
۴ـ ساقیامی بده وغم‌مخورازدشمن‌ودوست
که به‌کام دل ماآن بشد و این آمد
۵ـ سعی نا کرده درین راه بجایی نرسی
مزد اگر میطلبی طاعت استاد ببر
۶ـ یاربامااست چه حاجت‌که زیادت طلبم
دولت صحبت آن مونس جان ما را بس
۷ـتوشمع انجمنی یکزبان ویکدل‌شو
خیال‌وکوشش پروانه بین وخندان باش

دوشنبه

۱ـ فرداکه پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
۲ـ حافظ چوآب لطف ز نظم تو می چکد
حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت
۳ـ بدم گفتی وخرسندم عفاك الله نگوگفتی
جواب تلخ میزیبدلب لعل شکر خارا
۴ـ غرض‌زمسجدومیخانه‌ام وصال شماست
جزاین خیال ندادم خداگواه من است
۵ـ اگرچه حسن فروشان به‌جلوه آمده اند
کسی به‌حسن‌وملاحت به یار ماترسد
۶ـ چگونه سر زخجالت بر آورم بردوست
که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم
۷ـ تاابدمعمور یادااین خانه کزخاك درش
هرنفس با بوی رحمت میوزد بادیمن

سه شنبه

۱ـ ای‌دل‌به‌هرزه دانش وعمرت بباد رفت
صد مایه داشتی و نکردی کفا یتی
۲ـناصحم گفت‌که‌جزغم چه‌هنردارعشق
برو، ای‌خواجه عاقل، هنری بهترازین ؟
۳ـ در گوشهٔ امید چو نظارگان ماه
چشم طلب بر آن خم ابرو نهاده ایم
۴ـ گوش‌کن پندای پسروزبهردنیاغم مخور
گفتمت‌چون درحدیثی‌گرتوانی داشت‌هوش
۵ـ درخرقه چوآتش زدی ای عارف سالك
جهدی کن وسر حلقهٔ رندان جهان باش
۶ـ زکوی میکده برگشته ام ز راه خطا
مراد گر زکرم باره صواب انداز
۷ـ زلف‌چون عنبرخامش‌که ببوید، هیهات
ای دل خام طمع این سخن ازیاد ببر

چهارشنبه

۱ـ تراکه حسن خدا داده است وحجله‌بخت
چه حاجت است‌که مشاطه ات بیاراید
۲ـ سیر سپهر ودورقمر راچه اختیار
در گرد شند بر حسب اختیار دوست
۳ـ به حسن خلق توان‌کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرند مرغ دانا را
۴ـ من‌همان‌دم‌که وضوساختم ازچشمهٔ‌عشق
چار تکبیر زدم یکسره برهرچه‌که هست
۵ـ ظل ممدود خم زلف‌توام بر سرباد
کاندرین سایه قرار د ل شیدا باشد
۶ـازهر گرانه تیردعا گرده ام روان
باشد کز آن میانه یکی کار گر شود
۷ـ مبوس جزلب ساقی وجام می حافظ
که‌دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

پنجشنبه

۱ـ امروزکه بازارت پرجوش خریداراست
دریاب وبنه گنجی از مایه نیکو یی
۲ـ شیطان غم هر آنچه تواند بگو بکن
من برده‌ام به‌باده فروشان پناه ازاو
۳ـ بهای نیم کرشمه هزار جا ن طلبند
نیاز اهل دل وناز نازنینان بین
۴ـ غنچه گو تنگدل ازکار فروبسته مباش
کزدم صبح مدد یابی و انفاس نسیم
۵ـ شب‌صحبت‌غنیمت دان‌وداد‌خوشدلی‌بستان
گه‌مهتابی‌دلفروزاست وطرف‌لاله‌زاری‌خوش
۶ـغم‌حبیب نهان به زگفتگوی رقیب
که نیست سینه ارباب کینه محرم راز
۷ـ گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود
هم بدست آورمش باز به پرگاردگر

جمعه

۱ـ پندحکیم محض صواب است وعین‌خیر
فرخنده آن کسی که به سمع رضا شنید
۲ـ دعای جان تو ورد زبان مشتاقان
همیشه تاکه بود متصل مساو صباح
۳ـ تیمار غریبان سبب ذکر جمیل است
جانا مگر این قاعده درشهرشما نیست ؟
۴ـ هرگز نمیرد آنکه دلش‌زنده شدبه‌عشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما
۵ـ هرچه هست ازقامت ناسازبی اندام ما
ورنه تشریف تو بربالای‌کس‌کوتاه نیست
۶ـ گره بباده‌مزن گرچه بر مراد وزد
که این سخن به مثل باد باسلیمان گفت
۷ـ عیب می جمله بگفتی هنرش نیزبگوی
نفی حکمت مکن ازبهردل عامی چند

ترجمه : کاوشگر

نوشته : الکساندرمتراس

شمع‌هاییکه درقلبم می‌سوزد

تقریبا بیست ساله بودم که دوباره بخانه قدیمی مان که نزدیك گاللو مری قرار داشت باز گشتم می دانستم که کسی مرا بخاطر نمی آورد زیرا زمانیکه آنجا را ترك نمودم جز کودکی بیش نبودم و آنهم در همسایگی آن خانواده بزرگ . مادرم مرا ترك نمود و پدرم بخاطر فروش ویسکی غیر قانونی گرفتار گردیده وسپس او را بر سر زمین دوردست که مستعمره یی بیش نبود تبعید کردند .

پس چرا بااین همه خاطرا ت تلخی که داشتم به آنسو باز گشتم ؟ تا اندازه یی بخاطر دیدن آن زن بزرگ ممکن این یك علت خوب نبا شد ولی انسانیست .

گاللو مری قلعه بزرگ و زمین خانواده گرانت بود . پدرم میر شکار سر جورج گرانت بود و مادرم در بعضی او قات در قلعه آنها کار میکرد .

بعد از آنکه معنی کلمه «گاللو» یعنی چوبه دار را فهمیدم، فکر کردم که این یك نام کابوسی و وحشتناك برای قلعه است . واین دهشت‌زمانی به او جش رسید که پس از بازگشتم به راز های پنهان خانواده گرانت آگاهی یافتم .

رمانیکه کودك بودم آنها به نظرم بزرگترین مردم جهان‌می آمدند . این یك حقیقت بود که سرگریك ، پدر خانواده، شهرت بدی در مورد‌داشتن روابط با زنان داشت و به همین سبب مردان محل از اینکه زنان شان درگاللو مری کار نمایند حسادت می کردند و حتی دوست نداشتند و پدرم از جمله همین مردان بود. تنها پولی که مادرم در عوض کار از آنجا بدست می آورد ، ودر نتیجه آن‌رنگ ورونقی بزندگی ما می بخشید ومن می توانستم به‌مکتب بروم، پدرم را راضی می ساخت .

پیش از اینکه بمکتب شامل شوم مادرم گاه گاهی مرا با خود به قلعه می برد . او لین خاطرات از آنجا ، یاد آوری از آشپز خانه های متعدد است که در بین آنها کلبه محقر ما خود را گم می کرد .

مادرم زیبا بود ، چهره اش‌سرخی گلاب و حشی را داشت که بر آن موجی از موی های طلایی رنگ‌ریخته شده بوده باشد . بسیاری مواقع مادرم با پدرم از اینکه اویك میر شکار عادی بود ، نزاع داشت و می گفت که اگر کمی صبر می کردم می توانستم شوهر بهتری از توبگیرم.

پدرم را به شدت دوست داشتم. او هیچو قت ا زاینکه من کوچك ، لاغر و مردنی بودم و رنگ چشمانم‌به شدت سبز بود ، شکایت نمی کرد. او از اینکه نا مم هلن بود خیلی بخود می با لید او همیشه بانگاه‌های مهربانانه اش نوازشم میکرد به آغو ششں می کشید و مرا هلن‌تروای خطاب میکرد .

زمانیکه مادرم مرا با خود به قلعه گاللو مری می برد سعی می کردم‌از نظرش دور باشم . بسیاری مواقع به چهره تیره و سر خرنگ‌سرگریك نگاه می کردم و میرمن گرانگ بلند بالا، کشیده و بسیاری مواقع به شبح می ماند و به خصوص‌مواقعیکه جین بلند و خاکستری رنگ می پوشید . هیچ وقت صدایش را نشنیده بودم تا آن شب وحشتناکی که جهان اطرافم بکلی از هم پاشیده شد . و لی بسیاری مواقع چیغ های سر گریك و خنده هایش رامی شنیدم و فکر می کردم که زندگی برایش بسیار خنده آور است .

لوسی، دختر شان، شبیه مادرش بود: دراز ، با مو های طلایی روشن، کشیده مانند نی و چشمان آبی و خمار آلود داشت . و لی بچه ها مانند ارباب‌النواع هیچکدام به‌دیگری شباهت نداشتند و لی همانند پدر شان سر زنده و خندان بودند .

بزرگترین آنها دنیس نام داشت که بلند بالا و تیره بود و برعکس چشمان آبی داشت که به چهره اش زندگی می بخشید . جاننی بلند بالا چهار شانه و چشمانش همانند مادرش رنگ خاکستری داشت .

وبعد لننوکس می آمد . و زمانیکه کودك بودم او را «یخ چشم»می‌نامیدم زیرا چشمانش به شدت می‌درخشید ورنگ غیر عادی سبز مانند داشت. وقتیکه بچه های گرانت روز تو لد شان را جشن می‌گرفتند مانند گذشتگان خویش لباس می‌پوشیدند. لباس های که‌تاریخ آن به تو دورهاو استوارت ها می رسید مهمانان‌که از جای های دور می آمدند ماسك های عجیب و غریب پو شیده و به خود مانند فر شتگان با ل می بستند ویا کلاه گیس های از رنگارنگ می پوشیدند خودرا درگوشه های پنهان میکردم وگاه گاهی نگاه پنهان به ایزابل فوربس می انداختم .موی‌های سرخش دراز بود و به شدت می‌درخشید . از چشمان سبزش‌همیشه نور شاد مانی‌بیرون می‌زد .وزمانیکه سر جورج داخل تفریح می شدچنان رفتار می نمود که مانند شاه هانری شش زنه بنظر می آمد .

در اینگونه حوادث، قلعه زندگی وجان می یافت وپر ازصدا ها وخنده هامی‌گردید بروی سنگفرش های آن پایکوبی صورت میگرفت و فر یا د هایی از ترس و شادی به هوا بلند می شد .

د رمورد گذشته گاللو مری افسانه ها وقصه های زیادی‌پرداخته شده بود . عده یی می گفتند که طفلی را زیر بنای قلعه دفن کرده‌اند تا جلو خشم مو جودات نا مرئی‌را بگیرند . هم چنان در مورد زیرزمینی ها افسانه های بهم یافته شده بود.

می گفتند که یکی از این سرداب ها اتاق شکنجه است که در آن انواع آلات تعذیب و شکنجه قرون و سطی از جمله‌آله ناخن‌کشی، انواع انبور ها، آمر شکنجه تیل داغ وغیره ودر بین آن یك آله بنام«قفل باکره» نام داشت . این آله شکنجه به صندوق های مومیایی مصری شباهت داشت و هنگا میسکه باز می بود بیخطر بنظر می آمد ، ولی هنگا میکه بسته می‌شود در‌دروز آن‌میکا نیسمی بکار می‌افتاد که به اثر آن یك سلسله میخ های دراز به داخل بدن محکوم میگردد . یکبار ، دزدی برای فرا رسیدن شب به یکی از سرداب ها داخل شده بود . او در حالیکه سعی می کرد چیزی بدزد صدای پایی را شنید . دزد بفکر اینکه خود را پنهان کند داخل صندوق «قفل باکره» شد واز اینکه توانسته بود خود را پنهان کند مسرور بود ، مگر لحظه یی بعد با بسته شدن درب صندوق،فغانش همراه با فریاد های ضجه آلودش فضای قلعه را پرنمود .

ما همه این داستان را می‌دانستیم ودر هر کلبهٔ کارگر ان این قصه زبان بزبان می شد .

در زندگی کودکانه ام . بجزجنگ ها و نزاع پدر و مادرم، دیگر نا آرامی یی راه نداشت .

دره کوچکی که در آن محل زندگی ما قرار داشت بسیار زیبا بود و آرامش آن فقط گاه گاهی توسط عساکر ی که بدنبال انبیق عرق‌کشی ویسکی ممنوع می گشتند ، بر هم می خورد و بس . وقتیکه دشمن از دور دیده می شد . تکه های سپید از هر کلکین آویزان می گردید و بسه این تر تیب اعلام خطر می شد تا هر نوع اثر دستگاه تقطیر را از بین ببرند . جنگل انبوهی با تپه های سر سبز در درون دره راه می یافت

وبه زیبایی آن می افزود .

سال ۱۸٤٥ بود که تولد شدم واین درست هشت سال پس از به قدرت رسیدن ملکه ویکتوریا بود و همان شب ها لووین (شب پا کان در دین مسیح که‌روز۳۱ اکتو برتصادف کرده و طی مراسم تفریحی‌وپوشیدن نقاب بر پا می شود . م) بود که سراسر زندگیم تغییر یافت . در آنوقت هفت ساله بودم . مادرم مثل معمول بایدبه گاللو مرری می‌رفت و پدرم تمام شب را مصروف توزیع غیر قانونی و پنهان ویسکی می بود .

وقتیکه پدرم خانه را ترك کرد خا موشانه به دلم برایش دعا کردم. می دانستم که تحمل گرفتاری اورا ندارم .

مادرم را در حالیکه خود را برای رفتن به قلعه آماده می کرد بدقت می نگریستم. اوسعی کرد بهترین لباس هایش را بپوشد تا زیبا معلوم شود ومن از این کار شگفت زده‌شده بودم . از اینکه لباس بسیار زیبایش را پوشیده و موی های طلایش را شانه زد نا آرام بودم .

بعد از اینکه آرا یشش را تمام کردبا نگاه تاسف آلود بسویم نگریست و پرسید :

ـ طفلم آماده هستی ؟

ـ بلی مادر .

بعد چین بر پیشانیش انداخت وغمش‌گسی پیریش را برخش‌بکشد. وبعد گفت :

ـ هلن بیاد داشته باش که امشب سرو صدایی براه نیندازی و به‌جای های که نباید دیده شوی مرو !

ـ بخاطر خواهم داشت .

این را برایش وعده دادم . وبا فکر رفتن شب به قلعه تمام وجود م می‌لرزید. از دور صدای نی زنی را می شنیدم که آهنگ غم آلود می نواخت واین بیشتر به تاثرم افزود: چنین احساس می کردم که حادثه‌یی اتفاق خواهد افتاد . این رامی‌دانستم استخوان های و جودم می لرزید می خواستم از احساسم به مادرم چیزی بگویم و لی و قتیکه بسویش دیدم به بالا نگاه میکرد ، تبسم عجیبی روی لبانش نقش یافته بود مثل‌اینکه راز سرور بخشی ذهنش را پرنموده بود و به این ترتیب نتوانستم حرفی بزنم .

میرمن مك فرسن مادرم را بابی صبری ملاقات کرد و برایش گفت:

ـ زود شو ، کار های زیادی‌است که باید انجام بدهیم .

بعد بسوی لباس مادرم دید و از تعجب چشمانش تنگ گردید .

ـاین لباست برای رفتن و کار کردن به آشپز خانه بسیار شیك است . چه شده ات ؟

ـ لباس دیگرم پاره شده وفرصت دوختن آن را هم نیافتم .

با تعجب بمادرم نگاه کردم ومی دانستم که او دروغ می گفت :

به قلعه رفتیم . مادرم در حالیکه مصروف تیار کردن پتنوسی بود از آشپز خانه بر آمدم ، از کنارالماری رو باز که بدیوار چسپیده بودوروی آن میوه های زیبا ، گوشت پخته وکیك های گلدار چیده بودند گذشتم .

دهلیز آرام وسردبود ،ازگوشه‌یی گذشتم‌به رو برو نگاه کردم، درآنجا کدوی خالی که بر آن چهره آدمك ساخته بودند آویزان بودودردرونش شمعی می سوخت. به جمجمه سر شباهت داشت . از برابر آن‌گذشتم وپای هایم از ترس لذت بخش می لرزید .

ازگردشی دیگر هم گذشتم ، بعد با ترس در فرو رفتگی دیوار توقف کردم. **دینس گرآنت در حا لیکه** شمعی را بالا در دستش نگه داشته بود بطرفم می آمد . چین راز راهبی پوشیده بود و ایز ابل فوربس با او بود. لباس‌سبز پوشیده‌بودوبدامنش پوست سیاه پشك دو خته بودند .

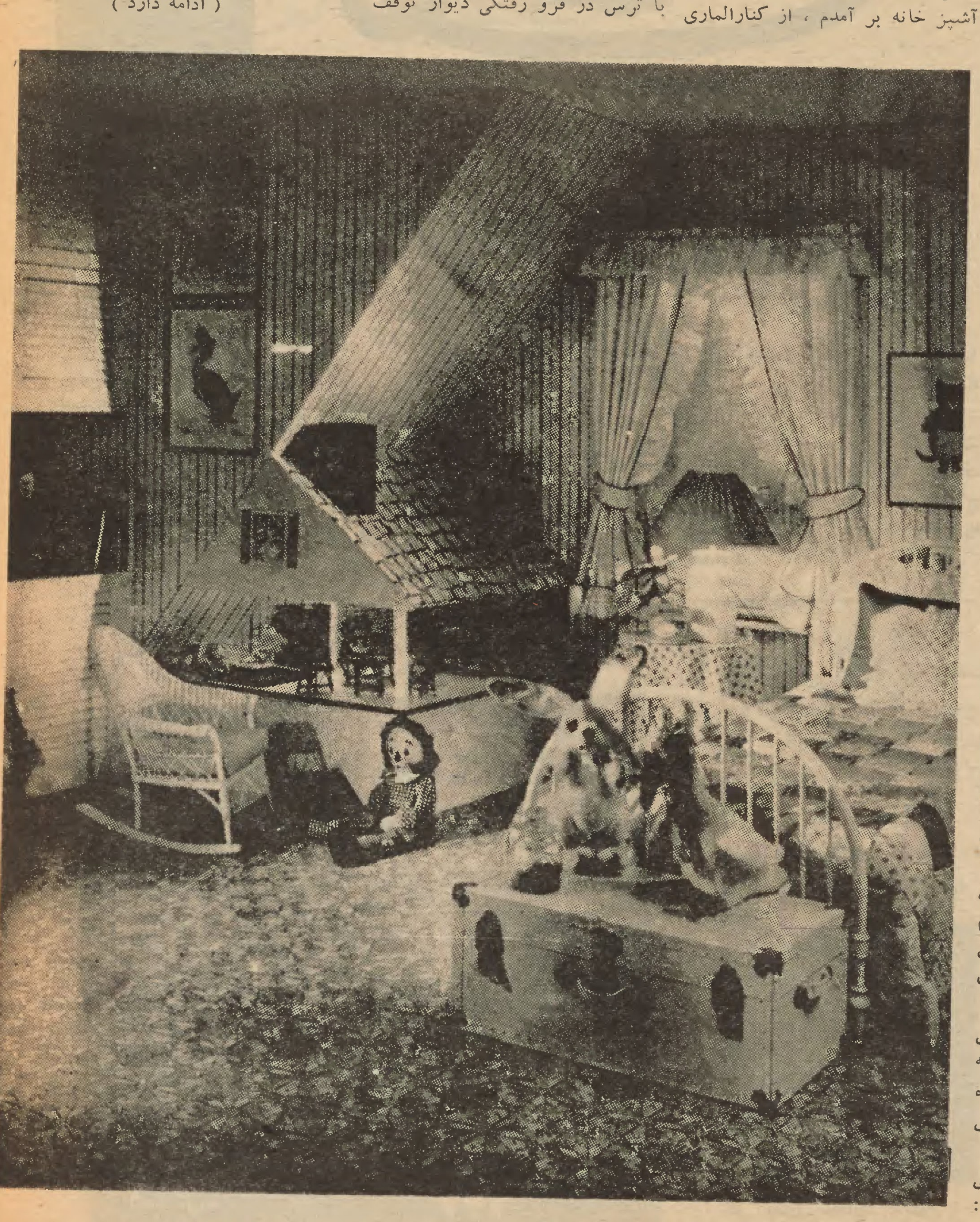
پیش از آنکه مرا ببینند به پناه دیوار خود را پنهان کردم .

ایزابل گفت :

ـ پس تو می خواهی عسکرشوی تو چطور این کار را دوست داری ؟

مدت طو لانی‌سکوت‌بر همه‌جابر قرار گردید .

(ادامه دارد)





پاسخ پرسشها

معمای منظوم :

دل ، در اصطلاح معما ، حرف وسط کلمه است و مقصود ا ز «سوختن» محو شدن و از بین رفتن است .

در مصراع «سوخت از غم دل مجروح من ومجنون شد» دل‌مجروح عبارتست از حرف (ر) که سو خته و از بین رفته است ، اگر از بقیه کلمه (مجوح) دو حرف میم و جیم مبدل به‌یك حرف نون شود (مجنون مج، نون) اسم نو ح بد ست مـی آید .

آیا میتوا نید ؟

به کلیشه ذیل که عدد ۱۰۰ رابه کمك اعداداز یك‌تا ۹ بصورتهای مختلف نشان میدهد توجه فرمایید:ضمناً با تأسف یاد آوری میشود که در شمارهٔ گذشته بجای کلمهٔ(صد)درزیر همین عنوان (چپه) آمده بو د که خوا نند گان محترم باید تصحیح‌بفر ما یند .

$$۱+۲+۳+۴+۵+۶+۷+(۸\times۹)$$

$$۷۵+۲۴+\frac{۳}{۶}+\frac{۹}{۱۸} \quad // \quad ۹۱+\frac{۷۵۲۴}{۸۳۶}$$

$$۹۱+\frac{۵۷۴۲}{۶۳۸}=۱۰۰=۹۴+\frac{۱۵۷۸}{۲۶۳}$$

$$۹۶+\frac{۲۱۴۸}{۵۳۷}=۱۰۰=۹۴+۵+\frac{۳۸}{۷۶}+\frac{۱}{۲}$$

$$۹۱+\frac{۵۸۲۳}{۶۴۷}=۱۰۰=۹۶+\frac{۱۷۵۲}{۴۳۸}$$

معمای منظوم

گوینده این معما نیز مو لانا عبدالر حمن جا می شاعر بـزر گ قرن نهم هجر یست .

جامی از محنت تو گفت دو حرف
اکثر عمر او درآن شد صرف
ازین معما اسم «نعمت» ا ستخرا ج میشود ، آیا طرز استخراج آن را میدانید ؟

اضداد :

تصویر شماره یك با شماره‌هفت بر تصویر شماره دو یا شماره پنج، تصویر شماره سه با شماره هشت و تصویر شماره چهار با شما ره شش اضداد یکدیگر ند .

جدول کلمات متقاطع

به کلیشه ذیل توجه فر مایید

حل جدول شماره گذشته .

یك سر گرمی تازه

برای ضرب اعداد از یك تا نه در نه

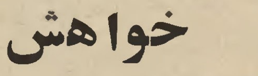
اگر اتفاقاً طفل شما فرا موش کرده باشد که حاصل ضرب یکی از اعداد یك تا نه در نه چند میشود و باصطلاح ضرب زبانی ۹ بیا دش نمانده باشد ، به کمك انگشتان هر دو دست می تواند آن عدد را در نه ضرب کند .

باو بگو یید پشت هر دو دست را بطر ف‌بالا بگیرد و برای هر انگشت از طرف چپ شماره یك تا ده قایل شود یعنی انگشت کو چك دست چپ که درین حالت انگشت اول از طرف چپ است یك وانگشت پهلوی آن، دو محسوب‌شود تابرسد به انگشت کو چك دست را ست که انگشت دهم پنداشته میشود ، سپس هریك از اعداد یك تا نه را که میخواهد در نه ضرب کند ، انگشتی را که دارای همان شما ر ه است بخوا باند ، آنگاه‌تعدادا نگشت هایی را که در سمت چپ انگشت خم شده قراردارد در مرتبه عشرات فرض کند وانگشتهایی را که در سمت راست آن‌واقع است درمرتبه آحاد قرار دهد باین عمل حا صل ضرب راپیدا خواهد کرد، مثلا برای ضرب ٦ در ۹ انگشت ششم را بخوا باند ،پنج انگشتی که درطرف چپ آن می‌باشد پنجاه است وچهار انگشتی که در طرف راست آنست چهار است که جمعاً پنجاه و چهار میشود .

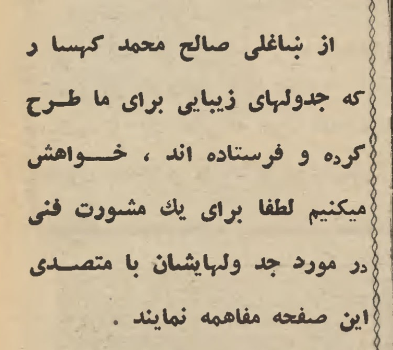
یا برای ضرب ۹در۹ ، باید ا نگشت نهم را بخوا باند هشت انگشت که در طرف چپ آنست هشتاد میشود ویك انگشت که در طرف راست‌آن می باشد یك محسوب میشود کـه جمله هشتاد و یك می باشد .

البته ، اگر کف دستهارا بطرف بالا می گیرد انگشت کلان دست





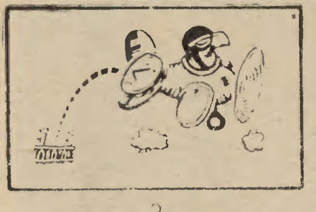
خواهش



از نباغلی صالح محمد کهسا ر که جدولهای زیبایی برای ما طرح کرده و فرستاده اند ، خواهش میکنیم لطفا برای یك مشورت فنی در مورد جد ولهایشان با متصدی این صفحه مفاهمه نمایند .



1



2

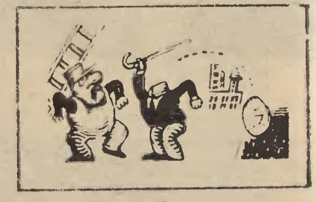


3.

4.



5



6

7.

8.

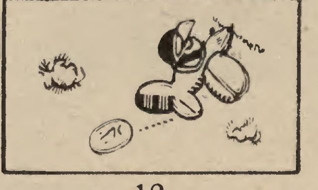


9.

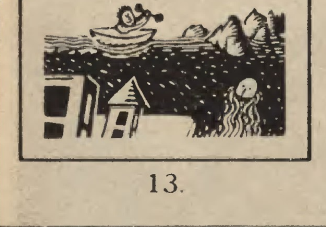
10.

11.





12.



13.



14.





15.

16.



17



18.

فتو رومان بدون شرح

درین هفته فتو رو مانی بدون شرح را چاپ میکنیم که اگر چه در زیر هر صحنه آن شماره مسلسل آمده ولی در حقیقت ، صحنه های آن جا بجا شده و این شماره ها که دیده میشود شماره حقیقی صحنه هانیست .

شما اگر قدری دقت کنید بخوبی می توانید شماره های اصلی را پیدا کنید و بدانید که کدام صحنه قبل یا بعد از کدام صحنه باید باشد .

برای اینکه در پیدا کردن ترتیب صحنه ها کار شما آسان شود ،یاد آوری میکنیم که صحنه ای که در زیر آن شماره (۱۱) نوشته شده است صحنه اول داستان است و صحنه آخرین‌آن همان صحنه‌آخرین است که در اینجا می بینید وشماره آن ۱۸ می باشد .

این هم نقل دیگر چه میگو ئید ؟

چپ که‌شست نامیده میشود انگشت یکم و انگشت کلان دست را ست که در چنین حالتی بطرف راست قرار دارد باید انگشت دهم محسوب گردد .

هوس

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل ـ

درین شماره داستان تازه ای برای خوانند گان ژوندون تحت عنوان هوس تقدیم میشود اینست خلاصه آن

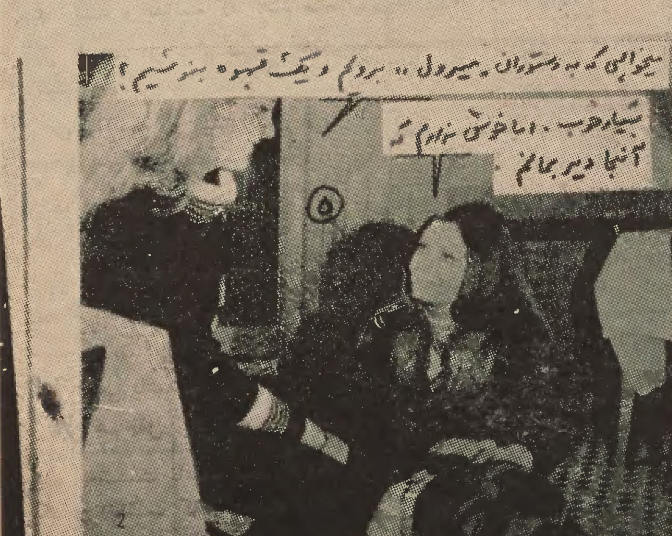
«برنارد» جوانی است که بیتی درنزدش درس می آموزد به چند رفیق دیگر خود در یک رستوران برمی خورد درین وقت به آنان نزدیک میشود و به رفیق خود میگوید که ژان به تو جارج مجرد را معرفی میکنم او یک فابریکه مواد آبادی در اختیار دارد وهم صاحب یک موتر مقبول است و مانند تو در لیون زندگی میکنند جارج لبخندی میزند



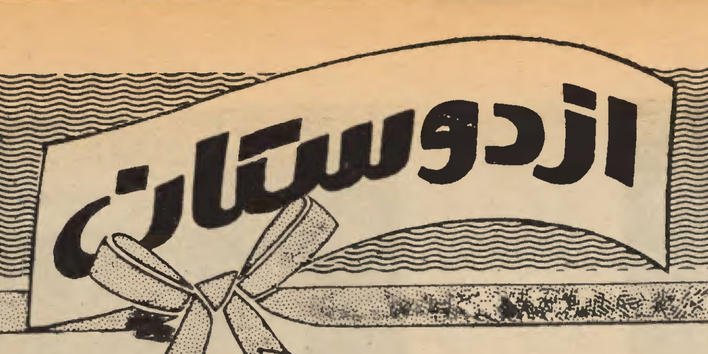









ده دقیقه بعد
بیبی که آنجا نیست!
سلام، "بیبی"...
چه وقت تو آمدی؟
یکساعت بعد میشود.
ژان، - تو "جارج" "بیبی" را میشناسی؟
او یک تاجر بزرگ مواد آرایشی
در اختیار دارد، و هم صاحب
و مانند
تو در "لیون" زندگی میکند.
سلام ژان...
سلام.
ناممکن است، تو قبلاً دیوانه شدی.
برنامه "جوانی که "بیبی" ...
آنان نزدیک میشود.
تو اینجا چه میکنی، بیبی در تعقیب
من هستی؟
و تو همیشه مهربان هستی!
بقیه دارد
ممکن است که تمام شب را با هم بگذرانیم؟
برویم در جستجوی یک کلوب...
که موسیقی بشنوم
البته مصرف این شب نشینی
را من می‌پردازم...
چه وقت از تحصیلات دست کشیدی
چه وقتیکه دیگر درس را تمام کنی.



دو رباعی

افسوس که عمرمن به بربادی گذشت
فریاد که در ظلمت بی‌هادی گذشت
حیف حیف که دورازمی آن ساقی فسرد
هیهات که زندگانیم عادی گذشت

***

بی شاهد وجام زیستن نتوانم
بی شرب مدام زیستن نتوانم
جزاین وجزآن شعار من باشد
یك‌روزبنام زیستن نتوانم

از واحد نستوه

از: پور غنی

بزم عشق

در بزم عشق ساغر و پیمانه خود یم — مست خودیم وساقی مستانه خودیم
پرتو فروز مهر جمالی نگشته ایم — آئینه دار جلوه جانانه خود یم
تاب دلم به زلف سیه تاب کس نرفت — سیماب وار بی تب وتابانه خودیم
شمعم به محفل هوس جلوه گر نشد — پروانه تجلی کاشانه خود یم
منت گدا ز روز وشب کس نگشت عمر — ممنون صبح وشام غریبانه خودیم
با ما مخوان قصهٔ از رهبران عشق — ماخود حکایت خود وافسانه خودیم
ازهر کلام ما درو گوهر شود نثار — گنج مراد گوشهٔ ویرانه خودیم

در شاعری نگشت کس استا د ما غنی
شاگرد طبع عالی رندانه خو دیم

اثر : فرید « دهناد» طهماس

دروغت بگفتم اگر راست بگویم

تو هستم - تو بودم - تو آنی که‌جویم
توجسم- تو جانم - تو رنگم - تو بو یم
مرا هر چه باشد درین زندگانی
نیایدبکارم چو نائی بگویم
بیا تاکه هر دو یکی جام نوشیم
که بشکسته بی‌توست جام وسبویم
بیا و زمی وصل خود بیخودم کن
که در زندگا نیست این آرزویم
یکی تار مویت دو صد شام ریزد
دو صد صبح ریزد یکی تارمویم
به آبم مشوئید چو مردم - چو مردم
که عمریست با اشك خود شستشویم
مرا راه دیگر- بجز عشق نبود
مرا هست تا جان همین ره‌بپویم
مکش تیغ مژگان - مکش عاشقت را
نگفتی که عاشق کشی نیست خویم ؟
(فرید) ! دست از وصل دلدار شستم
دروغت بگفتم اگر راست گویم

نقاش

امشب ترا ز جامه شعر لطیف ونغز
زیبا تراز عروس سرسال میکنم
با آب و رنگ نقش خیال رخ ترا
بر لوح سینه پر ز خط و خال میکنم

***

می سازمت چنانچه تو ئی درخیال من
با قامت کشیده، نگاه پر از غرور
تا رنگ ایزدی دهمت بر تن لطیف
بر ساق گونه ای تو کشم آتش و بلور

* * *

در بین هردو سینه نهم سوسن سپید
بر گیسوان تیره گل مهتا ب را
تا شاهکار کلك هنر پیشه ام کشد
در حلقه‌دو چشم تو ریزم شراب را
بنشانمت به بستر الوان تیره ای
تا پیکرت ز جام هوس باده سر کشد
پیچانمت به پرده لغزنده حریر
تا جلوه‌ات ز اوج فلك رنگ بر کشد
آری منم که‌هرشب هجران درد خیز
می سازمت چو«مانی» نقاش چیره دست
لیکن تو ئی که داده ای از کبر واز غرور
قلب هنرپرست مرا اینچنین شکست

نعمت الله « ترکان‌جهانمهر »

بقیه صفحه ۳۳

فرار از کنج مطبخ...

وی که‌مادر دوطفل است‌به اطفالش عشق وعلاقهٔ شدید دارد طفل اولش پسر است ودومی اش دختر وقتی ازمیرمن طاهره در باره‌معاشش سوال کردم گفت :در ابتدای کار که بنام دورهٔ ابتدایی یاد میشد هفت ونیم‌صد افغانی معاش‌داشتم بعدابتدریج معاشم زیادشد و اکنون یکهزارو ششصدو-پنجاه افغانی برایم دستمزد میدهند

وی در حالیکه بااین (کرین) عظیم وغول پیکر اعمار کننده بزرگترین تعمیرات باشکوه وزیباست‌ولی‌خودش،

بلی خودش مثل هزاران کارگر هم‌وطن از خود سر پناهی ندارد وزیر خانه‌نمناکی‌راکرایه‌کرده ومجبور است ایام را بگذراند .

او معاذیر اقتصادی ای دارد مگر بااین هم به وظیفه اش ایمان داردو میگوید هرگاه کارم راازمن بگیرند زندگی برای من ختم می شود .

وقتی در مورد زندگی فامیلش‌ازاو پرسیدم چنین افزود :

از زندگی فامیلم خیلی رضائیت دارم شوهرم نیز مرد کار گر یست‌که تقریباً باهم یکجا کار میکنیم درامور منزل مرا کمك می کند وآرزو داردکه همیشه خوش وراحت باشم وقتی روزها من‌مصروف‌کارهستم مادرشوهرم ازاولاد وخانه ام وارسی می کنداز ین باعث کاملا مطمئنم .

گرچه شالوده زندگی این فامیل کارگر وجفت خوشبخت روی یك‌عشق یکجانبه بناشده مگر اکنون از زندگی خویش خیلی راضی بوده وآرزومند اندتا اخیر عمر چنین زندگی مسعود داشته باشند .

کار گر نیرو مندو جوان در بارهٔ فعالیت های منزلش گفت:

همینکه عصر به‌منزل رسیدم دیگر مصروفیت های روزانه را یکسو گذاشته به خانه ام به اولادهای‌مقبولم «ورق بزنید»



رفع خستگی واعادهٔ نشاط فقط بایك‌پیاله‌چای هم ممکن است ...

خو شبختی خانوادگی رابرای همه‌فامیل ها آرزو دارد.

عکس ها از مقیم کابل تایمز

بهشو هرکارگرم فکرمی کنم‌ومیخواهم بهترین لطف هاو مهربانی هایم را نثار شان کنم وراحت شان سازم.

از امور خانه وارسی کرده بعداز جمع وجاروب ، غذای شان را تهیه‌می کنم مشکلات شانرا وارسی کرده وبه خواسته هایشان رسیدگی می کنم. همیشه آرزودارم که‌فرزندان وشوهرم رابانشاط وصحتمند ببینم ازمصروفیت های دیگر فامیلی ام اینست که هر گاه فرصت بمن دست میدهد میبافم میدوزم لباسهای خودو اولاد هایم‌را شستشو می‌کنم و میخواهم و ظایف خویش رابه حیث یك مادر مهربان‌و همسر خوب انجام دهم .

وی میگوید به تقلید های بیجاو تفکر دراطراف مود های زننده وپر۔ مصرف وقت خودرا ضایع نمیکنم زیرازیبایی درسادگیست ، بهترین زیورو آلایش در شرایط فعلی برای زنان افغان زیور علم ودانش و وطن دوستی است زیرا این آرایش وزیور معنوی را نقصانی نیست و اما افغا نستان عزیز عجالتاً به داشتن این گونه زنان نیاز دارد ۰مخصوصاً آن‌عده از زنان منور وچیزفهم که به منزلهٔ مشعل‌داران وپیش‌آهنگان‌اجتماع اندو همیشه سایر خواهران وهمنوعان خودرا تنویر وار شاد می نمایندو ایشان را برموز زندگی نوین متوجه میسازند باید ساده پوشیدن وساده گفتن راشعار خود بسازند تامورد قبولی جامعه ومردم خود باشند .

وقتی در باره خاطرات زندگی‌اش ازوی پرسیدم گفت :

از خاطرات خوشم مستقر شدن نظام مردمی وظفر نمودن جمهوریت درافغا نستان عزیزاست که میتواند آرزوهای مارابرآورده سازدوکشورمارا درراه ترقی وپیشرفت مستقیم سازد.

اما از خاطرات ناخوش آیندم موضوعی است که‌به کاروبار روزانه‌ام ارتباط دارد، یعنی در یکی ازروزهای گرم وسوزنده تابستان همینکه چند دانه پلت راتوسط چنگك کرین‌بالای موتر جابجا میکردم دفعتا موترحرکت کرد وکرین رانیز باخود کشاند همین فرصتی بود که سر نگون شدن کرین عظیم نزدیك میشد ....

اما تمام قوا باهمین پنجه‌های‌کوچکم جلو چنین حادثه یی راگرفتم واگرنه ممکن در صورت سر نگون شدن‌کرین اتلاف چندین نفر کار گرووسایل‌حمل ونقل خود کرین وغیره میگردید .که البته این خدمتم‌مورد نوازش ومکافات مادی ومعنوی قرار گرفت ومرا به زندگی درکار و به‌عشق در وظیفه۔ ام‌بیشتر ترغیب وتشویق نمود.

بااین جملات اوآماده شد تاباز هم‌به «کرین» پولادینش فرا شود...

نردبان کر ین را مانند آهوی کوهساران وطن مابه تندی می پیمود ومن بایك جهان سرور وشفقت وبا چند قطره اشك خوشی آخرین تلاشهای اورا تاآن بلندی ها تماشا میکردم .

به آینده اش فکر میکند

صفحه ۵۸



درمنزل سعی میکند فضای زندگی‌آرامترکردد

هاکی جالب

این دسته با ز یکنان چابك هاکی اهمیتی به سر ما نمی دهند، چه آنها به سرما عا دت دا رند و چنا نکه می بیند بازی جا لب و مغلقی را در یکی‌از شهر های اتحاد شورو ی بوجود آورده اند.

درین جا نگهبان هدف با هوشیاری منتظر تو پ مقا بل است چه ا گر حریف تو پ را به هدف داخل کند بازی مو فقا نه به نفع‌او تمام می شود.



بقیه صفحه ۵

دیپلوماسمی میراژسادات

سادات در آستانه سفر اندری گرومیکو وزیر خارجه اتحاد شوروی گفت که حاضر است عقب نشینی قسمی ونسبی اسرائیل‌را ازمناطق نفت خیز ومناطق مرتفع سینابعنوان نخستین قدم بپذیرد .

این اظهارات بعداز موافقه بدست آوردن اسلحه فرانسوی یك معنی دیگر رادر بردارد که‌باوجود آمادگی نظامی وداشتن قوه نظامی کافی مصر برای حل سیاسی مساله آماده است واین آمادگی رابایك آغاز استقبال میکند .

سفر کیسنجر

کیسنجر بزودی بشرق میانه میرود اعلامیه مشترك قاهره پاریس وآمادگی سادات برای قبول عقب نشینی قسمی اسرائیل‌راه رابرای مسافرت کیسنجر هموار تر میسازد چنانچه

کیسنجر روی همین ملاحظات است میگویدکه امکانات واقعی رابرای نزدیك کردن نقاط‌نظر هردو طرف عرب واسرائیل جستجو خواهد کرد وامید وار است زمینه حل معضله‌بغرنج شرق میانه را فراهم آورد .



بدون شرح

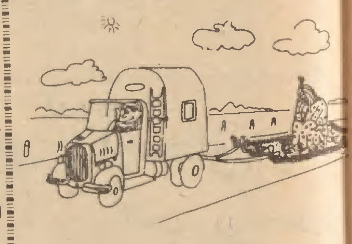
خط برنارد شاو

یکی از دوستان برنارد شا و از خط او انتقاد میکرد ومیگفت: خط شما هم مثل خط «موریس» نقاد معروف نیا تر خوانا نیست!

شاو جواب داد: بلی فقط يك اختلاف در میان است و آن اینست که آنچه موریس می نویسد، حتی موقعی که چاپ می شود، قابل خواندن نیست ولی اثر مرا پس از چاپ همه میخوانند



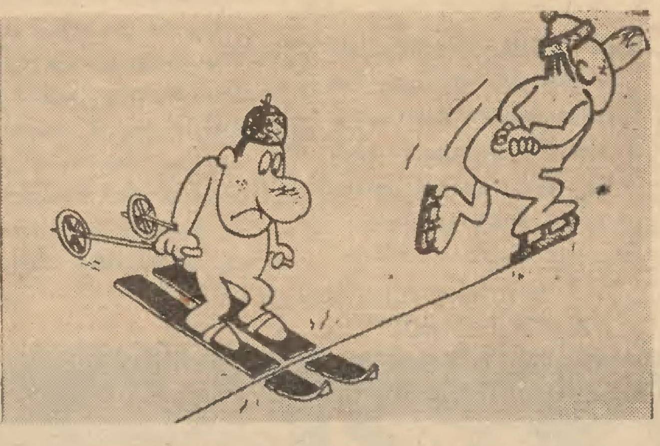
اولین آزمایش



بدون شرح

جمع اضداد نامممکن است

دیو جانس حکیم یونانی رااسکندر طلب کرد ولی او عذر خواست وپیغام فرستاد که: ترا کبرومناعت است و مرا صبر و قناعت تا آنها باتو است، نزدمن نیایی و تا اینها بامن است پیش تو نیایم.



تراراهی ومرا راهی

سر خوشبینی

محصلی از استاد فلسفه، معنی خو شبینی را پرسید و گفت، چگونه باید خو شبین بود؟ استاد جواب داد: خو شبین به کسی اطلاق می شود که به تمام و قایع اسف انگیز به نظر بی اعتنایی نگاه کند تا موقعیکه یکی از آنها برای خودش اتفاق بیفتد وبه بلهٔ دوم که «واقع بینی» است برسد.



اف چه تصادمی

تکرار می شود

پسر نوجوانی نزد پدر خود رفته گفت:

بابا! یادت هست که میگفتی، اولین دفعه که موتر پدر تان را چالان کردید تصادف نمودید وموتر خرد وخمیر شد؟

ـ بله، عزیزم!

ـ باز هم یاد تان می آید که گفتین تاریخ تکرار می شود؟

ـ بله پسر جان!

ـ بسیار خوب، امروز یکبار دیگر تاریخ تکرر شد!

تاریخ دقیق

شاگرد ـ معلم صاحب سعدی در کدام سال فوت کرده است ؟

معلم ـ مرگ سعدی بین سالهای ۶۹۰ تا ۶۹۴ هجری قمری اتفاق افتاده است!

شاگرد با تاثر: معلوم می شود که آن بیچاره چهار سال تمام جان می کنده است!



بدون شرح

در کرانه های زیبا . .

خیلی عالی داشته آثـار هنری ازقبیل تصاویر ورسمهای قیمتی بناهای اکثر شهر های این کشور یافته همه ساله به هزاران نفر ازاطراف جهان برای مشاهده این زیبایی‌ها به پولنـد آمده وازین رهگذر عواید هنگفتی را بدست می آورد چنانچه" یکی ازیادگار های با عظمت وتاریخی شهر کراکوف قصر شا هان (واول) وکلیسای معروف ماریانسکی رانام برد .

اوج بعداز وارسا پر نفوس ترین شهـر پولند ومرکز مهم نساجی ونختابی بوده مرکز تدریس زبان پولندی برای محصلین خارجـی همین شهر میباشد .

مزوری منطقه یکهزار جهیل محل،ماهیگیری وتفریحگاه تابستانی . زکوپانی محل تفریحگاه زمستانی، ' سابوت باساحل طلایی آن مرکز فستیوال موسیقی و پارچه های بین المللی بشمار میروند .

ادبیات پولند، تاریخ درخشانی دارد . در قرون وسطی ادبیات که بزبانهای پولنـدی و لاتیـن تحریـر میشد پیشبرد امـور کلیسا ودوایر دولتی بوجود آمد در قـرن ۱۵ـ۱۷ اجتماعیات درادبیات پولندشامل گردیده وقرن ۱۶دوره طلایی ادبیات پولند محسوب میگرددکه «آدم‌مس کیویچ» نویسنده معروف ازآن‌دوره میباشد .

ابتدای معارف پولند درقرون وسطی بوده‌که دوره دراماتیکی شناخته شده است در قـرون ۱۵و۱۶ اکادمی‌کراکوف بوجود آمده استرونومی علوم جغرافیا، کارتو گرافی فلسفه وعلـوم سیاسی ترقی شایانی نمودکه میکاوی کوپرنیك ستاره شناس واسترونوم معروف پولندازهمان دوره میباشد که نظر به عقاید وی امروزدرعلاقه گازوف رسدخانه بزرگ وعالی رابناکرده اند.

امروز پولند درساحه معارف ترقی شایانـی کرده دارای ۲۷ هزار مکتب ابتدایی تقریبـا ۱۰هزار مکاتب حرفوی، ۹یونیورستـی، ۷ پولیتخنیك ، ۱۰فاکولته طب ودر حـدود ۱۰۳ فاکولته دررشته‌های مختلفه میباشد .

یونیورستی یا کیلانسکی کراکوف کـه از قدیمترین یونیورستی های پولند محسـو ب مشود در ۱۳٦٤ ویونیورستـی وارسـا در ۱۸۱۷ بمیان آمدند .

امروز درهر نقطه پولند کتابخانه ها بـرای عامه ومحصلین بازاست که از مهمتریـن کتابخانه های آن میتوان کتابخانه های ذیل‌را نامبرد :

کتابخانه یاکیلانسکی وا قع شهر کراکوف (۱۳٦٤) دارای ۱٫۳۰۰ میلیون جلد کتـب از بهترین نمونه آثار علمی قدیم پولند بشمـار میرود .

کتابخانه یونیورستی وارسا (۱۸۰۵) دارای ۱٫٤۰۰ میلیون جلدکتب، کتابخانه (وارسـا) (۱۹۰۷) دارای ۱٫۳۱۵ میلیو ن جلد کتـب وکتابخانه ملی وارسا (۱۹۲۸) دارای ۲میلیون کتب میباشد .

موسیقی وموضوعات هنری‌یکی ازرشته های موردعلاقه جوانان امروزی پو لند محسـوب میشود . موسیقی رول مهمی رادر حیات‌کلتوری پولند بازی کرده وتاریخچه درخشانی دارد . چنانچه کمپوزیتور معروف فریدریك شوپـن (۱۸۱۰ـ۱۸٤۹) ازهمین سر زمین قد علم‌کرده است . فستیوالهای موسیقی جاز، لایـت و کلاسیکی داخلی وبین المللی همه ساله درشهر های مختلفه پولند صورت میگیرد .

تعداد روزنامه ها ومجلات روز افزون است. روزنامه تریبون «لودو»که ازمهمترین روزنامه های این کشور بشمار میرود . روزانه بیش ازیك میلیون نسخه بچاپ رسیده و دریـك ساعت معین درسراسر کشور توزیع میگردد.

سپورت دراین کشور عمومیت داشته وعلاقه مندان خاصی دارد چنانچه تیم فتبال این‌کشور درآخرین بازیهای المپیای مو نشن قهرمـان شناخته شده ودرمسابقات جام جهانی واقـع آلمان درجه سوم راکسب کرد .

سیاست خارجی این کشور بروی پیمـان وارسا استوار وباملل جهان روابط حسنه دارد باکشور مااززمانه های درازی روابط صمیمـانه سیاسی ، کلتوری ، عرفانی وتجارتـی دارد متخصصین پولندی درساحه های تعمیـرات ، تخنیك وکلتوری باکشور ماهمکاری کرده کار وفعالیت شان درکشور مابانظر تقد یر دیـده شده است .

ازآنجا بکشور ماماشین ها، تراکتور هـا ، سامان تعمیر وبرق، منسوجات و پرزه جـات می آید وازکشور مامواد خام از قبیل پوست روده، پنبه، دانه های تیلی، پشم وغیره صادر میشود . عده ازیادی ازمحصلین افغانـی در رشته های مختلف دراکثر شهر های پولنـد مشغول تحصیل می باشند .

پولندیها ازروی نژاد یکی بوده در تمـام ادوار تاریخ شان آزادی خودرا ازدست نداده ازنژاد سفید وپیرودین مسیحی میباشند زبان ملی شان پولندی ورسم الخط لاتین دارد . پولندیها مردمان خوش اندام، مهمانواز، خیلی زحمتکش ودارای اخلاق حمیده میباشند .

بیرق ملی جمهوریت مردم پولند ازدو قسمت افقی، بالاسفیدو پایین سرخ تشکیل گـردیده وسمبول آن‌عقا درحال پروازدیده می‌شود.

واحد پولی پولند زولوتی مساوی به صـد گروشی بوده وتفاوت وقت بین وارسا وکابل سی ونیم ساعت می‌باشد .

یك مشت سکه های قدیمی

این مجموعهٔ سکه های قدیمـی چین به‌اثر حفر یات شهر «هسیشا» واقع بحیره جنو بی چین بد سـت آمده است.

قطر هریك ازین سکه های قدیمی به۲۷ میلی متر می رسد و در و سط آن سوراخ چار کنجی است و از مس ساخته شده است.

بقیه صفحه ۳۱

ارسطو

افلا طون درباب (مثل)(به ضم میم) بعمل‌آورد.

ارسطو بعد از در گذشت اسکندر کبیـر، نظربه فعالیت‌های‌سوء معاندین مقدونی‌خویش مجبور شد ازوطن مالوف خود متواری شود.

یك سال بعد در حال نفی بلـدو دوری‌از وطن چشم ازجهان بربست .اما آثاروافکارآ اوصد ها سال دیگر هم جاویدان باقی‌بماند.

غربی هابه تعلیمات این استاد بزرگ،از طریق آثار دانشمندان اسلام آشنا شدنـدو آنگاه مقارن باسال ۱۲۰۰ میلادی بود .

تاثیر تعلیمات ارسطو تاهنگام ظهورگالیله ودیکارت وهمچنان لایبنیتس با منتهای‌قدرت خویش برافکار غربی ها مسلط بودو بطـور کلی تعلیمات ارسطو مبنای تمام تحقیقـات‌و تتبعات فلسفی دنیای آنروز گار راتشکیـل میداد .

عکسها و مطالب

خرس سفید

تقریبا درحدود پنج ماه عملهٔ عکاسی‌و فلم برداری‌در اقامتگاه فرانس جوزف برای تهیه یك نمایش نامه فلمی درموردطرز زندگی خرس های قطبی منهمك بودند تا اجــر ای وظیفه ایشان به‌اسلوب نوین اکمال و فلم مرتبه برای نمایش روی پردهٔ تلویزیون در سال آینده گذارده شود، به‌عقیده‌مستریوری-لیدن که درشق عکاسی وفلم برداری باکمپنی تلویزیون نوری لسك همکاری نزدیك دارد میکوشد تابه سلسله فلم های مرتبه سابقه نسبت طرززیست وتربیه حیوانات قطب‌شمال فعالیت های بیشتری انجام دهد و نتیجــه همکاری ومعاونت خودش رادراین راه طــور لازم بروز دهد ، یك نفراز فلم بــرداران مؤظف قطعه عکس خرس سفید را درخیابان نوری لسك بمنظور نمایش برداشت و بمرجع مربوط تفوینمود این خرس درسمت جنــوب بحره سیاه متولد واز شهریان نیــکولایــف میباشد نامبرده باجمعیت معینه غــرض انجام یك سلسله مشاهدات به بحر شمال نیــز مسافرت نموده است . امید میرود در قسمت تربیه ونگهداشت خرس های سفــید رنگ وغیره حیوانات منطقه‌شمال‌به‌باغ وحش برلین نیز تماس مستقیم برقرار گردد ·

* * *

پــر واز هــا ی هــوایی در شــهر مسکــو ر و زا نــه بحــدود چهــار صــد هزار تکــت بفروش میرسد ، بمنظــور انجام خدمات بیشتر وورودتسهیلات برای مسافرین بدرنظر داشت سرعت عمل ازسیستم اتومات سیرنیا استفاده مقتضی بعمل می آید، قبلا ازطریق سیرنیا تقریبا برای ده ملیون نفر خدمت گذاری وفعالیت صورت گرفته است که درطی همچوعملیات وظیفه‌ی چاپ نمودن اتوماتیکی تکت های مسافرت، صرافی، تهیه اطلاعات وامثالهم برای پنج صد پرواز منظم ویکصدپرواز اضافی ازمسکو به خارج ویااز خارج به مسکو مرتبا شامل میباشد قــرار معلوم دایره فعالیت های شبکه سیرنیا روبه توسیع است‌که تنها درشهر مسکو دو صــد شعبه آن باداشتن ماشین های اتومات برای صدور اطلاعات واشاعت تکت های مسافرتی فعال می باشد .



پندپیران

-بشر وقتی بدرجهٔ کمال خود نائل گشت عالیترین حیوانات است ووقتی هم‌که درحال تنهایی وبدون قاعده وقانون زندگی‌کرد بد-ترین آنها خواهد بود .

(ارسطو)

-غم فرزند ونان وجامه وقوت
باز داد زسیر در ملکوت . (سعدی)

-خود ناگرفته پند مده پند دیگران
پیکان بتیر جاکند آنگاه برنشان (؟)

- بهترین گفتار ها آنست که بجای گفتــه شود .

-داد ازخویشتن بده تاداورت بکار نیایــه

- بسا شکست کزان کارها درست شود.

کلید رزق گرا پای لنگ ودست شل‌است

-کسی که هنری ندارد دشمن هم‌ندارد.

(صائب)

-هر ریا ضی دان که (تااندازه ای)شاعر نباشد هرگز ریاضی دان کاملی نخواهد شد.

(ویر شتراس)

- مردان آزاده‌ای که‌بتوانند‌از حدودبیمهای عوام درگذرند وخود حقیقت مکتوم راکشف کنند درهمه جا بسیار کمیابند .

(آنا تول فرانس)

(فرستنده نریمان ،ن)



وکیل مدافع

اثر ایلین پیلین
نویسنده کلاسیك بلغاریه

ترجمه :ندیا لکو ندیا لکوف
محصل صنف دوم دری

محکمه جریان داشت .دوسیه پیتر(مرینین) اهل قریه گراسك تحت غور وبرسی مجلس قرار گرفته بود .

همسایه اش (میتر مرینین) اورامتهم به کشتن اسپ‌خویش نموده‌بود. گرما سوزان‌وتحمل‌ناپذیر وهوای‌اطاق‌خفه کننده بود . تالار تقریبا خالی بودو بجز از چند نفر دهقان ساده‌لوح‌که‌بطور شاهد در محکمه حضور یافته بودند دیگر کسی به نظر نمی‌رسیدآنها مانند مجسمه هادر جای خــود نشسته به جریان محکمه بادهان بـازگوش داده بودند .

وکیل مدافع شخصی دارای قدکوتاه،شکم گنده وکله طاس‌وبی مو مصروف ایراد بیانیه خویش بود .نگاه خودرابه‌منشی مجلس دوخته وبعضی اوقات دستهایش رااز جیب خود بیرون‌مـی‌نمود متهم رانشان میداد واز هیچ‌نوع مساعی درحق او دریغ نمیکرد و مـی‌خواست حاضرین راتحت‌تاثیر کلمات خویش قرار دهد وبا فصاحت وبلاغت‌کلامش ، دل شان راببرد. اوفریـاد میکشید وجیغ می‌زد نظر بطرف‌سقف‌اطاق می افگندبه اشاره انگشت‌سبابـ به‌اش آسمان رانشان می داد ودر آخرهرجمله شکم بزرگش راباوقار پیش می آورد اما متاسفانه باداشتـن آوازتند ودلخراش شنوند گان مجلس رابه ستوه آورده بود درچهره اعضای‌محکمه یك‌نوع بی علاقگی وخونسردی که‌از خاصیت عمده قضات به شمار می رودخوانده می شد سر منشی مجلس‌در خیالات شیرین غرق بود قاضی دیگری‌مشغول رسامی حیوانات بخود وقاضی سومی که هویدا بود در موسیقـــی‌دسترس دارد نوت‌موزیك راطرح‌ریزی می‌نمود ودر اطراف آن باخط درشت‌چیزهائی می نوشت .

ـمتهم دهقان کوچك اندام باموی‌زرد لباس ژولیده وپای‌برهنه کلاه‌خود رادردست گرفته در گوشه‌ای ایستاده‌بود ودر حالی که اصلا از گفتار وکیل مدافع خویش هیچ‌چیز نمیفهمیدمتوجه‌یك‌مگس کـلان وسیاه که در فضـای اطاق پرواز می کرد شده بود مگس‌تلاش می ورزیده که از پنجره خارج شود ولی موفق نمیشد وکیل مدافع‌درحین گفتار لحظه‌ای مکث کرد ،دفعتا متهم خطاب به دربان اطاق که‌مشغول‌پاك کردن ناخن های خویش بودنموده گفت :

ـرفیق این لعنتی راخارج کن‌کـه‌آوازش مرا زجر میدهد .

قضات نگاهی رقت انگیز وپـر ازاستهزا به سوی متهم انداختند منشی مجلس زنگ سر میزی‌رافشار ده‌گفت:

(پیتر مرینین) باید بدانید که‌وضع‌شما بحیث متهم قابل حسادت نیست وآداب معاشرت اجازه این را نمیدهدکه‌شما گپ بزنید .باید خاموشـــی‌و سکوت رااختیار کنید !(پیتر) بـدون‌اینکه به سخن منشی اهمیت بـــدهد بانگ زد

ـها او رفت یعنی پرید :

قضات خندید ندو کیل مدافع نگاه خشم آلود بطرف او انداخته دوباره تبسم پراز ریا وتملق‌آمیزدر چهره‌اش نقش بسته به کلام خویش ادامه داد:

ـبلی قضات خیلی محترم وگرامی این راهم باید مد نظر گرفت بیائید درحالتی که موکل من داشته خودرابه جای او قرار دهیم وقضاوت کنیم.

* * *

ظلمت شب همه جارا فرا گرفته بود. ودر این تاریکی شب موکل من بالای خرمن‌خویش به‌پاسبانی‌پرداخته‌است واز حق مقدس خود که‌با عرق پیشانی وکار های شاقه بدست آورده وحالامی خواهدازحاصل آن‌نفقه‌خودو فامیلش راتامین کند نگهداری میکند .مگردر یکی از شبها فرسودگی وماندگی روز اورا بخواب عمیق‌می برد دفعتاچشمان وی باز می شود وچه می بیند؟

خدایا کلام انسان‌قادر نیست ماجرا راوصف کند ،موکل من‌بامر گ یـك قدم فاصله دارد شبحی باچشمان‌سرخ خون آلود که‌شعله خشم وانتقام‌ازآن می‌بارد متوجه موکل من است طبیعتا هوش از سر او می پرد وخـود رادر یك حالت خوفناك ودهشت انگیزمی‌ بیند .ناخود آگاه دست به تفنگ مـی بردو بسوی آن‌شبح وحشتناك تیری خالی میکند .شبح برزمین می غلطد پسان بلند می شود واز روی دیوار

پریده پابه صحرا مینهدودر زیر توده
گاه پناه می برد وآنجا از شدت درد..
آنجا ازشدت درد جان می سپرد ومن
حالا می پرسم موکل من‌چه گناه دارد
که‌این شبح بدبخت ازیك اسپ که
ارزش آن از ۵۰ لیره تجاوز نمیکند
نبود .بلی قضات محترم‌گناه اوچیست
آیا از جان خود حفاظت نکرده است
آیا طبق قانون طبیعی نگاه کردن جان
فرض نیست ؟قانون مدنی هم‌که عمل
انسان رابه دونوع تقسیم میکندتقبیح
آمیز وغیرتقبیح‌آمیزاگرمدنظرقرارگیرد
هردو قانون موکل من‌رابی گناه میداند
واورا برائت میدهد .

وکیل مدافع بعد از این بیانیه‌نظر
پرافتخار باطراف افگند ودر حالی
که بسوی موکل خود تبسم میکرد به
جایش فرود آمد .قضات بایك دیگر
مدت طولانی به‌زمزمه پرداختند منشی
زنگ سر میزی رابه صدا در آوردو
گفت :

ـ متهم (پیتر مرینین)
ـ صاحب .... تودر این باره چه
می توانی اظهار کنی ؟
ـ کی من !
ـ بلی باتو هستم نی
ـ من چه بگوئیم من‌هم میگویم
همینطور بوده .
ـ یعنی چطور ؟

ـ بحث‌اسپ بودنی؟و(پیتر) صدای
خودرا بلند کرده ادامه داد :او هر
شب از روی دیوار خیز می زد ودر
حوالی من می آمد لعنت براو من‌بسیار
به‌همسایه ام گفتم همسایه جان اسپ
خود را نگاه کن اگرنه از زندگی اش
دست بشوی بخدا بلای زیاد بسرم
عاید میکرد .باغم رالگدمال کرد .هر
وقت که هواروبه تاریکی‌می‌نهاد داخل
حویلی من می شد .خدا شاهد است
زندگی مرا خراب کرده هیچ چیزی‌از
دست‌آن‌درامان نبود بخصوصی بخاطر
کدو بسیار جگرم خون شد .... اخ
شما نمیدانیدچه قسم کدو بودچه‌قسم

کدو و این یابوی کثیف آن رااز
بین برد . حوصله ام بسر آمد و به
خود گفتم که‌خوب درس‌حیات میدهمش
تفنگ خویش را پر کردم انتظار
این حیوان ملعون را کشیدم ...

منشی پرسید : خوب بعد چه‌شد
ـ نزدیك خواب رفتن بودم که
اجیل رسیده آمد ...

ـ خوب ... بعد ..، ؟
ـ چه بعد ؟... تفنگ را بسر
داشته وبه زمین غلط اندمش دگه.
ـ بعداً ...؟
بعداً با خانم او را گرفته کشان ـ
کشان تاکنار ده بردیم و آنجا درزیر
پیك تو ده کاه د فن کردیمش‌می
خواستیم اورا پت کنیم اما طوریکه
میبینید از طالع بد گیر آمدیم و ...

وکیل مدافع درحالی که به‌اعترافات
صادقانه موکل خود گوش داده بوداز
غضب وخشم می لرزید وباچشمان
نفرت انگیز ونابود کننده او را نگاه
میکرد .

اما «پیتر» گویا وکیل خویش‌را
فراموش کرده بود دید گانش رابه
منشی دوخته بود منشی‌از او پرسید:

ـ به نظر تواسپ چند می ارزید؟
ـ و من چه مدانم اسپ خوبی بود.
وکیل مدافع کتابهایش را بایك
حرکت خشم آلود بالای‌چوکی انداخت
واز جایش برخاست .قضات برای
مشوره اطاق محکمه راترك گفتند .

وکیل مدافع (پیتر) رادر دهلیز
کشانید و در حالی که صدایش‌از
خشم می لرزید مایوسانه بالایش
فریاد کشد :
ـ احمق توکه‌دروغ گفتن بلد نیستی
پس چرا وکیل میگیری ؟ وبعد باقدم
های تند از محکمه خارج شد .

(پایان)

ازآثار موزهٔ کابل‌مجسمهٔ انسان که‌قدامت
آن به دوهزار سال قبل از تاریخ میرسد.

ازالبوم ژوندون برای شما انتخاب می شود



انیس

ژوندون

رئیس تحریر : محمد ابراهیم‌عباسی
مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا
معاون : پیغله راحله راسخ
مهتمم: علی محمد عثمان زاده .
تیلفون دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵
تیلفون منزل رئیس تحریر ۲۲۹۵۹
تیلفون دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹
تیلفون‌منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳
سوچبورد ۲۶۸۵۱
تیلفون ارتباطی معاون ۱۰
تیلفون منزل معاو ن۴۰۷۶۰
مدیریت توزیع ۲۳۸۳٤
آدرس : انصاری واټ
وجه اشترا ك :
درداخل کشور ۵۰۰ افغا نی
در خارج کشور ۲٤ دالر .
قیمت یك شماره ۱۳ـ افغانی

دولتی مطبعه


قره‌قل
افغانی
گل
سرسبد
آرزوی
همه
زیبارویان
جهان